

چه زیباست طبیعتی که جایگاه شکفتن و به بار نشستن و ثمره دادن است. و چه زیبایند آنان که خود را آراستند؛ شکوفا شدند؛ و با مظاهر وجودشان فضای عالم انسان را عطرآگین و روشن ساخته و راه گلشن حقیقت را به روی عاشقان گشودند. هر پدیده‌ای که در صحنه طبیعت ظهور می‌کند، در تلاش است که خودش و زیباییهای درونی‌اش را در معرض تماشا گذاشته و بگوید: من کیستم؟ و با ظهورش می‌گوید که جمال و آراستگی من، نشانه جمال و آراستگی خالق و آفریننده من است. انسان، این دارنده روح خدا، سزاوارترین موجودات است به این که حقیقت جمال، و صفات نیک و پنهان شده در نفس خود را در معرض دید هر بیننده‌ای بگذارد و مظهر و نشانه خدای متعال در عرصه صفات و جمال و کمال باشد. البته، این نکته قابل ذکر است که آیه و نشانه خدا و ظهور فعلی اسماء و جمال خداوندی در مرحله اراده و اختیار بودن ممکن نیست؛ مگر در پرتو انسان کامل، و الگو قراردادن او در دو بعد اندیشه و عمل و رهبری الهی. در این بخش از معارف، ابتدا به دو برهان عقلی در نیازمندی به رهبری الهی و آن گاه به نقل احادیث در وصف اهل بیت علیهم السلام خواهیم پرداخت و به ویژگیهای بازر آنها واسطه فیض، واسطه در محبت، عصمت، اعجاز، مکارم اخلاق و.. اشاره خواهیم کرد.

لزوم عقلی امامت رهبری و عقل

فطرت، معرفت و علم

تفحص و واریسی باطن وجود خویش و دقت در ظرافتهای روح، ما را به زیباییها و زشتیهای بوستان وجودمان آشنا می‌کند. به نظر شما چرا عقل و شعور، زیبایند و سفاهت زشت است؟ چرا معرفت و علم زیبا و جهل و نادانی زشت است؟ چرا از داشتن علم و معرفت، لذت می‌بری و اگر به شما نادان بگویند، ناراحت می‌شوی؟ انسان، عقل و شعور، معرفت و علم را کمال؛ و سفاهت و جهل و نادانی را نقص می‌بیند. در واقع آنچه برای انسان زیباست، کمال است و آنچه زشت است، نقص می‌باشد. لحظه‌ای، از آنچه در اطراف شما می‌گذرد، چشم فرو بندید، از افراد فاصله بگیرید، تمام حوادث موجود در ذهن را به فراموشی بسپارید و.. و لحظه‌ای با خود خلوت کنید. فقط خودتان باشید، تنهای تنها، شاید بد نباشد که یک چنین لحظه‌ای را داشته باشید. هیچ وحشت نکنید. شما در آن لحظه تنها نیستید، بلکه با خودتان هستی؛ با فطرت پاکتان، که زیبا و

لطیف است. و در آن لحظه خواهید یافت که لذت روح انسانی شما، از معرفت و علم؛ و رنج شما از جهل و نادانی است. آیا تا به حال اتفاق افتاده که مطلبی را مطابق با واقع بدانید و پس از مدتی، پی ببرید که آنچه را علم می‌دانسته‌اید خطا بوده و در واقع، خطا، رنج علم گرفته بوده است؟ راستی، آن هنگام که متوجه شدید که فلان مطلب خطاست، چه حالی به شما دست داد؟ حتماً ناراحت شدید. البته ناراحتی شما بجاست، زیرا فطرت انسانی خطا را نمی‌پذیرد؛ دوست ندارد و از آن پرهیز می‌کند. تا وقتی به خطای خود پی نبرده بودید، راحت بودید، بلکه از این که به فلان مسأله علم و آگاهی داشتید، لذت می‌بردید. اما تا متوجه خطای خود شدید، ناراحتی و رنج شما شروع می‌شود؛ تأسف می‌خورید از این که چرا خطا کرده‌اید. اگر علم به آن مطلب را خواه با اندیشه و فکر خود به دست آورده باشید. یا از مطالعه کتاب یا در ارتباط با دیگران، همیشه این احتمال وجود خواهد داشت که من خطا می‌کنم؛ در کتاب خطا وجود دارد؛ دیگران خطا می‌کنند. این جا دو حالت ممکن است برای شما پدید آید: ۱- به حقیقت نمی‌توان راه یافت - اگر حقیقتی وجود داشته باشد - پس نباید توقع و انتظار شناخت حق را داشته باشیم، زیرا احتمال خطا در هر فکر و اندیشه و بیانی وجود دارد. پس، نگاه ما به هستی، جهان، انسان، نگاهی همراه با خطا و اشتباه است و حیات و زندگی را باید در میان تردیدها، احتمالات، اشتباهات و.. گذراند. ۲- درصدد بر می‌آید تا جهت یافتن حقیقت، منبعی مطمئن و دور از اشتباه و خطا پیدا کنید و امیدوار و آرام به جستجو می‌پردازید. ان شاءالله که دچار حالت اول نشده‌اید و نمی‌شوید. و حتی حاضر به پذیرفتن چنان حالتی نیز نیستید. زندگی کردن در میان اشتباهات و خطاها دون شأن انسان و بدور از قضاوت عقل بوده و موجب رشد و معنویت نمی‌شود. کمال انسانی معلول علم و معرفت، شناخت صحیح از هستی، دنیا، خدا، قیامت، انسان و.. است. و آن گاه که ما در این مسائل، به منبعی مطمئن وابسته نباشیم و معرفت و علم صحیح را کسب نکنیم، نه تنها انتظاری در زمینه رشد انسانی و اصلاح اخلاقی و ظهور فعلی فضایل نباید داشته باشیم، بلکه باید انحطاط و افول انسانیت و اخلاق انسانی در جوامع بشری را نظاره‌گر باشیم. پس، شما که دوستدار کمال انسانی در پرتو معرفت صحیح و مطابق با واقع هستید و از رسوخ خطا و اشتباه در شناخت مسائل - بخصوص مسائلی که با سرنوشت انسانی، الهی ما در ارتباط است - رنج می‌برید، به حکم فطرت به جستجوی منبعی می‌پردازید که معرفت صحیح از آنجا اخذ شده باشد.

منبع صحیح کدام است؟ عقل، مردم، یا کسی دیگر؟ آیا عقل قادر است معرفت و شناخت صحیح درباره هستی و خصوصیات آن، همچنین دنیا، آخرت، قیامت مبدأ و معاد چگونه زیستن و.. را به ما بدهد؟ و ما را به مسائلی جزئی زندگی - بدون اشتباه - آگاه نماید؟ به طور کلی، انسان برای خوب زیستن و پیمودن راه رشد، محتاج به شناخت دو نوع مسائل است. ۱- مسائل نظری ۲- مسائل عملی مسائل نظری، مسائلی هستند که زیربنای عقیدتی، فکری، اخلاقی، فرهنگی و.. ما را تشکیل می دهند. در این گونه مسائل، عقل، به شناخت هستی پرداخته و در نهایت، نتیجه می گیرد که: جهان، واقعیت دارد؛ این جهان دارای ناظم، مدبر و آفریننده است. و حتی به شناخت برخی از صفات خالق نیز نایل شده و می گوید: او دانا، حکیم، قادر، مطلق و بی نیاز است. ولی با همه اینها، عقل، به شناخت مصداق نایل نمی شود. مصداقی چون: خدا کیست؟ آن ناظم و قادر چه کسی است؟ آن هستی مطلق کدام است؟ عقل می گوید: برای رسیدن به سعادت، باید طرحی صحیح از زندگی داشته باشی. ولی در شناخت این که آن طرح چگونه طرحی باشد و از کجا شروع شود، فرو می ماند. عقل می گوید: باید در مسیر مستقیم حرکت کنی تا به مقصد برسی، اما در شناخت این که آن مسیر و جاده کدام است و مشخصات آن چیست؟ اظهار عجز و ناتوانی می کند. عقل می گوید: باید درست عمل کنی تا به نتیجه صحیح برسی و در زندگی، عادل باشی؛ ولی این که درست عمل کردن چگونه است؟ و مصداق عدالت کدام است؟ و چگونه به جزئیات ظلم آشنا شویم تا ظلم و ستمی به دیگران روا نداریم، را نمی تواند پاسخگو باشد. به هر حال، عقل در مسائل نظری به درک کلیات نایل می شود، اما در بیان جزئیات ناتوان است. مسائل عملی آنهایی هستند که در حیطه اراده و اختیار ما قرار می گیرند. و پس از آگاهی و شناخت می توان به آنها عمل کرد. و عقل، تا شناخت صحیح از مسائل نظری نداشته باشد، به شناخت صحیح در حیطه عمل نخواهد رسید. عقل، وقتی در بیان طرح صحیح زندگی عاجز می ماند، می گوید: باید از آشنای کامل به مسائل زندگی کمک گرفت؛ آشنایی که در گفتار و بیان مسائل خطا و اشتباه نداشته باشد. و این که آن آشنا و عالم کیست؟ آیا عقل قادر به معرفی اوست؟ مادوستی را انتخاب می کنیم و سالهای طولانی با او همراه می شویم؛ اما هرگز از ضمیر و باطن او آگاه نمی گردیم. بعد از چندین سال می بینیم کسی را که دوست می پنداشته ایم در حقیقت دشمن ما بوده است. عقل، به باطن افراد راه ندارد، بنابراین، نمی تواند تشخیص دهد چه کسی دور از خطا و اشتباه است. آن گاه که عقل، خود را در

تشخیص چنین فردی عاجز و ناتوان می‌بیند، به بیان مطلبی می‌پردازد و آن این که دانش صحیح - در مسائل نظری و عملی و طرح چگونه زیستن - را باید از مبدأ غیب و خدای بزرگ که علم مطلق است کسب کرد. و چون هر کسی قابلیت ندارد که پیام را به طور مستقیم از خدا بگیرد، محتاج به پیام‌آوری از جانب خدا خواهیم بود. ما اعتقاد داریم که خداوند بر اساس حکمت خویش، انبیا و رسولانی را به سوی مردم فرستاد تا پیام او را - در مسائل نظری و بخصوص علمی - به مردم برسانند. و نیز اعتقاد داریم که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم معصوم بوده و پیام الهی را بدون کم و زیاد به مردم رسانده است. و هم او منبع مورد اعتماد در مسائل نظری و عملی است. بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم منبع مورد اعتماد و بدور از خطا و اشتباه کیست؟ آیا عقل است؟ در صورتی که عقل به شناخت بسیاری از مسائل نایل نمی‌شود. آیا مردم هستند؟ در صورتی که اگر مردم از خطا و اشتباه بدور بودند و مسائل را درک می‌کردند و راه حق را می‌یافتند، محتاج به پیامبر نبودند؛ در حالی که مردم، محتاج به شناخت صحیح مسائلند، عقل، شخص خاصی را هم نشان نمی‌دهد، زیرا که قادر به تعیین فرد معصوم نیست و فرد غیر معصوم هم با دیگران یکسان است؛ سخنش مورد اعتماد نیست؛ احتمال خطا، اشتباه، دروغ و تزویر در او وجود دارد. اکنون که ما به باطن افراد راه نداریم، چه کسی باید اسلامی را آن گونه که حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم آورده است معرفی کند، تا سخن او مورد اعتماد باشد؟ این جاست که عقل می‌گوید: چنین فردی باید کسی باشد که عالم به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بوده و در فهم و بیان مسائل اشتباه نکند و به تحریف اسلام نپردازد. خطای در شناخت نداشته باشد، تا سخن او برای مردم حجت باشد. او چه کسی است؟ عقل می‌گوید: من قادر به فهم او نیستم؛ خدا باید او را به وسیله رسولش - که اعتقاد به عصمت او داریم - معرفی نماید. اگر کسی گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شخصی را معرفی نکرده است، آیا عقل می‌پذیرد؟ این سؤالی است که به زودی آن را پاسخ خواهیم داد. فطرت انسانی ما خواهان معرفت صحیح و دور از خطا و اشتباه است؛ معرفتی که مطابق با واقع باشد. و ما، در شناخت دین - که طرح زندگی و چگونه زیستن را ارائه می‌دهد و به بیان مسائل نظری و عملی می‌پردازد - محتاج به شخصی هستیم که مورد اعتماد باشد؛ خطا نکند؛ اشتباه نکند؛ راستگو باشد؛ به همه معارف آشنا باشد. این شخص بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چه کسی می‌تواند باشد؟

آیا راجع به هستی، جهان، دنیا و خودتان فکر کرده‌اید؟ شما به عنوان یک مسلمان، جهان را چگونه می‌بینید؟ البته پاسخ شما براساس بینش اسلامی، این خواهد بود که: جهان، حق است؛ انسان حق است و هر دو را خدای حکیم آفریده است. خلق السموات و الأرض بالحق و صورکم.. [۱]؛ خدا، زمین و آسمانها را به حق و نظم احسن آفرید و شما را به بهترین صورت برنگاشت. اندیشه شما درباره جهان اینست که: جهان، فعل و کار خداست و در هستی و بقای خود به خدا وابسته است؛ و این وابستگی، تنها در اصل هستی و موجود شدن نیست؛ بلکه در بقا و فرمانبری و نیز به خدا وابسته می‌باشد. .. و لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ [۲]؛ هر که در آسمانها و زمین است، خواه ناخواه منقاد فرمان خداست و همه به سوی او رجوع خواهند کرد. هر موجودی به مقتضای هستی‌اش خدا را تسبیح می‌گوید. یسبح لله ما فی السموات و ما فی الأرض.. [۳]؛ هر چه در آسمانها و آنچه در زمین است، همه به زبان تکوین و منطقی فطرت به تسبیح و ستایش خدا مشغولند. بنابراین، نظام جهان، نظام وابستگی خالص و فرمانبری محض از خدای متعال است. به عبارت دیگر، قید عبودیت و بندگی در ذات هر وجودی نهاده شده و امری فطری است. و این است سنت تغییر ناپذیر خدا در جهان و انسان نیز به عنوان پدیده‌ای در جهان هستی از سنت فوق جدا نیست؛ او نیز باید به مقتضای هستی خویش و از روی اختیار و اراده، مطیع و فرمانبردار خدا باشد. و اطاعتش را بر اساس معرفت و شناخت صحیح به منصف ظهور برساند. اصبع بن نباته گفت: امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: بِالْعِلْمِ يَطَاعُ اللَّهُ وَ يُعْبَدُ [۴]؛ همانا خدا به سبب علم، اطاعت و عبادت می‌شود. حرف با در بالعلم نحوه رابطه و طریق اطاعت و بندگی را بیان می‌کند و بیانگر آنست که واسطه در اطاعت و عبادت، دانستن، علم و آگاهی است. وابستگی انسان به خدا در پدید آمدن و درماندن، یک حقیقت انکار ناپذیر است و قید عبودیت و بندگی - که همان وابستگی می‌باشد - بر وجود این موجود نهاده شده است. بنابراین، اراده و اختیار موجود در انسان باید هماهنگ با اصل هستی انسان باشد و شرط در تحقق اصل بندگی، علم و معرفت است. پس، به حکم بینش اسلامی، شکی در این نیست که بندگی ما که توأم با علم و معرفت است، باید مطابق خواست خدا بوده و حرکت و زندگی ما نیز در جهت رضای خدا باشد. در غیر این صورت، از عبودیت خارج شده، برخلاف سنت حاکم بر نظام هستی عمل خواهیم کرد. رسیدن به مقصد انسانی و کمال معنوی در گرو شناخت خواسته خدا و بندگی کردن برای اوست. در این جا با یک سؤال روبرو می‌شویم و

آن این که: در شناخت و فهم خواسته خدا از چه کسی کمک بگیریم؟ در این جهت، باید به منبع مورد اعتمادی مراجعه کنیم که هیچ گونه خطا و اشتباه در گفتار و عمل نداشته باشد، و چنین فردی است که می‌تواند الگو و سرمشق ما در مقام عبودیت و در تمام ابعاد زندگی باشد. و چنانچه احتمال خطا در گفتار و عملش بدهیم، کافی است که سخن و رفتارش برای ما حجت نباشد. و در چنین حالتی ما نمی‌توانیم به معرفت صحیح دست یابیم و نیز نمی‌توانیم روش درست عمل کردن را بیاموزیم. به عبارت دیگر، ما نمی‌توانیم به قرب خدای متعال نایل شویم. منبع مورد اعتماد برای ما، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم است که از طریق وحی، خواسته و دستور خدا را به مردم می‌رساند، بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شخص مورد اعتماد کسی است که در مقام جانشینی آن حضرت باشد و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را بیان کند؛ قرآن را برای مردم تفسیر نماید؛ احکام عبادی، سیاسی، معاملات، اخلاقی آن را مطابق خواست الهی و به گونه‌ای که برای ما حجت قرار بگیرد و ملزم به اطاعت باشیم، برای ما بیان کند. و اما چه کسی تعیین کننده چنین خلیفه‌ای است؟ آیا عقل؟ یا شورا و آرای عمومی؟ یا خدا و رسولش صلی الله علیه وآله وسلم؟ در پاسخ این سؤال باید گفت:

۱- عقل، که ما را به منبع مورد اعتماد و دور از خطا و اشتباه می‌خواند، قادر به تشخیص فرد و مصداق آن نیست. ۲- تعیین فردی به عنوان جانشین از طریق شورا و آرای عمومی، از سه حالت خارج نیست. الف یا آن فرد از نظر علمی و تقوایی در سطح مردم است. ب یا آن فرد از نظر علمی و تقوایی پایین‌تر از مردم است. ج یا آن فرد از نظر علمی و تقوایی بالاتر از مردم است. اگر فرد حالت اول و دوم را داشته باشد، انتخاب او لغو است، زیرا در حالت اول، ۳ قادر نیست بیش از آنچه مردم می‌دانند، به آنها بیاموزد و برای آنها الگو باشد، و در حالت دوم، خود، محتاج به آموختن از مردم است. پس، در هر دو حالت، مورد اعتماد نیست و صلاحیت رهبری را ندارد. و در حالت سوم اگر بالاتر بودن از مردم فقط در یک یا چند رشته از علم و تخصص باشد و در بسیاری از مسائل مهم مربوط به دین و حیات انسانی ناآگاه باشد، چنین فردی صلاحیت ندارد به عنوان جانشین و منبع مورد اعتماد در میان سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و احکام سیاسی، عبادی، معاملات، اخلاقی باشد، و عملش نیز حجت نیست. سؤال: قرآن مجید، ما را امر به مشورت کرده است [۵]؛ و اگر کسی را از طریق شورا و یا آرای عمومی برگزینیم، به حکم قرآن عمل کرده‌ایم. و باید از او اطاعت کنیم. خواه عالم باشد یا نباشد؛ عادل باشد یا نباشد؛ در سطح مردم باشد یا پایین‌تر از مردم. پاسخ: در پاسخ به این سؤال، به چند مطلب اشاره

می‌کنیم. اسلام، مکتبی است جامع که از جانب خدای حکیم و دانا بر نبی گرامی‌اش حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم وحی شده است. پس، در این مکتب: الف احکام، باید در جهت تقویت و بقای آن باشند نه نفی و زوالش. ب احکام با هم تضاد نداشته باشند. ج غرض از فرستادن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و دین - که هدایت مردم و رساندن آنها به قرب الهی است - حاصل شود. به عبارت دیگر، مردم در پرتو آن دین، به مقام عبودیت نایل آیند؛ نه این که از آن مقام خارج شوند. د پاسخگوی تمام مسائل فکری و عملی مردم در همه زمانها و مکانها - تا روز قیامت - باشد. ه محل اعتماد و تکیه‌گاه مظلومین و علیه ظالمین و ستمگران باشد. با توجه به چند نکته فوق، اگر فرد منتخب شورا و یا آرای عمومی - که به عنوان مقام امامت و جانشینی برگزیده می‌شود فردی باشد که در علم و عمل مورد اعتماد نباشد، آیا نکات فوق تحقق خواهند یافت؟ و مردم هدایت خواهند شد؟ به مشکلات مردم در مسائل، پاسخ داده خواهد شد؟ و آیا تکلیف مردم در برابر خدای یکتا معین خواهد گشت؟ و مظلومین به حقوق خودشان دست خواهند یافت؟ و آیا حدود الهی جاری خواهد شد؟ و مردم به مقام عبودیت خدای متعال راه خواهند یافت؟! لحظه‌ای بیندیشید؛ پاسختان منفی خواهد بود. چون فردی که دور از علم و دانش و دور از تقوای الهی باشد، هرگز قادر نخواهد بود که بیان‌کننده خواسته‌های الهی و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باشد و الگوی فکری و عملی و تقوایی امت اسلام و جامعه الهی قرار بگیرد. اگر آیه و امرهم شوری بینهم می‌گوید: در امور اجتماعی خود به مشورت بنشینید، آیه دیگری می‌گوید: لا ینال عهدی الظالمین [۶]؛ عهد و پیمان من به ستمگران نمی‌رسد. و نیز می‌فرماید: و من یعص الله و رسوله و یتعدّ حدوده یدخله ناراً خالداً فیها و له عذابٌ مهین [۷]؛ کسی که خدا و رسولش را نافرمانی کند و از حدود و احکام الهی تجاوز نماید، خداوند او را به آتشی افکند که همیشه در آن معذب است و همواره در عذاب خوار کننده و ذلت خواهد بود. و نیز: و من لم یحکم بما أنزل الله فاولئک هم الفاسقون [۸]؛ هر که به خلاف آنچه از طرف خداوند نازل شده، حکم کند، همانا از فاسقان است. و نیز: و من لم یحکم بما أنزل الله فاولئک هم الکافرون [۹]؛ هر کس مطابق آنچه خدا نازل فرموده است حکم نکند، از کافران خواهد بود. و نیز: و من لم یحکم بما أنزل الله فاولئک هم الظالمون [۱۰]. و آیات بسیاری که نهی از فحشا و منکرات می‌کند. اگر آیه و امرهم شوری بینهم را مطلق گرفته و منتخب شورا را امام و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدانیم، هر چند ناآگاه و تهی از تقوی الهی شد، نتیجه‌اش این خواهد بود که: تمام آیاتی که ما را از پیروی فاسق، جاهل، ظالم و از معصیت خدا و.. نهی کرده است، کنار بگذاریم. و این،

نقض دین است به وسیله خودش و نقض غرض است از آمدن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و دین. در صورتی که چنین مطلبی را بپذیریم، حکمت خدا را نادیده گرفته و یا عملاً منکر آن شده‌ایم. در حالی که علم داریم به این که خدای متعال، کمال مطلق بوده و از او فعلی خلاف حکمت صادر نمی‌شود. پس، باید آیه و أمرهم شوری بینهم را در کنار این آیات قرار داده و بگوییم: فرد دور از شرایط لازم جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از مصادیق این آیه نیست و انتخاب فرد دارای شرایط عالم، عادل و معصوم از توان شورا و آرای عمومی خارج است، زیرا شناخت چنین فردی از طریق تجربه و تعقل غیر ممکن است. پس، مأمور و مکلفیم که راه خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را برویم. و بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به شخصی اقتدا کنیم که الگوی فکری و عملی ما در معارف الهی و سنت و سیره رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم باشد، تا غرض از دین که رسیدن به قرب الهی و ظهور فعلی انسانیت است تحقق یابد. قل أطيعوا الله و الرسول فإن تولوا فإن الله لا يحب الکافرين [۱۱]؛ بگو ای پیامبر! : خدا و رسولش را پیروی کنید، پس، اگر از فرمان آنها سرپیچی کردند، به کفر گرویده‌اند، پس به راستی که خداوند کافران را دوست ندارد. اگر دین خدا به دست غیر اهلش رهبری شود، تبدیل به دینی غیر الهی خواهد شد و آن گاه مشمول این آیه قرار خواهیم گرفت: أغير دین الله بیغون.. [۱۲]؛ آیا در جستجوی غیر دین خدا هستند؟ و من یتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الاخره من الخاسرین [۱۳]؛ و کسی که جز اسلام، دینی را اختیار کند، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و در آخرت از زیانکاران خواهد بود. برای شناخت فرد معصوم - که در بیان مسائل نظری و عملی دین مورد اعتماد باشد - بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یک راه وجود دارد و آن، معرفی خدا به پیامبرش و ابلاغ آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم به مردم است. در فصل بعدی، به این مطلب خواهیم پرداخت که آیا خداوند چنین شخصی را توسط رسولش صلی الله علیه وآله وسلم به مردم معرفی فرموده یا نه؟

جانشین پیامبر

اشاره

در مسأله جانشینی حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم و تعیین فردی معصوم از سوی آن حضرت دو طرز تفکر وجود دارد: ۱- رسول خدا، حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم شخصی را به جانشینی خویش معرفی نکرده است؛ بلکه این بر عهده امت اسلام و شورا و آرای عمومی



است [۱۴] ۲۰- رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرد و افراد معصوم بعد از خود را معرفی فرمود و امت اسلام را در تمام شؤون زندگی به آنها ارجاع داد.

کدام اندیشه صحیح است؟

آیا به راستی می‌توان پذیرفت که پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم راجع به خلافت، ساکت مانده و کسی را برای جانشینی خود تعیین نفرمود؟ اگر این طرز فکر درست باشد، چه پیامدهایی می‌تواند داشته باشد؟ و با شواهد تاریخی بیان شده از اهل سنت و شیعه که خلاف این طرز تفکر است چه باید کرد؟ اینگونه قضاوت درباره پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم در حدّ یک فرضیه بوده و به اثبات نرسیده است. علاوه براین، مخالف با موارد مورد قبول شیعه بلکه مورد قبول اهل سنت است. ۱- به بیان شواهد تاریخی از اهل سنت، پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم در اوایل رسالت خود به حکم و آنذر عشیرتک الأقربین [۱۵] خویشان نزدیک را انداز کن و به اسلام دعوت نما، در چند مورد خویشانش را در خانه‌اش گردآورد و پس از صرف طعام فرمود: اولین فرد از شما که به من ایمان آورد، خلیفه و جانشین بعد از من خواهد بود. همه سکوت کردند. فقط علی علیه السلام بود که به ندای پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم پاسخ گفت: و رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم او را به عنوان خلیفه و جانشین بعد از خود معرفی فرمود [۱۶]. با توجه به حدیث و بیان تاریخی فوق، آیا نسبت سکوت دادن به پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم در مسأله خلافت، صحیح است؟ ۲- نسبت سکوت دادن به پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم در امر خلافت، انکار حدیث ثقلین، حدیث منزلت، حدیث غدیر و احادیث بسیاری است که اهل سنت در کتب صحاح و مسندهای خود آورده‌اند. و کسانی که نسبت سکوت به پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم می‌دهند، به بیان عمر در روز عید غدیر توجه ندارند که پس از آن که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من کنت مولاه فهذا علی مولاه پیش آمده و گفت: بَخَّ بَخَّ لک یا بن ابی طالب أصبحت مولای و مولی کل مؤمن مسلم قال فأنزل الله الیوم اکملت لکم دینکم [۱۷] . ۳- حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم طبق احادیثی، بیان فرموده‌اند: زمین در هیچ زمانی از حجت خالی نیست [۱۸] و دین اسلام تا قیامت برپاست و دوازده خلیفه - که همه از قریش‌اند - بر شما حاکم هستند [۱۹] اگر حجت خدا و آن دوازده خلیفه رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم از سوی پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم تعیین نشده باشند، آیا بیان مزبور، جز ایجاد تححیر در میان امت اسلام نتیجه‌ای خواهد داشت؟! و آیا می‌توان به رسول رحمت صلی الله علیه وآله

وسلم نسبت داد که او با بیانش ایجاد تحیّر کرده و خلفای بعد از خود را معرفی نفرموده و در این مورد سکوت کرده است؟! ۴- غرض عالی و هدف نهایی اسلام از حکومتداری، ایجاد جوّ معنوی و رساندن انسانها به مقام بلند انسانی و اتمام حجت الهی بر آنهاست و این غرض و هدف جز با وجود امام معصوم تحقق نمی‌یابد و بر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم لازم است برای تحقق آن هدف نهایی در امر خلافت سکوت نکنند. قبل از این که اشاره‌ای به احادیث پیرامون تعیین حجت داشته باشیم، این نکته را یادآور می‌شویم که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم اهل بیت خویش را به عنوان الگو و اسوه در معرفت و عبودیت - که تنها با تمسک به آنان می‌توان از گمراهی نجات یافت - معرفی فرموده است. حدیث ثقلین و آیه تطهیر و حدیث اهل بیت من، امانی برای اهل زمین هستند. شاهی روشن بر نفی سکوت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مسأله جانشینی است.

### حدیث ثقلین

حدیث ثقلین، مورد قبول اهل سنت و شیعه بوده و به نحو تواتر روایت شده. تواتر بدین معناست که روایانش به قدری زیاد هستند که عقل، اتفاق آنها را بر کذب محال می‌داند. حذیفه بن یمان گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ..إني تارك فيكم الثقلين، كتاب الله و عترتي أهل بيتي إن تمسكتم بهما لن تضلوا أبداً و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض، فتعلموا منهم و لا تعلموهم فإنهم أعلم منكم [۲۰] ؛ ..همانا من در میان شما دو چیز با اهمیت و پر ارزش گذاشتم: کتاب خدا قرآن ؛ و عترت و اهل بیت من. اگر به آن دو تمسک بجوید و پناه ببرید هرگز گمراه نخواهید شد. و آن دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند. پس، معارف و حقایق دینی را از آنها یاد بگیرید؛ و به آنها یاد ندهید، زیرا آنها دانایانتر از شما هستند. زید بن ثابت گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله عزوجل و عترتي أهل بيتي ألا وهما الخليفةان من بعدی و لن يفترقا حتى يردا على الحوض [۲۱] ؛ من در میان شما دو چیز پرارزش و گرانبها می‌گذارم: کتاب خدا قرآن ؛ و عترت و اهل بیت من. آگاه باشید که این دو، جانشین بعد از من هستند و هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند. این حدیث، با صراحت تمام بیان می‌دارد که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هدایت و تعالی انسان را تنها در صورت حاکمیت قرآن و اهل بیت علیهم السلام تضمین می‌کند. گمراه نشدن و به انحراف نرفتن، مشروط به پناه

بردن و رجوع کردن به قرآن و اهل بیت علیه السلام است. امت اسلام و همه انسانها، بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با رجوع به اهل بیت می‌توانند به احکام الهی و معارف دینی و صراط مستقیم آشنا شده و با تمسک به آنها راه هدایت را بیمایند تا به مطلوب الهی برسند.

### آیه تطهیر

إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا [۲۲]؛ خداوند چنین اراده فرموده که رجس و پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را از هر ناپاکی و عیبی پاک و منزه گرداند. آیه فوق، دلیل واضح و روشنی است برای این که خداوند، پاکی اهل بیت علیهم السلام را از هر گونه انحراف فکری و عملی ضمانت کرده است [۲۳]. پس، در مسائل نظری و فکری عملی فقط اهل بیت علیهم السلام مورد اعتماد هستند. و در غیر آنها احتمال خطا و اشتباه وجود دارد، زیرا ضمانتی در مورد غیر آنها نداریم. و همین احتمال کافی است که در شناخت دین و چگونگی عبودیت خدا به غیر آنها روی نیاوریم.

### حدیث امان بودن اهل بیت

در مسند احمد بن حنبل آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: النجوم أمانٌ لأهل السماء فإذا ذهب النجوم، ذهب أهل السماء و أهل بيتي أمانٌ لأهل الأرض فإذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض [۲۴]؛ ستارگان، امان اهل آسمان هستند؛ هنگامی که ستارگان پایان یابند، اهل آسمان پایان می‌یابند. و اهل بیت من امان و پناه زمین هستند؛ هنگامی که آنها نباشند، اهل زمین پایان خواهند یافت. احتمال می‌رود منظور از امان بودن اهل بیت این باشد که راه گمراهی را در دو بعد اندیشه‌ای و عملی به روی افرادی که از آنها پیروی کنند، می‌بندند. و احتمال دیگر اینست که با وجود آنها عذاب الهی بر مردم نازل نمی‌شود. و مردم از عذاب خدا در امان هستند. با توجه به این احتمال، حدیث مرادف خبری است که می‌گوید: اگر حجت خدا نباشد، زمین اهلس را فرو می‌برد [۲۵] با توجه به باطل بودن طرز تفکر اول، بر اساس آنچه بیان داشتیم، به اثبات طرز تفکری می‌پردازیم که معتقد است پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در مسأله امامت و خلافت سکوت نکرده و جانشینان خویش را که حجت خدایند، معرفی فرموده است. و این مطلب را تحت عنوان اهل بیت علیهم السلام چه کسانی هستند بیان می‌داریم.

اهل بیت چه کسانی هستند؟

کسانی که معتقدند: حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم بعد از خود جانشینانش را معرفی فرموده است، اصل حکومتداری و سیاست و تدبیر جامعه و ملت را از اصل، علم و عدالت و تقوای الهی جدا نمی‌دانند. بنابراین، شخصی که بدور از دانش و علم به احکام الهی در دو بعد فکری و عملی، و بدور از عدالت و تقوی باشد لایق مقام رهبری نیست، زیرا حکومتداری عین دینداری، و دینداری عین حکومتداری است. برهان و دلیل بر این مطلب، اولاً: فطرت؛ ثانیاً: بیان قرآن و نیز احادیث رسیده از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌باشد. فطرت انسانی از پیروی فاسق و فاجر، منزجر و متنفر است؛ چنانکه از پیروی جاهل به احکام و معارف دوری می‌جوید، و عقل نیز چنین اطاعتی را زشت می‌شمارد. بدین جهت، عقل و طبع انسانی تمایل به جانب کسی دارد که جامع شرایط علم و تقوی و عدالت باشد. و با توجه به برهان معرفت و عبودیت، مصون از خطا، اشتباه و گناه باشد تا در تمام جهات و شؤون زندگی الگو قرار گیرد. آنچنانکه شخص رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم الگو قرار گرفت. قرآن در بسیاری از آیات، افرادی چون فرعون [۲۶] و ابولهب [۲۷] را که مصداق طاغوت و فاسق و.. هستند - مذمت کرده و رهبری آنها را باطل می‌داند و در آیاتی چند، افرادی را که به غیر آنچه خدا نازل فرموده، حکم می‌کنند، به عنوان فاسق [۲۸]، کافر [۲۹]، ظالم [۳۰] قلمداد می‌کند. و حتی در آیه‌ای بیان می‌دارد که عهد و پیمان من - که خلافت الهی باشد - به ظالمین - به طور مطلق - نمی‌رسد [۳۱]. چرا در اسلام، جاهل، فاسق، ظالم، کافر، طاغوت محکوم است و لیاقت رهبری ندارد؟ پاسخ واضح است. و آن این که اینان در هواهای نفسانی فرو رفته‌اند و قادر نیستند انسان را به سمت الله هدایت کنند و نمی‌توانند الگوی انسانی و معنوی در جهات فکری و عملی باشند. سیاست اسلام اقتضا می‌کند که انسانها در جامعه به سمت الله حرکت کنند تا به رشد انسانی رسیده و به غرض از آفرینش که عبودیت است، تحقق بخشند. و با رهبری چنان افرادی، تحقق این غرض غیر ممکن است. قرآن ما را به جانب کسانی دعوت می‌کند و رهبری کسانی را امضا می‌فرماید که چون نوح، ابراهیم، داود و محمد علیهم السلام به سمت الله دعوت نمایند و در بین مردم به حق حکم کنند و جامعه را بر اساس معارف الهی تدبیر و سیاست کنند؛ و جلعا منهم ائمة یهدون بأمرنا لَمَا صبروا و كانوا بایاتنا یوقنون [۳۲]؛ و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند، چون که صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند. در آیه فوق، سخن از امامان و رهبرانی است که از آزمایش الهی موفق بیرون آمده‌اند و چون صبر کرده و به

آیات الهی یقین دارند و به امر خدا هدایت می‌کنند، قادر هستند کاروان بشریت را به مطلوب برسانند، زیرا خود به غایت هستی قرب الهی رسیده‌اند؛ اما کسانی که دور از شرایط رهبری الهی هستند، نه تنها کسی را به مطلوب نمی‌رسانند بلکه احتمال انحراف نیز در آنها وجود دارد و همین احتمال کافی است که عقل و طبع انسانی رهبری آنها را جایز نشمارد. علامه طباطبایی در ذیل آیه: **وَاللَّهُ يُوْتِي مَلَكَهُ مِنْ يَشَاءَ [۳۳]** می‌فرماید: سلطنت در انحصار خداست و آن را بر اساس حکمت خویش به افراد مورد توجه‌اش که صالحان، عالمان و اولیا هستند و شرایط لازم الهی را جهت رهبری دارند، می‌بخشد. پس، کسی جز او حق تعیین خلیفه و سلطنت را ندارد [۳۴]. با توجه به مقدمه فوق، عقل و فطرت انسانی عمل و فکر کسانی را الگو قرار می‌دهد که از ویژگیهای خاص رهبری برخوردار باشند. و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، که عدل قرآن می‌باشند و تمسک به آنها سبب نجات از گمراهی است، و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آنان را به عنوان خلیفه و جانشین خویش در فکر و عمل معرفی فرموده است، باید شرایط خاص جانشینی را داشته باشند تا الگوی اندیشه و عمل قرار گیرند، و جمله **إِنْ تَمْسِكْتُمْ بِيَهُمَا لَنْ تَضَلُوا** شاهد روشنی است بر این که اهل بیت دارای ویژگیهای خاصی هستند و به هر کسی به صرف این که وابستگی خانوادگی با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دارد، نمی‌توان عنوان اهل بیت داد. و برای این که در مصداق اهل بیت اشتباه نکنیم، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در موارد بسیاری به تعیین افراد آن تصریح فرموده‌اند که به ذکر نمونه‌ای از احادیث رسیده از طریق اهل سنت اکتفا می‌کنیم [۳۵]. انس بن مالک می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شش ماه، هنگام صبح، بر در خانه فاطمه علیها السلام جهت انجام نماز صبح می‌گذشتند و می‌فرمودند: ای اهل بیت! وقت نماز است، نماز بپا دارید. آنگاه آیه شریفه **إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** را تلاوت می‌فرمودند [۳۶]. از جابر بن عبد الله نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم امیر المؤمنین، علی و امام حسن و امام حسین و فاطمه علیهم السلام را فرا خواند و از جامه‌اش بر آنها افکند پس آنگاه فرمود: **اللَّهُمَّ هُوَ أَهْلِي، هُوَ أَهْلِي، هُوَ أَهْلِي!** خدا یا! اینان اهل بیت من هستند؛ اینان اهل بیت من هستند [۳۷]. از ابی سعید الخدری نقل شده است که: آیه **إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ..** درباره پنج نفر نازل شده: رسول خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام [۳۸]. و نظیر این روایت از ابن عباس نیز نقل شده است [۳۹]. عایشه، همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌گوید: در اوایل، روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حالی که کسایی لباس بزرگ و رویی پشمین که منقوش از موی سیاه بود، بر دوش افکنده بودند

از منزل خارج شدند. و در آن هنگام، حسن و حسین، فاطمه و علی علیهم السلام را یک یک فرا خواندند و آنها را در آن کسا وارد کرده سپس فرمودند: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم تطهیراً [۴۰]. در توضیح این مطلب به چند نکته اشاره می کنیم: ۱- نکته بسیار ظریف در این احادیث اینست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم، کسایی را که بردوش داشتند بر سر امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام افکندند و آنگاه فرمودند: اینان اهل بیت من هستند؛ و آیه انما یرید الله.. را تلاوت فرمودند. این عمل حضرت صلی الله علیه و آله وسلم برای این بود که هم برای افرادی که در آن جا حضور داشتند و هم برای آیندگان یقین حاصل شود که اهل بیت اختصاص به آن افراد داخل در کسا داشته و زنان آن حضرت را شامل نمی شود. و حضرت صلی الله علیه و آله وسلم با این عمل خویش، هرگونه شک و تردید در مورد اهل بیت را از بین بردند. حتی وقتی که افرادی مثل ام سلمه، زینب و یا عایشه سؤال می کنند که آیا ما داخل در اهل بیت هستیم؟ حضرت پاسخ منفی میدهند و براین جمله که شما برخیر هستید اکتفا می کنند. ۲- نقل این قضیه از اشخاص مختلف به صورتهای گوناگون، بیانگر و نشانه آنست که این عمل چندین مرتبه از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم صادر شده تا آن را مهم و با اهمیت نشان دهد و به صورت خبری متواتر برای افراد آن عصر و آیندگان درآورد تا شبهه‌ای در این که اهل بیت کیستند به وجود نیاید. ۳- در برخی از احادیث، آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شصت روز هنگام طلوع فجر بر در خانه فاطمه علیها السلام می ایستاد و آنان را برای نماز صدا زده و آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس.. را تلاوت می فرمود. و در خانه فاطمه جز علی و حسنین علیهم السلام نبودند. تکرار این عمل و تلاوت آن آیه، اولاً: به خاطر اهمیت مسأله اهل بیت علیهم السلام؛ و ثانیاً برای رفع هر گونه شبهه در مصداق اهل بیت؛ و ثالثاً اتمام حجت بر امت اسلام در مورد احترام و محبت به اهل بیت علیهم السلام است. ۴- نکته دیگر در معرفی اهل بیت و انحصار آنان در افرادی محدود از خاندان و خویشاوندان، حکمتی است که بر اهل عقل پوشیده نیست. و آن این که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم برای غرض و هدف بزرگی، مسأله اهل بیت را مهم شمرده است و حدیث ثقلین، حدیث منزلت، حدیث غدیر و احادیث دیگر بیانگر آن هدف بزرگ هستند و آن طرح مسأله ولایت و خلافت بعد از خود اوست. بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تنها کسانی قادر هستند الگو در بیان احکام، اداره امور مردم و جامعه، تقوا و انسانیت و الگوی در اندیشه و عمل قرار گیرند که افرادی خاص از خاندان حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بوده

باشند. اگر وجود این نکته رانادیده بگیریم، فایده قابل توجهی بر آن همه اصرار و تأکید پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وجود نخواهد داشت. و تا مصلحت عظیم و هدفی مهم بریک امر مرتب نباشد شخصیت بزرگی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر آن اصرار و تأکید نمی کند آنهم به حدی که یک قضیه را شصت روز به هنگام طلوع فجر تکرار کند؛ در غدیر، جمعیت عظیمی را در آفتاب داغ و سوزان عربستان نگهدارد. و بارها به معرفی اهل بیت پردازد و آنها را منحصر در اشخاص محدود از خاندانش نماید. به هر حال، اصل یکی بودن حکومتداری و سیاست با عدالت و علم و تقوا در اسلام اقتضا می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به معرفی اشخاص صاحب صلاحیت پردازد. و آن اشخاص، اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هستند که آیه: انما یرید الله لیزهب عنکم الرجس اهل البیت و بسیاری از آیات دیگر درباره آنان نازل شده است. و حدیث ثقلین و بسیاری از احادیث دیگر در فضیلت و مقام ولایت و خلافت آنان از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صادر شده است. رسول گرامی اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم به بیان حدیث غدیر و منزلت و ثقلین و تفسیر آیه انما یرید الله.. اکتفا نکردند؛ بلکه به طور صریح به بیان خلفای بعد از خود پرداختند و آنها را دوازده نفر شمردند، که به عنوان نمونه به ذکر چند حدیث اشاره می کنیم.

خلفای بعد از پیامبر دوازده نفرند

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: یا علی! تو وصی من هستی، جنگ با تو جنگ با من؛ و صلح با تو صلح با من است. و تو امام و پیشوا، و پدر امامان هستی، ائمه ای که بعد از تو یازده نفرند، آنان پاک و معصومند و از آنهاست کسی که زمین را پر از قسط و عدل می کند. پس، وای بر کسانی که آنان را دوست نداشته باشند. ای علی! اگر فردی تو و فرزندان را به خاطر خدا دوست بدارد، خداوند او را با تو و با فرزندان محشور می فرماید. و شما با من در درجات بلند هستید. و تو قسیم بهشت و جهنمی. دوستان خویش را به بهشت و دشمنان را به جهنم وارد می کنی [۴۱]. در تفسیر آیه والسماء ذات البروج از اصبع بن نباته روایت شده که گفت: از ابن عباس شنیدم که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آسمان، من هستم و برجهای ائمه از اهل بیت و عترتم هستند. اول آنها علی علیه السلام و آخرشان مهدی علیه السلام است و هم آنها دوازده نفرند [۴۲].

قرآن، کتابی است که از جانب خدای تعالی بر قلب پاک رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است؛ کتابی که تمام آن حکمت و حق است و از جانب حکیم و حق مطلق فرود آمده است. بیانش در تمام موارد و موضوعات فضیلت و حتی سخنش در نکوهش افراد بر معیار حکمت و حق است، و از هیچ طریقی، باطل به آن راه ندارد [۴۳]. آیاتی از قرآن، طبق احادیث وارد شده از نبی گرامی صلی الله علیه وآله وسلم، بر اهل بیت علیهم السلام تطبیق شده است و این تطبیق دو صورت دارد: یا انطباق به لحاظ اینست که آنها مصداق بارز و روشن آیه هستند و یا انطباق به لحاظ وجود یک ویژگی خاص در آنهاست. به عبارت دیگر، آیه منحصر به اهل بیت است و شامل غیر آنها نمی شود. از ابن مسعود روایت شده که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: دعوت و رهبری مردم به من و به علی علیه السلام منتهی شد. هیچ کدام از ما بتی را نپرستیده و سجده نکرده است. به همین جهت، خداوند مرا پیامبر و علی علیه السلام را وصی قرار داد [۴۴]. این که رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم دعوت ابراهیمی را منتهی به خود و علی علیه السلام دانستند گویای اینست که شرایط امامت همان گونه که در من جمع است در (امیرالمؤمنین) علی علیه السلام جمع است. رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم از فضایی که شرط امامت است برخوردار میباشند. فضایی که از جمله آنها عصمت و خروج از ظلم و بت پرستی است. و جمله انتهای دعوت به علی و این که او هرگز بتی را سجده و پرستش نکرده است، این فضیلت را برای علی علیه السلام به عنوان مصداق بارز اهل بیت علیهم السلام به اثبات می رساند.

اهل بیت، هدایت به حق می کنند

و ممن خلقنا أمهً یهدون بالحق و به یعدلون [۴۵]. ؛ و از کسانی که آفریدیم، گروهی به حق هدایت می کنند و (مردم را) به حق باز می گردانند و به حق عدالت می کنند از ابن عباس نقل شده که گفت: مراد از امت، امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام است که بعد از پیامبر به حق دعوت می کنند و مردم را به حق بر می گرداند [۴۶]. سید قطب در توصیف امت می گوید: این امت، خود بر حق ثابت است و در هر زمان و فرصتی عامل به حق می باشد و نگهبان امانت خدا در زمین است [۴۷]. مسلم است که منظور مطلق امت نیست، زیرا تمام امت که شامل همه مردم مسلمان می شود، دارای ویژگی فوق که سید قطب بیان



می‌کند نیستند. باید شخص یا گروهی خاص باشند که عامل به حق و پاسدار امانت الهی در زمین باشند. و مناسب بود که سید قطب مصداق چنین امتی را بیان می‌کرد. فخر رازی در تفسیرش این حدیث را بیان داشته که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: إِنَّ مِنْ أُمَّتِي قَوْمًا عَلَى الْحَقِّ حَتَّى يَنْزِلَ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ [۴۸]. ؛ براستی از امت من گروهی بر حق هستند و به حق هدایت می‌کنند تا آن گاه که عیسی بن مریم از آسمان فرود آید. این حدیث، امت را اختصاص به گروهی خاص داده که بر حق هستند. و آنها کسانی هستند که اگر مردم به آنان چنگ بزنند و به افکار و اعمالشان روی آورند هرگز گمراه نخواهند شد. چنانکه در حدیث ثقلین بیان شده است.

### اهل بیت صراط مستقیم هستند

صراط مستقیم، همان راه پاکی است که هیچ رجس و پلیدی از شرک و غیره در آن نیست. راهی است که رهروان آن از گمراهی نجات یافته و سیر معنوی و انسانی دارند. راهی که فقط معبد خداست. و این راه، اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستند؛ که عدل قرآن بوده و آیه تطهیر درباره آنان نازل شده است؛ اهل بیتی که به صراحت قرآن، پلیدی به آنان راه ندارد و از هر رجسی پاک و منزّه هستند. از ابن بریده و ابن عباس روایت شده است که صراط مستقیم، محمد صلی الله علیه وآله وسلم و اهل بیت آن حضرت هستند [۴۹]. از جابر بن عبدالله روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: خداوند علی و همسر و فرزندان را حجت خود بر خلق قرار داد و اینان درهای علم، در میان امت من هستند. کسی که به وسیله اینها هدایت شود به صراط مستقیم هدایت شده است. [۵۰]. امام باقر علیه السلام فرمود: ..نحن الطريق الواضح و الصراط المستقیم الی الله.. [۵۱]. ؛ ما راه روشن و صراط مستقیم به سوی خدا هستیم..

### امت میانه

و كذلك جعلناكم أمةً وسطاً لتكونوا شهداء على الناس [۵۲] ؛ ما شما را امت وسط قرار دادیم تا این که گواهان و حجت بر مردم باشید... ابان بن عیاش از سلیم بن قیس نقل کرده که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به راستی خداوند ما را در این آیه لتکونوا شهداء علی الناس قصد کرده است. پس، رسول خدا شاهد بر ماست و ما شاهدان بر مردم هستیم و حجت او در زمین

می‌باشیم و ما آنانی هستیم که خداوند درباره ایشان فرمود: و کذلک جعلناکم امّةً وسطاً.. [۵۳].

اهل بیت، اسلام و راه امان هستند

یا ایهاالذین امنوا ادخلوا فی السلم کافّةً و لا تتبعوا خطوات الشیطان إنّهُ لکم عدوّ مبین [۵۴]. ؛ ای کسانی که ایمان آوردید، همگی در سلم داخل شوید و گامهای شیطان را متابعت نکنید که او برای شما دشمنی آشکار است. مراد از سلم اهل بیت‌علیهم السلام هستند. سلم به معنای امان و راه نجات است [۵۵] سلم و تسلیم و اسلام به معنای واحد است [۵۶] راه امان و نجات و اسلام حقیقی در ولایت اهل بیت‌علیهم السلام است. پس، ای ایمان آورندگان. آن گاه تسلیم خدای متعال هستید که در اندیشه و عمل، از اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پیروی نمایید. از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: مقصود از ورود در سلم، ولایت ما اهل بیت است. از امام باقر علیه السلام روایت شده که: سلم، ولایت علی علیه السلام و اوصیای بعد از آن حضرت است [۵۷].

اهل بیت ریسمان الهی‌اند

واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا [۵۸]؛ همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و متفرق نشوید. امت اسلام باید امتی واحد باشد. به این معنا که همگی در جاده صحیح اسلام حرکت کنند. و آنچنانکه اسلام می‌گوید، بیندیشند و عمل کنند. این مطلبی است که مورد اتفاق تمام فرق اسلامی است. اما مشکل، شناخت جاده صحیح اسلام است؛ مشکل، فهم صحیح داشتن از اسلام است. چنگ زدن به حبل الله فهم درست اسلام و معرفت حقیقی اسلام است. اما فهم صحیح را چه کسی به امت اسلام می‌دهد؟ مسلم کسانی که صراط مستقیم، راهنما به سوی حق و حقیقت، سلم و راه امان و همتای قرآن هستند. که همانا اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می‌باشند. در برخی از احادیث که راجع به ثقلین وارد شده، از قرآن به حبل الله تعبیر شده است. و اهل بیت‌علیهم السلام عدل قرآن می‌باشند و از این رو حبل الله نیز هستند. چنانکه احادیث و روایاتی نیز بدان تصریح دارد. سعید بن جبیر از ابن عباس - رضی الله عنهما نقل کرده که گفت: در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بودیم. شخص اعرابی وارد شد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سؤال کرد: حبل الله در و اعتصموا بحبل الله که باید بدان چنگ بزنیم چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دست مبارک خود را بر دست امیرالمؤمنین،

علی علیه السلام زد و فرمود: به این چنگ بزنی که او ریسمان محکم خداست [۵۹]. از امام باقر علیه السلام روایت شده که در تفسیر آیه واعتصموا.. فرمود: ما ریسمان الهی هستیم [۶۰]. ألم ترکیف ضرب الله مثلاً کلمةً طيبةً كشجرةً طيبةً أصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی أكلها کلّ حین یأذن ربّها.. [۶۱]. آیا نمی‌نگری که خداوند چگونه مثل زده و فرموده است که کلمه طیب و پاک مثل درخت طیب است که اصلش ثابت و فرع آن در آسمان است.. عبدالرحمن بن عوف می‌گوید: از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود: درخت، من هستم و فاطمه علیها السلام فرع آن؛ و علی علیه السلام بارور کننده آن؛ و حسن و حسین علیهما السلام میوه آن و پیروان ما برگهای آن می‌باشند. و ریشه درخت در بهشت عدن و باقی مانده آن در بقیه بهشتهاست [۶۲]. سلام الخثعمی می‌گوید: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم. و از آن حضرت، از اصلها ثابت و فرعها فی السماء سؤال کردم، فرمود: ای سلام! شجره محمدصلی الله علیه وآله وسلم است و فرع، علی امیرالمؤمنین علیه السلام و میوه، حسن و حسین علیهما السلام و شاخه، فاطمه علیها السلام است و شعب این شاخه، ائمه از فرزندان فاطمه علیها السلام هستند و ورق و برگ آن، شیعیان ما و دوستداران ما اهل بیت می‌باشند. آن هنگام که فردی از پیروان ما می‌میرد، برگی از این درخت ساقط می‌شود و آن هنگام که از محبین ما فرزندی متولد می‌شود، مکان آن برگ، برگی سبز می‌شود. عرض کردم: ای پسر رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم! پس معنای تؤتی أكلها کل حین یأذن ربّها چیست؟ فرمود: منظور، ائمه علیهم السلام هستند که شیعیان خویش را در هر حج و عمره به حلال و حرام آگاه می‌کنند [۶۳]. اسلام بر بنیان توحید و خداپرستی گذاشته شده است. و این همان اصل ثابتی است که اساس دعوت پیامبران علیهم السلام و دعوت رسول گرامی اسلام، حضرت محمدصلی الله علیه وآله وسلم را تشکیل می‌دهد. اصل وحدانیت اصلی ثابت بوده و هرگز زایل نمی‌شود. رسالت پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم بر این اصل ثابت نهاده شده است و درختی که بر چنین ریشه‌ای ثابت و استوار باشد. محکوم زمان و مکان و تحولات نمی‌شود. آنانی که به رسالت پیامبر - که دارای عنوان شجره طیبیه است، پناه می‌آورند وقتی خواهند توانست در پناه آن به مقام آرامش و اطمینان راه یابند و از این شجره پاک استفاده عالی بکنند که به شاخه‌های آن بیاویزند و خود برگی از آن شاخه‌ها شوند. و شاخه‌های رسالت، همان ولایت اهل بیت علیهم السلام است و برگ همیشه بر شاخه و فرع قرار دارد و اگر ما فرع را از شجره جدا کنیم، درخت بدون فرع و شاخه، نه برگی خواهد داشت و نه میوه‌ای. آیه فوق، بر این نکته بسیار مهم تکیه دارد که ولایت از رسالت جدانیست و

بدون ولایت به رسالت نمی‌توان راه پیدا کرد. و در واقع، جدا شدن از فرع، نه تنها جدا شدن از شجره است، که جدا شدن از ریشه و اصل ثابت یعنی توحید و وحدانیت می‌باشد. و این لغفاً لمن تاب و آمن و عمل صالحاً ثم اهتدی [۶۴]. به راستی که من بسیار آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و سپس هدایت یابد. از ابی ذر نقل شده است که درباره آیه اینی لغفار.. گفت: منظور از لمن آمن.. ایمان به آنچه پیامبر عظیم‌الشان حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم آورده و نیز انجام واجبات می‌باشد. و در مورد ثم اهتدی می‌فرماید: راه و هدایت به دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیدا کند وارد شود [۶۵]. امام باقر علیه السلام راجع به آیه فوق فرمود: ثم اهتدی یعنی، به ولایت ما اهل بیت هدایت یابد [۶۶]. امام باقر علیه السلام همچنین می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روزی از منزل خارج شدند در حالی که آیه اینی لغفار.. ثم اهتدی راقرائت می‌کردند، سپس به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند: هدایت با ولایت تو است [۶۷]. علامه بزرگوار طباطبایی در تفسیر پر ارزش المیزان می‌فرماید: مراد از ولایت در حدیث، ولایت امر مردم در دین و دنیایشان است. و این ولایت همان مرجعیت در گرفتن معارف دین و قوانین دینی و در اداره امور اجتماع می‌باشد. و بر اساس نص قرآن در امثال این آیه مبارکه: أَلنبی أُولی بالمؤمنین من أنفسهم این ولایت برای شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است؛ سپس برای اهل بیت و عترت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم، قرار داده شده است مثل آیه ولایت، حدیث متواتر ثقلین، حدیث منزلت و نظائر این دو. و آیه هر چند در میان آیاتی واقع شده است که بنی اسرائیل را مخاطب قرار داده و ظاهر آیات چنین است، لکن آیه مقید به چیزی نیست که آن را اختصاص به بنی اسرائیل بدهد. و مانع جریانش در غیر آنها باشد. پس آیه در غیر اینها جاری است، آنچنانکه در مورد اینها جاری است. اما جریان آیه در مورد بنی اسرائیل بدان جهت است که برای موسی علیه السلام امامتی از سنخ این ولایت که برای غیر او از انبیا وجود داشته، ثابت بوده است. پس، بر امت اوست که به او هدایت یابند و تحت ولایت او داخل شوند. و اما جریان آیه در غیر بنی اسرائیل بدان جهت است که آیه عام بوده و اختصاص به گروهی دون گروه دیگر ندارد. پس این آیه مردم را به ولایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در زمان حیات آن حضرت دعوت می‌کند. و بعد از ایشان به ولایت ائمه از اهل بیت و عترت او علیه السلام هدایت می‌کند.. [۶۸].

اهل بیت اهل ذکر هستند

فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون [۶۹]. جابر بن عبدالله گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: ما اهل ذکر هستیم [۷۰]. جابر جعفی گفت: وقتی که آیه فاسئلوا اهل الذکر.. نازل شد، علی علیه السلام فرمود: ما اهل ذکر هستیم باید دانست که مکرر در قرآن کریم، ذکر بر خود قرآن نیز اطلاق شده است [۷۱] بنابراین، مصداق اهل ذکر در این امت، اهل قرآن است. بخصوص با قرینه ذیل آیه شریفه در سوره نحل: و انزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیهم.. و لذا، از این آیه ظاهر است که اهل ذکر، اهل قرآن هستند. و اهل قرآن همان افرادی می باشند که حدیث ثقلین آنها را عدل قرآن قرار داده است. و هم آنان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هستند. که در سوره طلاق آیه ۱۰، ذکر بر آن بزرگوار علی الظاهر اطلاق شده است. و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آنها مرجع سؤال مردمند. پاسخ مطمئن و تضمین شده را که مطابق با وحی باشد آنها به مردم می دهند. اهل ذکر در این آیه شامل تمام مسلمانان نمی شود، زیرا مسؤول عنه کسی است که عالم و عارف به قرآن و سنت باشد و تمام مسلمانان، عالم به معارف الهی و احکام دینی و آشنا به قرآن نیستند. به همین جهت، اهل ذکر در آیه کسانی هستند که در حدیث ثقلین از آنها به عترت و اهل بیت تعبیر شده و عدل قرآن می باشند و لذا اشخاص در گرفتن دین از اینها هدایت خواهند شد و هرگز گمراه نخواهند گشت. حرث گفت: از علی علیه السلام پیرامون این آیه سؤال کردم، فرمود: به خدا سوگند، به راستی ما اهل ذکر هستیم، ما اهل علم هستیم، ما معدن تأویل و تنزیل هستیم. به حقیقت از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود: من شهر علمم و علی در آن است. پس، کسی که خواهان علم است، باید از در آن وارد شود [۷۲].

تمسک آدم به اهل بیت

فتلقى ادم من ربه کلمات فتاب علیه.. [۷۳]. آدم علیه السلام کلماتی را از پروردگارش دریافت نمود. و به آن کلمات از خدا طلب بخشش نموده پس، خداوند بر آدم بازگشت فرمود و توبه او را پذیرفت. از سعید بن جبیر، از عبدالله بن عباس چنین رسیده که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در مورد این آیه سؤال شد، حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آدم علیه السلام خداوند را به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام سؤال کرد که خدا او را مورد توجه قرار دهد. پس، خداوند به او بازگشت و او را مورد توجه و رحمت خویش قرار داد [۷۴]. ابن

عباس، از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده است که فرمود: آن گاه که خداوند آدم را امر کرد از بهشت خارج شود، آدم روی به آسمان کرد، برطرف راست عرش ۵ شبیح دید، گفت: خدایا! آیا پیش از من کسی را آفریدی؟ خداوند به وی وحی کرد: آیا آن پنج شبیح را دیدی؟ گفت: بلی. فرمود: اینان برگزیدگانی از نور من هستند، نام ایشان را از نام خودم برگرفتم. پس من خدای محمود و ستایش شده هستم و این محمد است. من بلند مرتبه و عالی هستم و این علی است. من فاطر و آفریننده هستم و این فاطمه است. من محسن و احسان کننده هستم و این حسن است. برای من اسمای حسنایی است و این حسین است. آدم گفت: پس، به حق آنان مرا ببخشای خداوند به وی وحی فرمود که براستی ترا بخشیدم. و این همان کلماتی است که بر اساس آن خدای تعالی فرمود: فتلقى ادم من ربه کلمات فتاب علیه.. [۷۵].

### اهل بیت در مباحله

..فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین [۷۶]. ۸ آیه فوق ندع أبناءنا.. مربوط به جریان مباحله است که بین رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نصارای نجران واقع شده است. و آن گاه که نصارای نجران پیشنهاد مباحله را به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دادند، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پاسخ داد: با شما با بهترین افراد اهل زمین و با گرمی ترین اشخاص در نزد خدا مباحله می کنم. و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نصارای نجران را به مباحله دعوت کردند. و سپس علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را برای شرکت در مباحله فرا خواندند. پس نصارا قدرت بر مباحله پیدا نکردند، زیرا به باطل بودن مذهب خود عالم بودند و لذا برای باقی ماندن در دین خود حاضر به جزیه دادن شدند [۷۷]. و چنین آمده است که نصارای نجران پس از امتناع گفتند: این چهره هایی که می بینیم - مقصود اهل بیت علیهم السلام هستند اگر خدا را قسم بر نابودی کوه بدهند، کوه نیست و نابود می شود. و از ابی ریح مولى ام سلمه روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اگر خداوند عالم، بندگان گرمی تر از علی و فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام داشت، مرا امر می فرمود تا با آنها با اهل نجران مباحله کنم؛ ولی مرا امر فرمود که با آنها اقدام به مباحله کنم و اینان بهترین بندگان خدا هستند. پس، به واسطه اینها بر نصارای نجران غالب شدم [۷۸]. ابن سعید خدری گفت: وقتی آیه ندع ابنا.. نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با علی و فاطمه و حسن و حسین برای مباحله

خارج شدند [۷۹]. آیه فوق در مورد مباحله پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با نصارای نجران به سرپرستی عاقب و سید نازل شد که پس از حضور حضرت با اهل بیت علیهم السلام قادر به مباحله نشدند. عامربن سعد از پدرش نقل کرده که گفت: وقتی که آیه ندع أبناءنا نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، امیر المؤمنین، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را به نزد خویش خوانده و فرمودند: خدایا اینها اهل من هستند [۸۰].

سیمای اهل بیت در احادیث

اشاره

به بیان قرآن مجید، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم کسی است که از روی خواهشهای نفسانی سخن نمی گوید و آنچه بیان می دارد، وحی است [۸۱] او مورد اعتماد خداوند در رساندن اسلام است. قرآن که کلام مستقیم وحی است، حجاب از چهره پاک اهل بیت علیهم السلام برگرفت و آنان را به عنوان صراط مستقیم، امام مبین و پاک از هرگونه رجس و.. معرفی فرمود. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به نزول آیات و تفسیر آنها در مورد اهل بیت علیهم السلام اکتفا نکرد بلکه برای بستن راه هرگونه بهانه در باره اطاعت از آنان و احترام گذاشتن به مقام بلند آنها به عنوان حجج الله و انسانهایی که الگوی در عمل و اندیشه اند در موقعیت های مناسب به بیان فضایل انسانی و معنوی اهل بیت علیهم السلام پرداخت و مقامشان را در نزد خداوند برای امت اسلام روشن ساخت. در این جا به بیان برخی احادیث وارده از اهل تسنن و مورد تأیید شیعه می پردازیم. این احادیث به طور تفصیل در کتاب احقاق الحق ج ۹ با سندهای مختلف و به نقل از کتب مختلف اهل سنت جمع آوری شده است.

در روز قیامت از دوستی اهل بیت سؤال می شود

ابن عباس -رضی الله عنه- گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: بنده در روز قیامت از جای خود حرکت نمی کند تا این که از چهار چیز سؤال می شود: از عمرش که در چه راهی فانی شده است؛ از بدنش که در چه کارهایی فرسوده شده است؛ از مالش که در چه راهی انفاق شده و از کجا به دست آمده است؛ و از دوستی اهل بیت علیهم السلام [۸۲].

دوستان اهل بیت به بهشت وارد می شوند

حضرت علی علیه السلام فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به من خبرداد: اول کسی که داخل بهشت می شود، من، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستیم. گفتم: ای رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم! پس دوستان، چگونه اند؟ فرمود: به دنبال شما، دوستان شما وارد بهشت می شوند [۸۳].

### اهل بیت اهل نجات هستند

ابن عباس گفت: وقتی از حجةالوداع برگشتیم با رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم در مسجد نشستیم و حضرت فرمود: آیا می دانید که چه مطلبی را می خواهیم برای شما بگویم؟ مردم گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمود: بدانید؛ که خداوند متعال بر اهل دین منت گذاشت آن زمان که آنها را به وسیله من هدایت کرد. و من بر اهل دین منت گذاشتم، آن زمانی که آنها را به علی بن ابی طالب علیه السلام - که پسر عمویم و پدر فرزندانم است - هدایت کردم. آگاه باشید؛ کسی که به واسطه اینها هدایت شود، نجات یافته و کسی که از (فرمان) اینها تخلف نماید گمراه شده و سرگردان و نابود می گردد. ای مردم! خدا را، خدا را، در مورد عترت و اهل بیت من مراعات کنید؛ فاطمه پاره ای از من است و دو فرزندش دو عضو من هستند. و من و شوهرش مانند نوری از نور هستیم. بارخدا! مهربان باش با کسی که با اینها مهربان باشد و نیامرز و مورد مغفرت قرار مده کسی را که به اینها ستم روا می دارد [۸۴]. سپس اشک به چشمانش آمد و فرمود: گویا من آن حال را می بینم و خدا داناتر است. در مناقب عبدالله شافعی به نقل از ابن جنبد آمده است که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به سلمان فرمود: به زودی بعد از من فتنه ها ظاهر می شود. سلمان عرض کرد: در آن هنگام تکلیف چیست؟ فرمود: بر شما باد که به شیخ پناه ببرید. گفتیم: شیخ کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب عرض کردیم: اگر علی علیه السلام دار فانی را وداع کرد، چه کنیم؟ فرمود: بر شما باد به دو سبط من حسن و حسین علیهما السلام. - اگر این دو رحلت کردند؟ - بر شما باد که به اهل بیت پیامبران پناه ببرید. براستی که اینان شما را در گمراهی داخل نمی کنند و از هدایت خارج نمی سازند؛ پس، با اینها باشید [۸۵].

### میزان اعمال

ابن عباس - رضی الله عنه گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من میزان علم هستم؛ و علی دو کفه آن؛ و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام رشته نخهای آن؛ و فاطمه



علیها السلام علاقه، و امامان علیهم السلام از امت من عمود آن هستند. در آن میزان، اعمال دوستان و دشمنان ما وزن می‌شود [۸۶].

اهل بیت در قیامت

علی بن ابی طالب - کرم‌الله وجهه به نقل از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من در حوض کوثر بر شما وارد می‌شوم و تو ای علی! ساقی امت هستی و [۸۷] ..

بشارتی از جبرئیل

حذیفه می‌گوید: چهره رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بشارتی از سرور و خوشحالی می‌داد. از آن حضرت از این سرور و خوشحالی سؤال کردیم. فرمود: چرا مسرور نباشم؛ در حالی که جبرئیل به من بشارت داد: حسن و حسین علیهما السلام دو آقای جوانان اهل بهشتند و پدر و مادرشان از آن دو افضل هستند [۸۸].

نوشته‌ای بر در بهشت

ابن عباس گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: در وقت عروج به آسمان دیدم که بر در بهشت نوشته شده بود: نیست معبودی به حق جز الله؛ و محمدصلی الله علیه وآله وسلم رسول خدا، علی علیه السلام حبیب خدا، حسن و حسین علیهما السلام برگزیده خدا و فاطمه علیها السلام کنیز خدا هستند. لعنت خدا بر دشمنان و ستم‌کنندگان بر اینان باد [۸۹]. سعید بن جبیر گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: دو هزار سال قبل از آفرینش آسمانها و زمین بر در بهشت نوشته شده: محمدصلی الله علیه وآله وسلم رسول خدا، و علی علیه السلام برادر اوست [۹۰].

گنبدی از نور

امام جعفر صادق علیه السلام راجع به آیه فتلقى آدم من ربه کلمات آدم از پروردگارش کلماتی را گرفت فرمود: آدم و حوا نشستند بودند. جبرئیل به نزد آن دو آمد و آنها را به قصری که از طلا و نقره بود، برد. و این قصر مزین به زمرد سبز بود و در آن تختی از یاقوت سرخ وجود داشت. بر تخت قبه‌ای از نور بود. در آن بارگاه، از نور، صورتی بود که بر سرش تاج داشت و در دو گوشش

دو گوشواره از لؤلؤ و در گردنش گردنبندی از نور. آدم و حوّا و جبرئیل از نور آن بارگاه تعجب کردند تا آن جا که آدم، زیبایی حوّا را فراموش کرد. آدم سؤال کرد: این صورت، چیست؟ جبرئیل گفت: صورت فاطمه علیها السلام است و آن تاج، پدرش؛ گردنبند، شوهرش؛ و دو گوشواره اش حسن و حسین علیهما السلام هستند. آدم سرش را به جانب بارگاه بلند کرد و پنج اسم نوشته شده از نور را مشاهده فرمود. من محمود و این محمد؛ من اعلی و این علی؛ من فاطر و این فاطمه؛ من محسن و این حسن. و احسان از من و این حسین می باشد. علیهم السلام. جبرئیل گفت: ای آدم! این اسماء را حفظ کن که همانا توبه آنها احتیاج پیدا خواهی کرد. وقتی که آدم فرود آمد، سیصد سال گریه کرد. سپس خدا را به این اسماء خواند و عرض کرد: ای پروردگار! به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین؛ یا محمود، یا اعلی، یا فاطر، یا محسن، مرا ببخش و توبه ام را بپذیر. به آدم علیه السلام وحی شد: اگر آمرزش تمام فرزندان را از من خواسته بودی همه آنها را می بخشیدم [۹۱].

#### هفت خصلت

علی بن علی مکی هلالی، از پدرش نقل کرده که گفت: بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در وقت بیماری وارد شدم. فاطمه علیها السلام بر بالینش نشستند بود. صدای زهر اعلیها السلام به گریه بلند شد. پلکهای چشم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به جانب فاطمه علیها السلام باز شد. فرمود: حبیب من علت گریه تو چیست؟ عرض کرد: از پراکندگی و ضایع شدنمان بعد از شما می ترسم. فرمود: ای حبیب من! آیا نمی دانی که خدای عزوجل به زمین نظر انداخت و پدرت را برگزید و او را به رسالت برانگیخت. سپس در نظر دیگر شوهرت را اختیار کرد و به من وحی کرد تا تو را به ازدواج او درآورم؟ ای فاطمه! خداوند به ما اهل بیت هفت خصلت عطا فرمود که به کسی قبل از ما عطا نفرموده بود و بعد از ما هم به هیچ کس نخواهد بخشید: من خاتم پیامبران و گرامی ترین آنها نزد خدا و دوستدارترین مخلوق به خدای عزوجل هستم؛ من پدر تو، و وصی من بهترین اوصیا و دوستدارترین آنها به خدا می باشد و نیز او شوهر توست. و شهید ما، بهترین شهدا و دوستدارترین آنان به خداست، که آن عموی تو حمزه فرزند عبدالمطلب و عموی پدر تو عموی شوهر تو می باشد. و از ماست کسی که دارای دو بال سبز است و در بهشت هر کجا بخواهد با فرشتگان پرواز می کند و آن پسر عموی پدرت و برادر شوهرت هست. و دو سبط این امت از ماست و آن حسن و حسین علیهما السلام دو فرزندت هستند و آنها دو آقای جوانان

اهل بهشت هستند. به خدایی که مرا به حق مبعوث به رسالت فرمود، پدرشان علی بهتر از آن دو هست. ای فاطمه! به خدایی که مرا به حق برانگیخت، مهدی امت از این دو می باشد. آن هنگام که نظم و نظام اجتماعی از هم بپاشد و فتنه ها آشکار گردد و راهها ناامن شود، و گروهی گروه دیگر را غارت کند؛ بزرگ به کوچک رحم نکند و کوچک احترام بزرگتر نگاه ندارد، خدای - عزوجل - کسی را برانگیزد که قلعه های گمراهی و قلبهای قفل شده را فتح نماید. مهدی، در آخر زمان قیام به دین می کند چنانکه در اول زمان، من به آن قیام کردم. و دنیا را پر از عدل می گرداند چنانکه پر از ستم گشته باشد. ای فاطمه! محزون مباش و گریه مکن که خدای - عزوجل - از من به تو مهربانتر و رؤوفتر است و این به خاطر مقام و عظمتی است که تو در نزد من داری و جایگاه تو در قلب من است. و خدا تو را به علی علیه السلام تزویج کرد، زیرا او با شرافتترین اهل بیت تو در حسب، گرامیترین آنها در منصب ولایت، مهربانترینشان با مردم، عادلترین آنها در مساوات و بیناترین آنها در قضایا و حوادث و احکام است. و از پروردگام - عزوجل - خواستم تو اولین کسی باشی که از اهل بیت من و آل علی به من ملحق می شود. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم قبض روح شد، فاطمه علیها السلام بعد از رحلت پدر بزرگوارش بیش از هفتاد و پنج روز زندگی نکرد و خدا او را به پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم محلق ساخت [۹۲].

### کشتی نجات

از ابی ذر نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است؛ کسی که در آن سوار شد نجات یافت و کسی که از آن تخلف کرد غرق شد [۹۳].

### برخی از فضایل

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ما اهل بیت، کلیدهای رحمت، جایگاه رسالت، محل رفت و آمد فرشتگان و معدن علم هستیم [۹۴]. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: براستی خدای متعال در من و اهل بیت من، فضل و شرف، سخاوت، شجاعت، علم، حلم و بردباری را جمع کرده است و براستی آخرت برای ما و دنیا برای شماست [۹۵].

## وجوب اطاعت

از ابن عباس روایت شده که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: براستی خدا طاعت و پیروی من و اهل بیتم را بر خصوص مردم و بر همه مخلوقات واجب کرده است [۹۶]. ابراهیم فرزند شیبه انصاری گفت: نزد اصبح بن نباته نشسته بودم که چنین بیان داشت: آیا برای تو نخوانم چیزی را که علی بن ابی طالب - رضی الله عنه املا کرده است؟ پس، نامه‌ای را بیرون آورد که در آن نوشته شده بود: به نام خدایی که بخشنده و مهربان است. این وصیتی است که محمدصلی الله علیه وآله وسلم به اهل بیت و امت خود کرده است. اهل بیتش را به تقوای الهی و لزوم اطاعت خداوند سفارش نموده و امتش را به لزوم پیروی اهل بیت علیهم السلام وصیت کرد [۹۷].

## اساس دین

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: برای هر چیزی اساس و قوامی است و اساس دین، دوستی اهل بیت من است [۹۸]. از علی علیه السلام روایت شده که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: یا علی! براستی اسلام عریان است؛ لباسش تقوا و لباس فاخر آن هدایت، زینت آن حیا، و ستونش ورع و معیارش عمل صالح می‌باشد؛ ولی اساس اسلام دوستی با من و اهل بیت من است [۹۹].

## سؤال از دو شیء پر ارزش و گرانبها

پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای مردم! براستی (مرگ) من بر شما پیشی گرفت و شما در کنار حوض بر من وارد می‌گردید؛ حوضی که از بین صنعا و بصری عریضتر است. و قدح‌های نقره آن به عدد ستارگان است و هنگامی که وارد می‌شوید، از شما از ثقلین کتاب و عترت سؤال می‌کنم. پس، دقت کنید و ببینید، چگونه در مورد آن دو به وعده خود وفا کرده و به سفارشم عمل می‌کنید. آن دو شیء پر ارزش، یکی کتاب خداست که یک طرف آن به دست خدا و طرف دیگر آن به دست شماست؛ پس، به آن تمسک بجوید تا گمراه نشوید. و دیگر، عترت و اهل بیت من است. براستی خدای متعال که لطیف و آگاه است، به من خبر داد که این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند [۱۰۰].

سفارش به فرشته مرگ

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: به خدایی که جانم در دست قدرت اوست، روح از بدن صاحبش مفارقت نمی‌کند؛ مگر این که از میوه بهشت یا از درخت زقوم می‌خورد تا فرشته مرگ و همچنین من و علی، فاطمه، وحسن و حسین علیهم السلام را می‌بیند. پس، اگر محب ما باشد، به فرشته مرگ سفارش می‌کنم چون او دوستدار من و اهل بیت من است، به او ارفاق نماید. و اگر دشمن من و اهل بیت من باشد به ملک الموت سفارش می‌کنم براو سخت بگیرد، زیرا او دشمن من و اهل بیت من است. پس، جز مؤمن کسی مارا به دوستی نمی‌گیرد و جز منافق شقی کسی ما را به دشمنی بر نمی‌گزیند [۱۰۱].

کرامت خدا

علی علیه السلام فرمود: روز قیامت منبرهایی برای پیروانم و پیروان اهل بیت من - که در ولایت ما اخلاص دارند گذاشته می‌شود و خدای متعال می‌فرماید: ای بندگان من! بیاید تا کرامتم را بر شما نشر دهم. برآستی شما در دنیا اذیت شده و آزار دیده‌اید [۱۰۲].

جزای ظلم به اهل بیت

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: کسی که به اهل بیت من ستم کند و مرا در مورد عترتم اذیت و آزار دهد، بهشت بر او حرام است [۱۰۳]. ابی سعید خدری رض گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: به خدایی که جانم در دست اوست، هیچ فردی با ما اهل بیت علیهم السلام دشمن نمی‌شود جز این که خدا و را به جهنم وارد می‌کند [۱۰۴]. و نیز فرمود: ویل مکانی در جهنم برای ستم کنندگان به اهل بیت من است [۱۰۵] عذاب اینان با منافقین در پایین‌ترین درکات جهنم است، لحظه‌ای عذاب از اینان برداشته نمی‌شود. و جابر بن عبدالله گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم برای ما خطبه خوانده و سپس فرمود: کسی که ما اهل بیت را دشمن بدارد، خدای متعال، روز قیامت او را یهودی محشور می‌کند، هر چند روزه گرفته باشد و نماز خوانده باشد.. [۱۰۶].

ویژگی خاص

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای مردم! اهل بیت مرا در حیات و بعد از مرگم بزرگ شمارید و گرامی بدارید و اینها را بر غیرشان برتری دهید و قیام برای کسی جز اهل بیت من صحیح نیست [۱۰۷].

### مطبوع ترین عطر

ام سلمه گفت: از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود: هر گروهی که برای ذکر فضایل محمد و آل محمدعلیهم السلام جمع شوند، فرشتگانی از آسمان فرود می آیند تا به آن گروه محلق شوند و هم سخن آنان گردند. وقتی متفرق می شوند فرشتگان عروج می کنند. و فرشتگان دیگری که آنها را ملاقات می کنند می گویند: براستی ما بویی از شما استشمام می کنیم که تاکنون بویی خوشبوتر از آن به مشام ما نرسیده است. پس، می گویند: با ما به نزد اینها فرود آید. فرشتگانی که بازگشته اند می گویند: آنها متفرق شدند. شوق آن اجتماع سبب می شود که بگویند: با ما به مکانی که در آن بودند، فرود آید [۱۰۸].

### نافع بودن عمل در شعاع دوستی اهل بیت است

امام حسن بن علی علیهما السلام به نقل از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ملازم با دوستی ما اهل بیت باشید. پس، براستی کسی که خدای عزوجل را ملاقات کند در حالی که ما را به دوستی گرفته است، به شفاعت ما داخل بهشت می شود. قسم به خدایی که جانم در دست اوست، عمل هیچ بندهای سودی نمی بخشد مگر به معرفت و شناخت حق ما [۱۰۹].

### بهترین افراد

پیامبر - صلوات الله علیه فرمود: بهترین مردان شما علی بن ابی طالب و بهترین جوانان شما حسن و حسین و بهترین زنان شما، فاطمه دختر محمدعلیهم السلام هستند [۱۱۰]. جابرگفت: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم روزی در جمع مهاجرین و انصار فرمود: ای علی! اگر فردی بر فرض حق عبادت را بجا می آورد و در ولایت تو و اهل بیت تو تردید داشته باشد، در حالی که شما بهترین مردم هستید در جهنم خواهد بود [۱۱۱].

### برتری اهل بیت

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ما اهل بیت، درخت نبوت و معدن رسالت هستیم؛  
بجز من هیچ یک از مخلوقات و آفریدگان بر اهل بیت من علیهم السلام فضیلتی ندارند [۱۱۲].

برگزیده خدا

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من و اهل بیت من خالص و مخلص خدا و برگزیده و  
انتخاب شده او از میان مردم هستیم [۱۱۳].

اجابت دعا

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: هیچ دعایی نیست جز این که بین آن و آسمان  
حجابی است. تا این که بر محمد و آل محمد درود فرستاده شود. آن گاه حجاب از میان برداشته  
شده و پاره می‌گردد و دعا وارد آسمان می‌شود و هنگامی که درود فرستاده نشود، دعا بر  
می‌گردد [۱۱۴].

اهل بیت امان امت هستند

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ستارگان امانی برای اهل آسمان و اهل بیت  
من علیهم السلام امانی برای امت من هستند [۱۱۵].

سیمای امیرالمؤمنین و فاطمه در قرآن و احادیث

اشاره

به طور اجمال، به سیمای اهل بیت علیهم السلام در قرآن و احادیث اشاره کردیم. دو چهره  
درخشان و دو فرد شاخص از اهل بیت علیهم السلام امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب و  
فاطمه علیهما السلام هستند که مصداق ظاهر و آشکار آیات و احادیث بیان شده در دو قسمت  
قبلی می‌باشند. به لحاظ اهمیت مسأله امامت و ولایت، به بیان آیات و احادیثی که در خصوص  
فضایل و مقام بلند آنها در نزد خدا و رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم وارد شده، می‌پردازیم. تا بر  
مصداق رهبری الهی که دو برهان معرفت و عبودیت بیانگر آن بودند، تأکید بیشتری کرده  
باشیم. و نیز تأییدی باشد بر این طرز تفکر که می‌گوید: خدا و رسول خداصلی الله علیه وآله  
وسلم امت اسلام را در مسأله امامت و خلافت به خودشان وا نگذاشته و بیش از هر مسأله

دیگری به آن تأکید داشته‌اند. در این جا لازم است پیش از پرداختن به اصل مطلب، اشاره‌ای داشته باشیم به کتابهای مختلفی که از سوی اهل تشیع و تسنن در رابطه با فضایل و مناقب حضرت علی علیه السلام تألیف شده است. ۱- مناقب علی بن ابی طالب؛ از احمد بن محمد الطبری، مشهور به خلیلی که در سال ۴۱۱ هجری قمری در قاهره تألیف یافته است. ۲- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام؛ از احمد بن حنبل، امام و پیشوای حنبله. ۳- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام؛ از علی بن محمد الفقیه الشافعی، متوفی سال ۴۸۳، معروف به ابن مغزلی. ۴- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام؛ از محمد بن احمد العجمی، سال ۱۰۵۵۵- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام؛ از ابی الفرج عبدالرحمن بن الجوزی، متوفی سال ۵۹۷۶- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام؛ از فقیر عینی که در هند به طبع رسیده است. ۷- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام؛ از ترمذی [۱۱۶]. ۸- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الایات النازلہ فی أهل البيت علیهم السلام؛ - تألیف الحافظ الکبیر عبیدالله بن عبدالله بن احمد المعروف بالحاکم الحسکانی الحداد الحنفی النیسابوری، از علمای قرن پنجم هجری. ۹- ترجمه الامام علی بن ابی طالب؛ تصنیف العالم الحافظ ابی القاسم علی بن الحسن بن هبۀ الله الشافعی، المعروف بابن عساكر ۳ جلد ۱۰- المناقب، تألیف الموفق بن احمد بن محمد المکی الخوارزمی، المتوفی سنۀ ۵۶۸ هـ ۱۱- فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین و الأئمة من ذریتهم علیهم السلام تألیف: شیخ الاسلام المحدث الکبیر ابراهیم بن محمد بن المؤید بن عبدالله بن علی بن محمد الجوینی الخراسانی؛ از علمای قرن هفتم و هشتم هجری. ۱۲- احقاق الحق، تألیف القاضی السید نورالله الحسینی المرعشی اتهستری الشهید، که احادیث منقول از کتب اهل سنت را به تفضیل بیان داشته است و ج ۳ الی ۸ آن به فضائل امیرالمؤمنین علی علیه السلام اختصاص دارد. ۱۳- فضایل الخمسه، تألیف سیدمرتضی حسینی فیروزآبادی، این کتاب نیز احادیث نقل شده در کتابهای اهل سنت در فضائل اهل بیت را جمع‌آوری کرده است و ج ۲ و ۳ آن به فضائل حضرت علی علیه السلام اختصاص دارد. ۱۴- غایة المرام، تألیف علامه بحرانی، که احادیث نقل شده از اهل سنت و شیعه در فضائل اهل بیت علیهم السلام را جمع‌آوری نموده است.

علی و قرآن

شهر بن حوشب گفت: نزد ام سلمه بودم که ابوثابت غلام آزاد شده امیرالمؤمنین علیه السلام از ام سلمه اجازه گرفت و داخل خانه شد. ام سلمه گفت: ای اباثابت! آن هنگام که قلبه‌ابه جایگاهشان



به پرواز درآیند، قلب تو به کجا پرواز می کند؟ گفت: از علی علیه السلام پیروی می کنم. ام سلمه گفت: به (اطاعت از) حق توفیق یافته‌ای؛ قسم به خدایی که جانم در دست اوست، از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود: علی با قرآن است و قرآن با علی؛ این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض برمن وارد شوند [۱۱۷]. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در موارد متعددی از جمله در حال بیماری که به فوت منجر شد، فرمود: ای مردم! بزودی از میان شما می روم.. آگاه باشید؛ براستی، من در میان شما قرآن و عترت و اهل بیت را جانشین قرار می دهم. سپس دست امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفته، بلند کرده و فرمودند: این علی علیه السلام با قرآن است و قرآن با علی است. از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض برمن وارد شوند. پس، مسائل و مشکلات را از آن دو سؤال کنید و راه حل بخواهید [۱۱۸].

نظر به علی عبادت است

ابن مسعود گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: نظر و نگاه به علی علیه السلام عبادت است [۱۱۹]. طلق بن محمد گفت: عمران بن حصین را دیدم که با تأمل به علی علیه السلام نگاه می کرد. در این مورد از او سؤال شد. گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود: نظر به علی بن ابی طالب علیه السلام عبادت است [۱۲۰].

حب علی رهایی از جهنم است

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای علی! اگر امت من آن قدر روزه بگیرند که مانند کمان خمیده شوند؛ و آن قدر نماز بگذارند که چون زه کمان لاغر شوند؛ ولی دشمن تو باشند، خدای متعال آنها را با صورت در جهنم خواهد انداخت [۱۲۱]. ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اگر مردم بر دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام متحد می شدند، خدا جهنم را نمی آفرید [۱۲۲]. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام فرمود: دوستی تو ایمان، و دشمنی با تو نفاق است. و اول کسی که وارد بهشت می شود، دوستدار تو؛ و اول کسی که وارد جهنم می شود، دشمن توست. و خداوند تو را برای این امر اهل بیت داده است. پس، تو از من و من از تو هستم. و پیامبری بعد از من نیست من آخرین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هستم [۱۲۳].

جواز عبور از صراط

قیس بن حازم گفت: ابوبکر، علی بن ابی طالب علیه السلام را ملاقات کرد و با حالت تبسم نظر به چهره علی علیه السلام انداخت. حضرت رضی الله عنه علیه السلام به او فرمود: تبسم تو برای چیست؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می فرمود: احدی از صراط عبور نمی کند جز کسی که از علی علیه السلام جواز عبور داشته باشد [۱۲۴].

دوستی علی برائت از آتش

ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: دوستی علی علیه السلام برائت از آتش است [۱۲۵]. نیز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: دوستی علی صلی الله علیه وآله وسلم گناهان را می خورد، آنچنانکه آتش، هیزم را [۱۲۶]. عمر بن خطاب گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اگر مردم بر دوستی علی بن ابی طالب اجتماع می کردند، خداوند جهنم را نمی آفرید [۱۲۷]. حبّ علی علیه السلام حبّ خدا و رسول صلی الله علیه وآله وسلم استابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا در پی علی علیه السلام فرستاد. وقتی علی علیه السلام به محضر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمود: تو در دنیا و آخرت آقا و بزرگ هستی. کسی که تو را دوست بدارد، مرابه دوستی گرفته؛ و دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست. دشمن تو دشمن من و دشمن من، خصم خداست. خوشابه حال کسی که تو را دوست بدارد؛ وای بر کسی که بغض تو را بر دل داشته باشد [۱۲۸]. ابن رافع گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در شأن علی علیه السلام فرمود: کسی که علی علیه السلام را دشمن بدارد، مرا به دشمنی گرفته و کسی که مرابه دشمنی بگیرد، خدا را به دشمنی گرفته؛ کسی که علی علیه السلام را محبوب خویش قرار دهد، مرابه دوستی گرفته و کسی که محبت مرا داشته باشد، خدا را به دوستی برگزیده است [۱۲۹]. علی علیه السلام یاری کننده رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم استابی هریره و ابی صالح و ابن عباس گفته اند و نیز امام صادق علیه السلام فرمود که آیه اَیْدِکَ بِنَصْرِهِ و بِالْمُؤْمِنِینَ [۱۳۰]. درباره علی علیه السلام نازل شد و در این مورد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: نوشته ای را بر عرش دیدم که چنین بود: معبودی جز الله نیست و برای او شریک وجود ندارد. محمد صلی الله علیه وآله وسلم بنده و رسول من است، او را به علی بن ابی طالب علیه السلام تأیید کردم و یاری نمودم [۱۳۱]. ابی الحمراء گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

فرمود: در سفر معراج مشاهده کردم که بر عرش نوشته شده بود: معبودی جز من نیست. محمد رسول خداست و او رابه علی تایید و یاوری کردم [۱۳۲].

دوستدارترین خلق بعد پیامبر به علی است

انس بن مالک گفت: پرنده (بریانی) را برای پیامبر هدیه آوردند. آن بزرگوار خوردن گوشت آن را خوش داشتند. فرمود: خدایا! دوستدارترین فرد از خلقت، نزد خودت را برسان تا با من در خوردن این مرغ شریک شود. پس علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و طلب اجازه کرد تا بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وارد شود. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم صدای علی علیه السلام را شنید و فرمود: ای علی به جانب من وارد شو [۱۳۳].

و جوب اطاعت از علی

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: براستی خدا اطاعت و پیروی از من را بر شما واجب کرد و شما را از معصیت و نافرمانی ام نهی فرمود و نیز طاعت و فرمانبری از علی علیه السلام را بعد از من واجب کرد و شما را از معصیت و نافرمانی او نهی فرمود. او وصی من است. او از من و من از او هستم. محبت او ایمان و بغضش کفر است؛ دوستدارش دوستدار من است و هر که بغض او را داشته باشد، بغض مراد دارد؛ و او مولا و سرپرست کسی است که من مولا و سرپرست اویم. و من سرپرست هر مرد و زن مسلمان هستم و من و علی علیه السلام دو پدر این امت هستیم [۱۳۴]. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: حق علی بر مسلمانان چون حق پدر بر پسرش می باشد [۱۳۵].

علی پرچم هدایت است

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: براستی خداوند متعال در مورد علی علیه السلام بر من پیمانی قرار داد. براستی علی علیه السلام پرچم هدایت، پیشوای دوستان، خواهان من، و نور و روشنایی کسی است که مرا اطاعت و پیروی کند. و هم او کلمه ای است که متقین ملازم آن هستند.. [۱۳۶].

علی اکمال دین و اتمام نعمت الهی است

ایوم اُکملت لکم دینکم و اُتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الإسلامَ دیناً [۱۳۷]. امروز دینتان را کامل گردانده و نعمت خویش را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد. ابن هریره گفت: کسی که روز هجدهم ذی الحجه را روزه بگیرد، روزه شصت ماه برای او نوشته شود. و آن روز عید غدیر خم است؛ روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا من سرپرست و حاکم بر مؤمنین نیستم؟ حصار در پاسخ گفتند: بلی، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم! پس فرمود: هر کس که من مولا و آقا و سرپرست او هستم، علی سرپرست اوست. عمر بن خطاب گفت: ای پسر ابی طالب! مبارک باد؛ مبارک باد. صبح کردی در حالی که مولای من و هر مؤمن هستی. و خدا این آیه را نازل فرمود: اَلیوم اَکملت لکم دینکم و اُتممت علیکم نعمتی امروز به ولایت امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام دین شما را کامل کرده و نعمت را بر شما به اتمام رساندم [۱۳۸]. ابی سعید خدری گفت: براستی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مردم را به جانب علی علیه السلام دعوت می کرد. پس دوبازوی او را گرفته، بلند کرد و مردم متفرق نشده بودند که این آیه نازل شد: امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما به اتمام رساندم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: الله اکبر براکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار به رسالت من و ولایت علی علیه السلام. آن گاه به مردم فرمود: کسی را که من مولا و سرپرست او هستم، علی مولا و سرپرست اوست [۱۳۹].

ولایت و اطاعت از علی در طول ولایت و اطاعت خدا و رسول است  
 اِنَّمَا وَلِيكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ. [۱۴۰]. ؛  
 همانا ولی شما، خدا و رسولش و آنانی هستند که ایمان آورده و اقامه نماز می کنند و در حال رکوع زکات می دهند ابن عباس گفت: آیه اِنَّمَا وَلِيكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ.. درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است [۱۴۱]. و نیز گفته است: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز ظهر را با اصحاب خواندند و متفرق شدند و کسی جز علی علیه السلام در مسجد باقی نماند. آن حضرت علیه السلام ایستاده بود و ما بین ظهر و عصر نماز می خواند. در این هنگام فقیری از فقرای مسلمین وارد مسجد شد و جز علی علیه السلام کسی را در مسجد ندید، پس به جانب او روی آورد و گفت: ای ولیّ خدا! به خدایی که برای او نماز می گذاری از آنچه برایت امکان دارد به من تصدّق نما. آن حضرت علیه السلام انگشتر عقیق سرخ یمنی داشت که برای نماز به انگشت دست راست

می کرد. دست مبارک را دراز کرده بر پشت گذاشتند و به سائل اشاره کردند آن را در آورد. سائل، انگشتر را بیرون آورد و دعا کرد و رفت، جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرود آمد. پیامبر ۶ به علی علیه السلام فرمود: خداوند امروز بوجود تو بر فرشتگان مباحثات کرد. بخوان: **إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ** و رسوله والذین امنوا.. [۱۴۲].

علی دارای علم کامل است

قل کفی باللّٰه شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب [۱۴۳]. ؛ بگو، بین من و شما، گواهی خدا و کسی که علم کتاب نزد اوست، کفایت می کند. ابی سعید خدری - رضی الله عنه گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مورد آیه الذی عنده علم من الكتاب [۱۴۴]. سؤال کردم. حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: کسی که بعضی از کتاب پیش اوست، وزیر برادرم سلیمان بن داود علیهما السلام بود. و نیز از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیرامون قول خدای عزوجل - **قل کفی باللّٰه شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب** سؤال کردم؛ فرمود: کسی که تمام علم کتاب نزد اوست، برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام است [۱۴۵]. ابن عباس گفت: من عنده علم الكتاب علی علیه السلام است؛ برستی او عالم به تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ بود [۱۴۶]. قیس بن سعد بن عبادہ گفت: و من عنده علم الكتاب ، علی علیه السلام است. معاویة بن ابی سفیان گفت: منظور عبداللّٰه بن سلام است. سعد در پاسخ می گوید: در آیه جز این نیست که تواندار کننده ای و برای هر قومی هدایت کننده ای است و آیه آیا کسی که دارای بینه از جانب پروردگارش هست و شاهدهی از خودش بر او می آید ، هدایت کننده و شاهد امیر المؤمنین علیه السلام است، زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم او را در روز غدیر به مقام ولایت و جانشینی منصوب کرد و فرمود: کسی که من مولا و سرپرست او هستم، علی مولا و سرپرست اوست. و فرمود یا علی! نسبت تو به من، همچون نسبت هارون به موسی علیه السلام است؛ جز این که بعد از من پیامبری نیست. تو پیامبر نیستی؛ ولی مقام ولایت و جانشینی و دیگر شروط امام را داری . معاویة باشنیدن سخن قیس ساکت شد و قدرت رد آن را نداشت [۱۴۷]. قیس بن عبادہ در پاسخ معاویة که گفت: و من عنده علم الكتاب ، عبداللّٰه بن سلام است، به آیه انما أنت منذر و لكل قوم هاد [۱۴۸]. و آیه أفمن كان علی بینة من ربه و يتلوه شاهد منه [۱۴۹]. که درباره امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است، تمسک می جوید. بدان جهت که می خواهد به معاویة بفهماند، ای معاویة! آن کسی شایسته است مصداق روشن آیه و من عنده علم الكتاب

باشد که شاهد و گواه بر رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و هادی امت باشد. و آن کس که گواه نبوت و هادی امت پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است، علی علیه السلام می باشد. علی که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و باب شهر علم و حکمت رسول خداست؛ نه عبدالله بن سلام که یکی از احبار و بزرگان یهود بود و با ورود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به مدینه، مسلمان شد.

علی باب شهر علم است

ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من شهر حکمت هستم و علی علیه السلام در آن است. پس کسی که خواهان ورود به شهر حکمت است، باید از در آن وارد شود [۱۵۰]. ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من شهر علمم و علی علیه السلام در آن است. پس کسی که خواهان علم است باید از درب شهر وارد شود [۱۵۱].

اول کسی که ایمان آورد

معاذ بن جبل گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام فرمود: در هفت صفت با مردم احتجاج می کنی و هیچ یک از افراد قریش در این هفت صفت با تو محاجه نمی کند: تا اولین آنان در ایمان به خدا؛ با وفاتریشان در عهد و پیمان خدا؛ با استقامت ترین آنها در امر خدا؛ تقسیم کننده ترینشان به نحو تساوی؛ عادل ترین آنان در میان مردم و رعیت؛ و بینا ترین آنها در قضاوت و بزرگترینشان نزد خدا در مزیت هستی [۱۵۲]. ابی لیلی الغفاری گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود: بزودی بعد از من فتنه ای واقع می شود؛ وقتی آن فتنه پدید آمد، ملازم و همراه علی بن ابی طالب علیه السلام باشید. برآستی او اول کسی است که به من ایمان آورد و اول کسی است که روز قیامت با من مصافحه می کند؛ او صدیق اکبر و فاروق امت، یعسوب المؤمنین؛ و مال، یعسوب منافقین می باشد [۱۵۳].

علی قسیم بهشت و جهنم است

ابی سعید خدری گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: زمانی که روز قیامت برسد، خدای تعالی به محمد صلی الله علیه وآله وسلم و علی علیه السلام می فرماید: دوستانتان را وارد بهشت و دشمنانتان را وارد جهنم کنید. پس علی علیه السلام بر شفیق جهنم می نشیند و

می‌فرماید: این برای تو جهنم و این برای من و این معنای قول خدای متعال است که: هر کافر معاندی را که به حق عناد می‌ورزد، در جهنم بیافکنید [۱۵۴]. ابن عمر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خطاب به علی علیه السلام فرمود: ای علی! هنگامی که قیامت فرا رسد، تختی از نور برایت می‌آورند و بر سرت تاجی است که نورش درخشش دارد و چشمهای اهل محشر را خیره می‌کند. پس از جانب خدای -جل جلاله- ندا می‌رسد: وصی محمد صلی الله علیه و آله وسلم کجاست؟ پس تو می‌گویی: بلی، منم؛ این جا هستم. پس منادی صدا می‌زند: دوستان را وارد بهشت و دشمنان را وارد جهنم کن؛ پس تو تقسیم کننده بهشت و جهنمی [۱۵۵]. ابن مسعود گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: یا علی! برستی تو تقسیم کننده بهشت و جهنم هستی؛ تو در بهشت را می‌کوبی و دوستان را بدون حساب وارد بهشت می‌کنی [۱۵۶]. عامر بن واثله - که آخرین شخص متوفی از صحابه است - از علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای علی! تو وصی من هستی؛ جنگ با تو جنگ با من است؛ و صلح با تو، صلح با من. تو امام و پدر امامان هستی که یازده نفر بعد از تو هستند. امامانی که پاک و معصومند و از آنها مهدی علیه السلام است که زمین را پر از قسط و داد می‌کند. پس، وای بر دشمنان اینها. ای علی! اگر کسی تو و فرزندان را به خاطر خدا دوست بدارد، خداوند او را با تو و اولاد تو محشور می‌کند. و شما با من در درجات بلند بهشت رضوان هستید. تو تقسیم کننده بهشت و جهنمی، دوستان را به بهشت و دشمنان را به جهنم وارد می‌کنی [۱۵۷].

### علی حجت خدا بر بندگان خداست

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: من و علی، حجت خدا بر بندگان هستیم [۱۵۸]. انس بن مالک گفت: من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودم؛ در این هنگام علی علیه السلام جلو آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: من و این (علی علیه السلام) حجت خدا بر بندگان در قیامت هستیم [۱۵۹]. حجت بودن در قیامت، فرع بر حجت بودن در دنیا است. اگر کسی در دنیا اطاعتش لازم باشد و در اندیشه و عمل، حجت و دلیل قرار گرفته باشد، در قیامت نیز حجت در حساب، جزا و پاداش خواهد بود؛ و الا حجت بودن در قیامت بدون حجت بودن در دنیا معنا ندارد.

علی خلیفه رسول خدا

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام (در حالی که به او اشاره می کرد و دستش را گرفته بود) فرمود: بعد از من، علی خلیفه من در میان شماست؛ پس، بشنوید آنچه می گوید و اطاعت کنید [۱۶۰]. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه خدا و خلیفه من است؛ خلیل خدا و خلیل من؛ حجت خدا و حجت من است؛ باب رحمت خدا و باب من است؛ منتخب خدا و منتخب من است؛ دوست خدا و دوست من؛ شمشیر خدا و شمشیر من است؛ و هم او برادر، مصاحب و وزیر من است. محبّ او محب من؛ مبغض او مبغض من است؛ ولی او ولی من و دشمن او دشمن من است؛ همسرش دختر من است؛ فرزند او فرزند من و گروه او گروه من است. گفته او گفته من، و امر او امر من است؛ و هم او آقای اوصیا و بهترین فرد از امت من است [۱۶۱].

روایتی از عمر بن خطاب

عمر بن خطاب گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم (وقتی که بین اصحاب عقد اخوت بستند) فرمودند: این علی است که برادر من در دنیا و آخرت است؛ خلیفه من در خاندان من و وصی من در میان امت من است؛ او وارث علم من و ادا کننده دین من است؛ دارایی او از من و دارایی من از اوست؛ سود او سود من و ضرر او ضرر من است. کسی که او را دوست بدارد، مرا به دوستی گرفته است و کسی که او را دشمن بدارد، مرا به دشمنی گرفته است [۱۶۲]. عبدالله بن مسعود گفت: در شب جن، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا به دنبال خودش فرا خواند. و من با او راه افتادم و رفتیم تا به نقطه بلند مکه رسیدیم.. گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم! آیا ابابکر را به جانشینی خود بر نمی گزینید؟ حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روی از من گرداند، فهمیدم که موافق نیستند. پس، گفتم: ای رسول خدا! آیا عمر را خلیفه خود قرار نمی دهید؟ آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوباره از من روی گرداندند، دیدم که موافق نیستند. سؤال کردم: ای رسول خدا! آیا علی علیه السلام را به جانشینی بر نمی گزینید؟ فرمود: او خلیفه من است؛ به خدایی که جز او معبودی نیست، اگر با او بیعت کنید و از وی اطاعت نمایید همه شما را به بهشت وارد می کند [۱۶۳].

داناترین فرد



پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: عالمترین فرد از امتم، بعد از من، علی بن ابی طالب علیه السلام است [۱۶۴].

علی امیر و ولی شماست

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اگر مردم می دانستند چه زمانی علی علیه السلام امیر المؤمنین نامیده شده است، فضل و برتری او را انکار نمی کردند. او امیر المؤمنین نامیده شد در حالی که آدم میان روح و جسد بود. خداوند فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی. پس خدای متعال فرمود: من پروردگار شما، محمد پیامبر شما و علی امیر شماست [۱۶۵]. ابو هریره گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سؤال شد: در چه زمانی نبوت برای شما لازم و قرار داده شد؟ فرمود: پیش از آن که آدم آفریده شود و روح در او دمیده گردد. و فرمود: و آن زمانی که پروردگار تو از صلب بنی آدم فرزندان شان را برگرفت و آنها را گواه و شاهد بر خودشان گرفت (که) آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی. پس خدای متعال فرمود: من پروردگار بلند مرتبه شما، و محمد صلی الله علیه وآله وسلم پیامبر شما و علی امیر شماست [۱۶۶]. ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: ای علی! من شهر حکمت و تو در آن هستی. و هرگز به شهر نمی توان داخل شد مگر از درب آن. و دروغ گفت کسی که گمان برد مرا دوست دارد و حال این که دشمن توست، زیرا تو از من و من از تو هستم؛ گوشت تو گوشت من؛ خون تو، خون من؛ روح تو، روح من؛ باطن تو از باطن من؛ و ظاهر تو از ظاهر من است و تو امام امت من و جانشین من بر امت پس از من هستی. کسی که تو را اطاعت کرد سعادت مند شد، و کسی که تو را نافرمانی کرد شقی و بدبخت شد. سود برد کسی که تو را به دوستی گرفت و زیانکار شد کسی که تو را به دشمنی گرفت و کسی که ملازم تو شد رستگار گشت و کسی که از تو جدا شد، هلاک گشت. مثل تو و مثل ائمه از فرزندان بعد از من، مثل کشتی نوح است. کسی که سوار شد نجات یافت و کسی که از آن دوری گزید غرق شد. و مثل شما مثل ستارگان است. هرگاه ستاره ای غروب کند، ستاره ای طلوع می کند تا روز قیامت [۱۶۷]. احادیث در مناقب و فضیلت امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام در کتب شیعه و سنی بسیار است و آنچه در این مقال آورده شد، نمونه ای بسیار کم و ناچیز بود. آیا می توان از کنار این همه حدیث، چشم بسته و بی تفاوت گذشت؟ و آیا این همه عناوین را که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام داده، می توان فقط حمل بر شدت

دوستی و محبتی کرد که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم به امیرالمؤمنین علیه السلام داشت؟ آیا با وجود این احادیث می‌توان گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در امر خلافت بعد از خود سکوت اختیار کرده است؟! در پایان این مقال، به بیان احادیثی چند در فضیلت فاطمه زهرا علیها السلام می‌پردازیم [۱۶۸].

دختر پیامبر چرا فاطمه نامیده شد؟

سلمان - رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: دخترم، فاطمه نامیده شده، زیرا خدای متعال او و دوستانش را از آتش جهنم بازداشته است جدا ساخته است [۱۶۹].

زهرا چرا نام بتول گرفت؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: فاطمه علیها السلام بتول نامیده شده است، زیرا از حیض و نفاس پاک بود [۱۷۰].

فاطمه سیده زنان دو جهان

عایشه گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در هنگام بیماری که به فوت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم منتهی شد فرمود: ای فاطمه! آیا خوشحال نیستی از این که سیده زنان دو جهان باشی و سیده زنان این امت و سیده زنان مردم با ایمان باشی؟ [۱۷۱].

بهترین زنان بهشت

ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که: فاطمه علیها السلام بهترین زنان اهل بهشت است [۱۷۲]. و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: فرشته‌ای که قبل از این نازل نشده بود، به نزد من آمده و سلام کرد و مرا بشارت داد به این که: حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت هستند و فاطمه علیها السلام سیده و بانوی بانوان اهل بهشت است [۱۷۳].

دوستدارترین فرد به رسول خدا

عمر بر فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وارد شد و گفت: ای فاطمه! به خدا سوگند کسی را جز تو نزد رسول خدا دوست داشتنی تر ندیدم.. [۱۷۴]. علی علیه السلام سؤال نمود: ای رسول خدا! کدام فرد از اهل بیت شما، مورد علاقه بیشتر شماست؟ فرمود: فاطمه [۱۷۵].

### پاره تن رسول خدا

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: فاطمه پاره‌ای از من است؛ و کسی که او را آشفته و پریشان کند مرا آشفته کرده؛ و کسی که او را آزار دهد مرا آزرده است [۱۷۶]. و نیز فرمود: فاطمه، پاره تن من است. کسی که او را آزار دهد مرا آزار داده، و کسی که او را به غضب آورد، مرا به غضب آورده است [۱۷۷]. از مجاهد روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دست فاطمه علیها السلام را گرفته، فرمود: کسی که او را می‌شناسد، پس او را شناخته است. و کسی که او را نمی‌شناسد، او فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه وآله وسلم است و این پاره‌ای از من است، و این قلب من و روح من است که بین دو پهلوی من است. پس، کسی که او را آزار دهد مرا آزار داده و کسی که مرا آزار دهد، خدا را آزار داده است [۱۷۸].

### شبهه‌ترین فرد به رسول خدا

عایشه گفت: جز فاطمه علیها السلام کسی را ندیدم که از حیث کلام و سخن شبهه‌ترین فرد به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باشد و چنین بود که وقتی بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وارد می‌شد، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به او خوش آمد می‌گفتند و از جا برخاسته و دست دخترشان زهره علیها السلام را گرفته، می‌بوسیدند و در مکان خویش می‌نشاندند [۱۷۹]. عایشه گفت: زنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اجتماع کرده بودند و کسی از آنها غایب نبود. فاطمه علیها السلام وارد شد. او به گونه‌ای گام برمی‌داشت که گویا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گام برمی‌دارد. پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: مرحباً به دخترم پس او را در طرف راست یا چپ خویش می‌نشاند [۱۸۰].

### غضب فاطمه واسطه در غضب خدا

امام علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به فاطمه علیها السلام فرمود:

خدا به غضب تو غضب می کند و به رضای تو راضی می گردد [۱۸۱].

کسی که خدا او را برگزید

تاریخ بغداد، للخطیب البغدادی، ج ۱، ص ۲۵۹: روی بسنده عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليلة عرج بي إلى السماء رأيت علي باب الجنة مكتوباً: لا أله إلا الله، محمد رسول الله علي حب الله و الحسن و الحسين صفوة الله، فاطمة خيرة الله، علي باغضهم لعنة الله؛ [۱۸۲].

بخشش فدک

ابن سعید خدری گفت: وقتی آیه واتِ ذاللقربی حقه [۱۸۳]. نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فاطمه علیها السلام را فرا خواند و فدک را به ایشان اعطا فرمود [۱۸۴]. ابن عباس گفت: وقتی آیه واتِ ذاللقربی حقه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فدک را به فاطمه علیها السلام بخشید.

حوریه‌ای در میان انسانها

عایشه گفت: به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردم: ای رسول خدا! چرا وقتی فاطمه را ملاقات می کنید، می بوسید تا جایی که زبانتان را در دهان ایشان گذاشته گویا اراده دارید که به او عسل بچشانید؟ فرمود: بلی، ای عایشه. براستی وقتی به آسمان سیر داده شدم جبرئیل مرا وارد بهشت کرد و سیبی از بهشت بر من خورانید. آن سیب را خوردم و در صلبم به نطفه تبدیل شد. وقتی به زمین فرود آمدم، آن نطفه در رحم خدیجه قرار گرفت. پس فاطمه علیها السلام از آن نطفه است و او حوریه‌ای در میان انسانهاست. هر وقت اشتیاق به بهشت پیدا می کنم، زهرا علیها السلام را می بوسم [۱۸۵]. ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: دخترم فاطمه علیها السلام حوریه‌ای در میان آدمیان است [۱۸۶]. و نیز فرمود: دخترم فاطمه، حوریه‌ای در صورت آدمی است؛ حیض نمی شود و آلوده نمی گردد [۱۸۷]. از احادیث مذکور در کتب اهل سنت - که اندکی از آن را نگاشتیم - چنین استفاده می شود که حضرت زهرا علیها السلام معیار حق است. رضایت او، رضایت خدا و غضب او غضب خداست. کسی که فاطمه علیها السلام بر او غضب کند، مغضوب خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله

وسلم است. و به طور قطع و مسلم، آن کس که مورد خشم خدا قرار گیرد، از ارزش ساقط می‌شود. فاطمه علیها السلام معیار شناخت ولایت و خلافت است. او در هر جانبی که قرار بگیرد، حق در همان طرف خواهد بود، زیرا او به صراحت حدیث، برگزیده خدا و راستگوترین افراد بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است. و کسی است که دوستانش به جهنم نمی‌روند.

احادیث نور

اشاره

بر اساس عدل الهی، هر چیز به جای خود نیکوست و در نظام آفرینش، هیچ گونه تبعیضی واقع نشده و به هر موجودی آنچه استحقاق ذاتی او اقتضا کرده، اعطا شده است. گلها در رنگ و بو و زیبایی یکسان نیستند؛ هر گلی به اقتضای ذات و طبیعتش از رنگ و بو و زیبایی خاصی برخوردار است. اگر همه گلها در صفات مساوی بودند، جز یک نوع گل پدید نمی‌آمد و انواع دیگر از داشتن هستی محروم می‌شدند. اگر تمام گلها یاس بودند، گل بنفشه و هر گل دیگری نعمت هستی محروم بود و این تبعیض در آفرینش است. لازمه عدل خدا اینست که آنچه استحقاق پدید آمدن دارد خواه در مرتبه عالی هستی یا مرتبه نازل آن وجود پیدا کند. آنچنانکه گلها در رنگ، بو و زیبایی تفاوت دارند؛ برخی در مرتبه شدید از رنگ و زیبایی هستند و برخی در مرتبه متوسط و بعضی دیگر در مرتبه نازل و پایین. همچنین موجودات در هستی با هم تفاوت دارند، برخی دارای وجود و هستی بسیار عالی، برخی دیگر متوسط و برخی نیز از هستی نازل و پایینی برخوردارند. و این تفاوت، ذاتی موجودات در مراتب مختلف است. و به لحاظ مراتب وجود، موجود برتر در ابتدا آفریده می‌شود و موجودات دارای قابلیت بسیار ضعیف در آخرین مرتبه از هستی آفریده می‌شوند. انسان کنجکاو می‌خواهد بداند: زیباترین و عالی‌ترین موجود در مرتبه وجودی کیست؟ و می‌بیند که عقل در این رابطه سکوت کرده و قادر به شناخت نیست. این جاست که وحی، وسیله معرفت و شناخت نسبت به آن موجود می‌شود. و زبان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که زبان وحی است، آن را بیان و تعریف می‌کند. در این جا به احادیثی چند در این زمینه اشاره می‌شود. آفرینش نور رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام در احادیث اهل سنت و شیعه، هر چند به بیانه‌های مختلفی وارد شده است، اما در این نکته مشترکند که در خلقت پیشی گرفته‌اند.

آفرینش نور پیش از آفرینش خلق

عبدالله بن مسعود رض گفت:..رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به من فرمود: بدان، براستی خدای متعال دو هزار سال پیش از آفرینش خلق، من و علی علیه السلام را از نور عظیم آفرید؛ آن هنگام که تسبیح و تقدیسی وجود نداشت [۱۸۸]. □. [۱۸۹]. جابر بن عبدالله گفت:

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: براستی خدا، من و علی علیه السلام را دو هزار سال قبل از آفرینش آدم به صورت دو نور در جلوی عرش بیافرید و ما در آن جا خدا را تسبیح و تقدیس می کردیم که وقتی خداوند آدم را آفرید، ما را در صلب او قرار داد؛ سپس ما را از صلب و رحم پاک، به صلب و رحم پاک دیگر نقل داد تا این که ما را در صلب ابراهیم علیه السلام، و از صلب ابراهیم، به صلب پاک و رحم پاک دیگر انتقال داد تا این که در صلب عبدالمطلب ساکن نمود. سپس در عبدالمطلب نور را تقسیم کرد، به طوری که دو ثلث آن در عبدالله و یک ثلثش در ابی طالب قرار گرفت. سپس نوری از من و نوری از علی علیه السلام در وجود فاطمه ساکن گردید. پس حسن و حسین دو نور از نور پروردگار جهانیان هستند [۱۹۰]. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای سلمان! آیا می دانی نقبای من چه کسانی هستند؟ و دوازده نفری که خداوند آنها را بعد از من به امامت اختیار کرده، کیانند؟ سلمان عرض کرد: خدا و رسول او داناترند. فرمود: ای سلمان! خدا مرا از نور خالص خودش آفرید و مرا خواند و اطاعت کرد و از نور من علی را آفرید و او را خواند، او نیز اطاعت کرد. و از نور من و علی - صلوات الله علیه فاطمه علیها السلام را آفرید. پس او را هم فرا خواند، او هم اطاعت کرد. و از من و علی و فاطمه علیهم السلام حسن و حسین علیهما السلام را آفرید و آن دو را نیز فرا خواند، اطاعت کردند. آن گاه ما رابه پنج اسم از اسماء حسنایش نامگذاری کرد. خدا محمود است و من محمد؛ خدا علی است و این نیز علی است؛ خدا فاطراست و این فاطمه؛ خدا صاحب احسان است و این حسن؛ و خدا محسن است و این حسین همچنین خدا از صلب حسین، نه نفر از ائمه علیهم السلام را آفرید. پس اینان را فرا خواند و خدا را اطاعت کردند، و این همه قبل از این که خدا آسمان را بنانهد و زمین را بگستراند و حتی قبل از آفرینش هوا، آب، فرشته و بشر بود. ما به علم خدای متعال نوری بودیم که تسبیح می گفتیم و می شنیدیم و اطاعت می کردیم [۱۹۱]. امام صادق علیه السلام فرمود: براستی خدای تبارک و تعالی چهارده هزار سال قبل از آفرینش، چهارده نور آفرید که اینها ارواح ما بودند. سؤال شد: ای پسر رسول خدا! چهارده نفر کیانند؟ فرمود: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان از فرزندان حسین علیهم السلام که آخر اینها قائم علیه السلام است که بعد از غیبتش قیام می کند،

و دجال را می‌کشد، و زمین را از هر جور و ستمی پاک می‌سازد [۱۹۲].

### آفرینش نور اهل بیت

امام حسن علیه السلام فرمود: از جدّم صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می‌فرمود: من از نور خدای عزوجل؛ و اهل بیت من از نور من؛ و دوستان اینها از نورشان آفریده شده‌اند و سایر مردم در جهنم هستند [۱۹۳].

### آفرینش علی

جابر می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم راجع به میلاد علی بن ابی طالب علیه السلام سؤال کردم. فرمود: مرا از بهترین مولود سؤال کردی؛ در شباهت عیسی علیه السلام تولّد یافت. براستی خدای متعال علی را از نور من و مرا از نور خودش آفرید و هر دو از نور واحد هستیم [۱۹۴]. خداوند متعال فرمود: ای محمّد! براستی تو و علی را از نور خودم آفریدم [۱۹۵].

### نور واحد

ابو هریره گفت: در محضر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بودیم. در این هنگام علی - رضی الله عنه پیش آمد. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: مرحبا به برادر و پسر عم من؛ من و او از نور واحد آفریده شده‌ایم [۱۹۶].

### نور خدا

ابن عباس گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که به علی علیه السلام فرمود: من و تو از نور خدای متعال آفریده شده‌ایم. [۱۹۷].

### انوار مشهود ابراهیم

از مفضل بن عمر بن عبدالله است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: وقتی خدای متعال ابراهیم علیه السلام را آفرید، حجاب را از جلوی چشمش برداشت، پس نظرش به نوری در جانب عرش افتاد. عرض کرد: پروردگارا! این نور چیست؟ ندا آمد: ای ابراهیم! این نور محمّد صلی الله علیه وآله وسلم برگزیده من است. - ای خدا و سید من! نوری که در کنار آن نور

مشاهده می‌کنم چیست؟-: این نور علی علیه السلام ناصر و یاری کننده دین من است. -:

مولای من! نور سومی که عقب این دو نور می‌بینم؟-: این نور فاطمه علیها السلام است که به دنبال پدر و شوهرش می‌باشد. خداوند به واسطه او، دوستدارانش را از آتش حفظ می‌کند.

-:خدای من! سید من! دو نور در پی این سه نور مشاهده می‌کنم؟-: ای ابراهیم! این دو حسن و حسین علیهما السلام هستند که عقب نور پدر و مادر و جدشان هستند. -:ای خدای من! سید من! نه نور را می‌بینم که برگرد این پنج نور حلقه زده‌اند.-: اینان امامانی از فرزندان اینها هستند.

-:خدای من و آقای من! اینها به چه چیز شناخته می‌شوند؟-: ای ابراهیم! اول اینها علی بن الحسین، بعد از او محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، و حسن العسکری و مهدی محمد بن الحسن، صاحب الزمان علیهم السلام است.

-:خدای من و آقای من! انواری می‌بینم که عددشان برای کسی جز تو قابل شمارش نیست.-: اینان شیعیان و دوستداران این انوار مقدسه هستند. ابراهیم علیه السلام عرض کرد: خدایا! مرا از شیعیان و محبین اینها قرار ده.. [۱۹۸]. این همه احادیث و روایات راجع به انوار اهل بیت علیهم السلام در کتب اهل تسنن و تشیع چه چیزی را گواهی می‌دهد؟ واز چه مطلبی خبر می‌دهد؟

شکی نیست که احادیث نور، گواه روشن و آشکار بر فضیلت اهل بیت علیهم السلام است؛ فضیلت و برتری آنها بر تمام خلق بر عرش و کرسی، بر فرشتگان، بر آسمان و زمین، بر آدم و انبیا و بر تمام بشر، اما صرف این که بدانیم اهل بیت علیهم السلام دارای چنین فضیلتی هستند کافی نیست. باید راجع به این موضوع دقیقتر شد. دو نکته‌نکته اولطبق احادیث مذکور از اهل سنت و شیعه، انوار چهارده معصوم علیهم السلام، زیباترین، کاملترین و نورانی‌ترین انوار در جهان هستی هستند. این انوار در آفرینش، در تسبیح و تقدیس خدای متعال و در میثاق با خدا بر دیگر موجودات تقدم دارند، زیرا آنان در اطاعت خدای بزرگ بر موجودات دیگر پیشی گرفته‌اند. و این، فضیلت و برتری آنان بر دیگر موجودات است. امام باقر به جابر جعفی فرمود: ..خداوند در ابتدا محمد صلی الله علیه و آله وسلم را، و سپس ما اهل بیت را با او از نور عظمتش بیافرید.. [۱۹۹].

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی خداوند اراده کرد که خلق را بیافریند، آنها را آفرید و در منظر خویش قرار داد. سپس فرمود: پروردگار شما کیست؟ پس، اول کسی که تکلم کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام بودند. پس گفتند: تو پروردگار ما هستی. خداوند آنها را حامل علم و دین قرار داد و به فرشتگان فرمود: اینها حامل دین و علم من، و أمنای من در میان خلق من هستند. و هم اینها هستند که مسؤولند [۲۰۰]. نکته



دوماز این حدیث: دوستان آنها از نورشان آفریده شده‌اند و سایر مردم در جهنم می‌باشند. استفاده می‌شود که احاطه نوری اهل بیت علیهم السلام بر دوستانشان، گویای ولایت و حاکمیت آنها بر مردم است. بنابراین، دوستان اهل بیت علیهم السلام کسانی هستند که در تحت ولایت آنان قرار گرفته و مطیع و فرمانبرشان هستند. به حکم چنین ولایت و حاکمیتی، بر هر کسی واجب است که از آنها اطاعت کند و فرمان برد. این گونه ولایت، امری نیست که به واسطه آرای عمومی و یا شورا، تصویب و دارای اعتبار شود؛ بلکه این نوع حاکمیت و ولایت، لازمه احاطه نوری است که در بردارنده احاطه علمی و قدرت می‌باشد. این طور نیست که اطاعت مردم از آنها وقتی واجب باشد که با آنها بیعت کرده باشند و اگر بیعت نکردند، اطاعت واجب نباشد. ولایت آنها در هر حال پا برجا و اطاعتشان واجب می‌باشد. به همین جهت است که در آن حدیث فرمود: ..اهل بیت من از نور من؛ و دوستان اینها از نورشان آفریده شده‌اند و سایر مردم در جهنم هستند. اگر بیعت و پذیرش افراد، شرط وجوب اطاعت بود، لازم نبود بگوید که سایر مردم در جهنم هستند. سایر مردم بدان جهت در جهنم هستند که از ولایت اینان سرباز زده و تحت ولایت دیگران قرار گرفتند و از غیر آنها اطاعت کردند. علاوه بر این، معنای دوستی اهل بیت علیهم السلام نیز مشخص می‌شود. دوستی اهل بیت علیهم السلام توأم با اطاعت آنهاست؛ نه صرف اظهار دوستی و اطاعت از غیر آنان، زیرا تحت ولایت بودن، دوستی ظاهری نیست؛ بلکه گردن نهادن بر امر آنها نیز هست. مؤید این مطلب، احادیث زیر است که می‌گوید:

من ركب فيها نجى و من تخلف عنها غرق

(مثل اهل بیت من، مثل کشتی است) کسی که سوار بر آن شود نجات یابد و کسی که تخلف کند، غرق شود. کسی که به وسیله اینها هدایت رابجوید، نجات پیدامی‌کند، و کسی که از هدایت آنان سرباز زند، گمراه شده و در راه ضلالت افتاده است [۲۰۱]. دوستی ظاهری سبب نجات نیست؛ بلکه شرط نجات، دوستی توأم با هدایت و اطاعت آن خاندان پاک است. به هر حال، احادیث نور در بردارنده این نکته لطیف و ظریف نیز هست که: اهل بیت علیهم السلام ولایت الهی بر مردم دارند. و این ولایت، مشروط به شرطی از جانب مردم و اجتماع نیست. هر چند اعمال ولایت، نیاز به پذیرش مردم دارد، زیرا مردم اگر به ولایت و خلافت و امارت شخصی رأی دادند و با او بیعت کردند، معمولاً از او اطاعت می‌کنند. پس، اگر با واقعیت و امر خدای متعال مطابق باشد، شکر او شده است و اگر مخالف باشد کفران نعمت هدایت او شده است.

انا هدینا السبیل اما شاکرا و اما کفورا

سوره دهر، آیه ۳. برآستی ما انسان را به راه درست هدایت کردیم، خواه سپاسگزار باشد، خواه ناسپاس شود. خداوند، راه هدایت و ولایت را توسط رسول خدا، حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم به ما نشان داده است. خواه او را سپاس گوئیم و تابع انوار پاک ولایت باشیم - که در این صورت نجات یافته‌ایم - و خواه ناسپاسی کنیم و تحت ولایت غیر اهل بیت قرار بگیریم - که در این صورت به طور قطع و یقین در ضلالت و هلاکت افتاده‌ایم -.

احادیث در واسطه فیض و واسطه در محبت

اشاره

جهان هستی با تمام پدیده‌هایش - مادی و غیرمادی - فعل و کار خداوند متعال است و هم او حقیقت هستی و فیاض مطلق است و از ناحیه او درآفرینش موجودات بخلی وجود ندارد. آنچه قابلیت برای وابستگی وجودی به خداوند دارد، از فیض الهی محروم نمی‌ماند. و از ظلمت نیستی به روشنایی وجود، راه پیدا می‌کند. خداوند قبل از نظربه هر موجودی، ابتدا به ذات نامتناهی خویش نظر و توجه دارد. سپس به موجودی که نمونه و آیه کامل وجود اوست نظر انداخته؛ آنگاه به موجوداتی که مظهر برخی از صفات و اسماء الهی هستند می‌نگرد. از احادیث نبوی مورد قبول اهل سنت و شیعه چنین استفاده می‌شود که نظر ابتدایی خداوند به نور پاک رسول گرامی اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و انوار اهل بیت علیهم السلام بوده؛ و هم آنان واسطه فیض در خلقت و آفرینش عرش، لوح، قلم، کرسی، فرشتگان و آسمانها و زمین بوده‌اند. جابر بن عبدالله انصاری - رضی الله عنهما گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سؤال کردم: اول موجودی که خداوند متعال آفرید، چه موجودی بود؟ فرمود: ای جابر! او نور پیامبر بود. خداوند او را آفرید و هر چیزی را در او قرار داد و موجودات دیگر را بعد از او آفرید.. [۲۰۲]

. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: من و علی، چهارده هزار سال قبل از آفرینش عرش، نوری در پیشگاه خدای متعال بودیم.. سپس خدا، مردم را از نور ما آفرید. پس، ما صنع خدای متعال هستیم و صنع تمام خلق برای ماست [۲۰۳]. نظر ابتدایی خداوند متعال در آفرینش به نور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم بود. طبق برخی از احادیث نور، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: من و علی علیه السلام نور واحدی هستیم که از نور خدا آفریده شدیم. و

بر اساس برخی دیگر از احادیث نور، حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: نور فاطمه و دیگر ائمه علیهم السلام از نور ما آفریده شد؛ انوار اهل بیت در صدر انوار قرار دارد. و آنان نیز همچون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم واسطه فیض در آفرینش هستند. احادیث زیادی در این مورد وارد شده است که برخی از آنها را بیان می‌کنیم. در حدیث آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: آسمانها و زمین از نور من، و عرش و کرسی از نور علی بن ابی طالب علیه السلام، و لوح و قلم از نور امام حسن علیه السلام، و بهشت و حور از نور امام حسین علیه السلام آفریده شده است [۲۰۴]. این مطلب، با اندکی تفاوت در برخی دیگر از احادیث وارد شده است، و همه این احادیث در این حقیقت شریکند که رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام واسطه فیض در آفرینش هستند. و از آن جا که همه آنها نور واحد هستند، اگر بگوییم آسمانها و زمین به خاطر نور رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و یا علی علیه السلام، و یا فاطمه علیها السلام و یا امامان دیگر از اهل بیت علیهم السلام آفریده شده تناقض گویی نکرده‌ایم و تفاوتی در معنا و حقیقت مطلب به وجود نیامده است. ابی هریره گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: .. وقتی خداوند آدم را آفرید و از روحش در او دمید، آدم متوجه جانب راست عرش شد. در این وقت اشباح پنج نور را که در حال رکوع و سجده بودند مشاهده کرد. عرض کرد: ای پروردگار من! آیا قبل از من فردی را از گل آفریده‌ای! خداوند فرمود: نه ای آدم. آدم عرض کرد: پس این پنج نوری که در هیئت و صورت خودم می‌بینم کیستند؟ فرمود: این پنج نفر از فرزندان هستند که پنج اسم اینها را از اسم خودم مشتق ساختم. اگر اینها نبودند، بهشت، جهنم، عرش، کرسی، آسمان، زمین، فرشتگان، انسان و جن را نمی‌آفریدم [۲۰۵]. اهل بیت علیهم السلام واسطه فیض در بقای اهل زمین هستند چنانکه واسطه فیض در نزول رحمت الهی اند. امام زین العابدین می‌فرماید: ما پیشوای مسلمانان، حجت‌های خدا بر جهانیان، آقای مؤمنین و فرمانروا و پیشوای آشکار مسلمین می‌باشیم؟ نیز ما اهل زمینیم چنانکه ستارگان امان اهل آسمان هستند و ما آنها را هستیم که به واسطه ما آسمان بر اهل زمین فرود نمی‌آید. و به خاطر ما باران نازل می‌شود و رحمت انتشار پیدا می‌کند و برکات زمین خارج می‌گردد. اگر فردی از ما بر روی زمین نبود، زمین اهلش را فرو می‌برد. سپس فرمود: زمین از زمانی که آدم علیه السلام آفریده شد، خالی از حجت خدا نبود. حجت خدا در زمین یا ظاهر و مشهور است یا غایب و پنهان شده و تا روز قیامت زمین از حجت خالی نخواهد بود، زیرا اگر حجت خدا بر روی زمین نبود، خدا عبادت نمی‌شد.. [۲۰۶].

روایت فوق بیانگر اینست که اهل بیت علیهم السلام واسطه فیض در بقای اهل زمین و نزول

رحمت، ونیز واسطه فیض در طاعت و عبادت خدا هستند. علاوه بر این، اهل بیت علیهم السلام واسطه فیض در نزول دین و فهم و بیان آن و واسطه در طاعت خدا هستند، زیرا دین رحمت الهی است؛ چنانکه باران برای زمین و اهل زمین رحمت است. خداوند به خاطر آنها باران را بر روی زمین نازل می کند و نیز به واسطه آنها قوانین و تکالیف الهی بر بندگان نازل می شود. دیگران همان گونه که به خاطر نور اینها آفریده شدند، به واسطه اطاعت از آنها، از گمراهی نجات یافته و مطیع خدا می شوند [۲۰۷]. بنابراین، اینها ولی امر در جامعه اسلامی هستند. خلافت، امامت و ولایت، حق مسلم اینهاست. حقی است که خدا برای آنها قرار داده است. رسول گرامی صلی الله علیه و آله وسلم اسلام خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کسی که تو را اطاعت کرد، سعادت مند شد و کسی که تو را نافرمانی کرد، شقاوت پیدا کرد. سود برد کسی که ولایت تو را اختیار کرد و زیان کرد کسی که دشمنت گشت. کسی که ملازم تو شد و پیوستگی در ولایت تو پیدا کرد رستگار شد و کسی که از ولایت تو جدا شد، هلاک گشت. مثل تو و مثل ائمه از فرزندان تو بعد از من، مثل کشتی نوح است. کسی که آن را سوار شد، نجات یافت و کسی که از سوار شدن سرباز زد غرق شد و مثل شما، مثل ستارگان است؛ هر زمان که ستاره ای غروب کند ستاره دیگر طلوع نماید تا روز قیامت [۲۰۸]. ابوهریره گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:.. خداوند متعال خطاب به آدم علیه السلام فرمود:.. اسمهای آن پنج نور، از اسم من مشتق شده است. من محمودم و این محمد صلی الله علیه و آله وسلم؛ من عالی ام و این علی علیه السلام؛ من فاطر و این فاطمه علیها السلام؛ من احسان و این حسن و من محسن و این حسین است. به عزتم سوگند، کسی که خردلی نسبت به اینها بغض و کینه داشته باشد به جهنم واردش می کنم و بر این کار باکی ندارم. ای آدم! اینها منتخب من هستند؛ به خاطر اینها مردم نجات پیدا می کنند آن گاه که از اینها فرمان برند و تحت ولایت اینها داخل شوند. و به واسطه اینها به هلاکت می رسند آن گاه که از ولایت آنها سرباز زنند. پس، هنگامی که به من حاجتی داشته باشی به اینها توسل بجو. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ما کشتی نجات هستیم. کسی که به آن وابسته شد، نجات یافت و کسی که از آن فاصله گرفت به هلاکت رسید. پس کسی که به سوی خدا حاجتی دارد، ما اهل بیت را واسطه قرار دهد [۲۰۹]. توسل به اینها و نجات به واسطه اطاعت از اینها همگام شدن با نظام آفرینش است، زیرا در نظام آفرینش، موجودی بدون واسطه با مبدأ هستی در ارتباط است که بدون واسطه آفریده شده باشد. و غیر آن موجود، چون با واسطه آفریده شده اند، ارتباطشان نیز با واسطه است. بنابراین، کسانی که بدون واسطه بخواهند

خدا را عبادت نمایند. وبدون پذیرش ولایت ائمه علیهم السلام به قرب الهی راه یابند، نه تنها به کمال انسانی و الهی نمی‌رسند و به قرب الهی راه پیدا نمی‌کنند و اعمالشان مقبول واقع نمی‌شود؛ بلکه استحقاق عذاب و عقاب پیدا می‌کنند و به جهنم می‌روند. برخی از احادیث، در مطلب فوق ظاهر است و برخی دیگر صراحت دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: یا علی! آفریده نشدی مگر این که پروردگارت را بی‌پرستی و برای این که به واسطه تو معالم و نشانه‌های دین ظاهر شود و به واسطه تو راههای خراب شده اصلاح شود. و براستی، کسی که از راه تو منحرف شد گمراه گشته و هرگز به سوی خدا هدایت نمی‌شود. و این قول پروردگار -جل شأنه- است که: براستی من کسی را که توبه کند و عمل صالح انجام دهد و آن گاه هدایت شود، می‌آمرزم؛ یعنی، به ولایت تو هدایت شود [۲۱۰]. ابن مسعود گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: در روز قیامت، علی علیه السلام به فردوس می‌نشیند و فرمود کوهی است مشرف بر بهشت، و فوق آن عرش پروردگار جهانیان است. از دامنه آن کوه نهرهای بهشت جاری شده و در باغهای بهشت سرازیر می‌شود و علی علیه السلام بر کرسی از نور نشسته است و در مقابل او نهر تسنیم جریان دارد. کسی از صراط نمی‌گذرد مگر این که سند ولایت علی و ولایت اهل بیت علی و امامان بعد از او علیهم السلام را همراه داشته باشد. پس، دوستانش را داخل بهشت و دشمنانش را داخل جهنم می‌کند [۲۱۱]. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ویل برای ستم‌کنندگان به اهل بیت من است. عذابشان با منافقین در پایین‌ترین درک از جهنم است. لحظه‌ای عذاب از آنها برداشته نمی‌شود و از عذاب جهنم به آنها می‌چشانند. پس وای بر اینها از عذاب دردناک آخرت [۲۱۲]. روایات مذکور، ظهور در این مطلب دارند که راه اطاعت و عبادت خدا، اهل بیت علیهم السلام هستند که واسطه فیض در رسیدن به قرب الهی و بهشت برین هستند. و بدون ولایتشان محروم شدن از بهشت و عدم موفقیت در عبور از صراط حتمی است. و احادیث دیگری نیز وارد شده که به این مطلب تصریح نموده‌اند از جمله: جابر بن عبدالله گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در خطبه‌ای فرمود: کسی که بغض و دشمنی ما اهل بیت را داشته باشد، روز قیامت یهودی محشور می‌شود، هر چند روزه بگیرد و نماز بگذارد.. [۲۱۳]. در حدیث دیگر، از جابر آمده که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: هر چند روزه بگیرد و نماز بگذارد و گمان برد که مسلمان است [۲۱۴]. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ..به خدایی که جانم در دست اوست، هیچ بنده‌ای عملش برای او مفید واقع نمی‌شود؛ مگر این که به حقانیت ما معرفت داشته باشد [۲۱۵]. حضرت علی علیه السلام به نقل

از رسول گرامی صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: امامان از فرزندان من هستند. پس، کسی که از آنها اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و کسی که اینها را معصیت نماید، خدا را معصیت کرده است. اینها دستگیره اطمینان بخش و وسیله‌ای به سوی خدایند [۲۱۶]. حضرت علی به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: کسی که دوست دارد به کشتی نجات سوار شود و به دستگیره‌ای مطمئن تمسک بجوید و به ریسمان محکم خدا چنگ بزند، باید علی علیه السلام را به دوستی و دشمنش را به دشمنی بگیرد، و پیشوایان از فرزندان او را به امامت قبول نماید. براستی که اینها خلفا و اوصیای من و حجج خدا بر خلق بعد از من هستند. اینان آقایان اتم و پیشروان متقین به سوی بهشتند، حزب اینها حزب من، و حزب من حزب خداست و حزب دشمنان اینها حزب شیطان است [۲۱۷]. با توجه به احادیث بیان شده، اهل بیت علیهم السلام همان گونه که واسطه فیض در آفرینش و خلقت موجوداتند، واسطه فیض در تشریح و اطاعت ارادی و اختیاری خداوند نیز می‌باشند؛ لذا ولایت آنها سند عبور از صراط و ورود به بهشت است. در این جالازم است برای تأیید بیشتر مطلب فوق، به بررسی احادیث حب بنشینیم. باید دانست که خداوند، هر موجودی را در راه محبت خود برانگیخته [۲۱۸]. و نفس هستی هر موجودی با توجه به ظرفیت وجودی‌اش محبت خدا را طالب است. و خداوند بعد از نظر به حب ذات خود، نظر حب و دوستی به اولین مخلوق دارد و آن مخلوق طبق احادیث نور، واحادیث واسطه فیض، نور رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نور امیرالمؤمنین علیه السلام و نور فاطمه علیها السلام و نور یازده نفر از امامان و حجت‌های الهی علیهم السلام است. اینها محبوبترین موجودات در نزد خدای متعال هستند. چنانکه نزدیکترین موجودات به خدا می‌باشند. اهل بیت علیهم السلام جمال کامل و اسماء حسناى خداوند متعال هستند. البته در مرتبه وجودی و هستی خود که مخلوق اویند. انسان خواهان کمال و جمال حق است و وظیفه انسانی و عقلی انسان، تلاش و حرکت برای رسیدن به جمال حق و تجهیز شدن به صفات زیبای حق است. در جهان طبیعت به لحاظ محبوب بودن آن جمال مطلوب از انسان و به لحاظ نداشتن معرفت صحیح و به جهت این که خداوند هر موجودی را در راه محبت خود برانگیخته است. و رابطه موجودات با خدا، رابطه دوستی و محبت و رابطه محب و محبوب است. رابطه انسان با خدا در بعد اراده و اختیار نیز باید بر اساس محبت باشد؛ عقل ما را به راهی دعوت می‌کند که راه دوستی و جذب شدن به جمال و کمال الهی باشد. برای شناخت این راه، باید به الگویی متوسل شد که این راه را طی کرده و به جمال و کمال حق در حد استعداد و مرتبه وجودی‌اش رسیده

باشد. انسان با توجه به وجود اراده و اختیار در حرکت برای تعالی روح، محکوم جبر نیست. بلکه با انتخاب خویش، جهت و کیفیت حرکت در آن جهت را مشخص و معین می‌کند. بنابراین، به مکتبی نیاز دارد که تناسب کامل با ساختمان وجودی او داشته باشد؛ مکتبی که پیام‌آور محبت بلکه تمامش محبت است و این، مکتب دین است؛ دین تمامش حب است. با این پیام که انسان از نظام حب خارج نشود. و دین، به کسانی که از نظام حب خارج شوند به دید بغض می‌نگرد. نگاه اسلام به منافق، ظالم، فاسق و افراد دور از عقل و اندیشه، نگاه توأم با بغض و کینه است، زیرا اینان جمال انسانی و الهی را که محور حب است - ندارند. این بغض، لازمه حب به جمال و کمال حق است. بنابراین، تمام دین، حب است و بغض امری فرعی است. امام صادق علیه السلام فرمود: دین جز دوستی نیست، براستی خدای عزوجل می‌فرماید: بگو ای پیامبر! : اگر خدا را دوست می‌دارید، مرا پیروی کنید؛ خدا نیز شما را دوست می‌دارد [۲۱۹]. با توجه به نکات فوق، انسان اگر بخواهد در بعد ارادی و اختیاری با نظام هستی و فعل خداوند متعال همگام باشد، چاره‌ای ندارد جز این که از راهی برود و پیرو کسانی باشد که او را به حب خداوند متعال متصل کنند و به مقام حب الهی در بعد ارادی - در تمام ابعاد زندگی - برسانند. اسلام که دین حب و دوستی است راه محبت را رسالت و ولایت قرار داده است. به احادیثی در این زمینه از طریق اهل سنت اشاره می‌کنیم: جابر رض گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود: برای هر چیزی اساسی است و اساس دین، دوستی ما اهل بیت است [۲۲۰]. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام را مخاطب ساخته و فرمود: براستی اسلام عریان است؛ لباس آن تقوا؛ و لباس فاخر و پرارزش آن، هدایت؛ زینت آن حیا؛ ستون آن ورع؛ معیارش عمل صالح و بنیان و اساس آن حب من و حب اهل بیت من است [۲۲۱]. سلمان رض گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: شخصی مؤمن نمی‌گردد، مگر این که اهل بیت مرا به واسطه محبت من دوست بدارد. عمر بن خطاب عرض کرد: علامت دوستی اهل بیت شما چیست؟ حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: این؛ و دست مبارک را بر علی علیه السلام زدند [۲۲۲]. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: کسی که اراده دارد بر خدا توکل نماید، باید اهل بیت مرا دوست داشته باشد؛ و کسی که اراده دارد از عذاب قبر نجات پیدا کند، باید اهل بیت مرا دوست داشته باشد؛ و کسی که حکمت می‌خواهد، باید اهل بیت مرا دوست داشته باشد؛ و هر کس خواسته‌اش ورود به بهشت - بدون حساب - است، باید اهل بیت مرا به دوستی بگیرد. به خدا سوگند، جز این نیست که هر کس محبت اهل بیت مرا داشته باشد، در

دنیا و آخرت سود می برد [۲۲۳]. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: از راه محبت و دوستی ما به خدای متعال توسل بجوئید؛ به واسطه ما طلب شفاعت کنید. پس براستی به سبب ما اکرام می شوید و به سبب ما روزی داده می شوید. پس، دوستداران ما امثال ما در فردای قیامت هستند و همه آنان در بهشتند [۲۲۴]. ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روزی دست علی علیه السلام را گرفته بود، سپس فرمود: آگاه باشید؛ کسی که علی را دشمن بدارد خدا و رسولش را دشمن داشته است. کسی که او را دوست بدارد، خدا و رسولش را به دوستی گرفته است [۲۲۵]. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: دست آویز مطمئن و محکم الهی مودت و دوستی ال محمد صلی الله علیه و آله وسلم است [۲۲۶]. ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خطاب به علی علیه السلام فرمود: کسی که تو را به دوستی گرفت، مرا به دوستی گرفته و دوست تو دوست خداست [۲۲۷]. ظهور کامل احادیث فوق در اینست که دوستی اهل بیت علیهم السلام واسطه در حب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است. توضیح: انسان علاوه بر حب تکوینی که لازمه وابستگی وجود او به خداست، می تواند دارای حب ارادی و اختیاری نیز باشد، زیرا حرکت تکاملی انسان در جهت معنویت و قرب الهی در گرو همین حب ارادی و اختیاری است. بنابراین، حب ارادی و اختیاری به خدای متعالی وقتی تحقق می یابد که حب به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امیرالمؤمنین و دیگر اهل بیت علیهم السلام وجود داشته باشد. نظام الهی حاکم بر جهان و انسان، نظامی واحد است و نظام ارادی و اختیاری نباید با نظام تکوینی ناهماهنگ باشد. اگر در نظام تکوین، انوار پاک کاروان سالار حب و عشق و تسبیح و تقدیس خدای متعال هستند. در نظام تشریح و ارادی نیز هم آنها پیشتاز حب و قرب خدای بزرگ می باشند. حب در این جا حب عاطفی صرف نیست؛ بلکه حب همراه و توأم با اعتقاد، اطاعت و عمل است. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: شفاعت من برای امت من است. کسی که اهل بیت مرا دوست بدارد، شیعه و پیرو من است [۲۲۸]. و نیز فرمود: پروردگرم با من عهد کرده که ایمان هیچ بنده ای را جز با محبت اهل بیت من قبول نکند [۲۲۹].

عمار یاسر گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: کسی که به من ایمان آورد. و مراتصدیق کند، او را سفارش می کنم به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام؛ کسی که ولایت او را بپذیرد، ولایت مرا پذیرفته، و کسی که ولایت مرا بپذیرد، ولایت و سرپرستی خدا را پذیرفته است؛ و کسی که او را دوست بدارد مرا به دوستی برگزیده و کسی که مرا دوست بدارد براستی خدا را به دوستی گرفته است؛ و کسی که او را دشمن بدارد، دشمن من است؛ و دشمن من،



دشمن خداست [۲۳۰]. اگر محبت صرفاً محبت عاطفی بود، فرقی با محبت پدر یا مادر نسبت به فرزند، یا محبت دو دوست با یکدیگر نداشت و احتیاج به آن همه سفارش نبود. به نکته ذیل توجه کنید: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: دوست داشتن من، به دوستی گرفتن خدای متعال است، آیا دوستی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدون ولایت او معنا دارد؟! کسی بگوید: من رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دوست دارم ولی او را حجت خدا، خلیفه خدا نمی دانم. و تحت سرپرستی او در دو بعد فکری و عملی قرار نمی گیرم. به عقلتان مراجعه کنید؛ آیا چنین محبتی قابل قبول است؟! و آیا چنین محبتی به محبت خدا پیوند می خورد؟! عقل و وجدان چنین محبتی را نمی پذیرد. محبت اهل بیت و امیرالمؤمنین علیهم السلام که واسطه در محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و خدای متعال است، جدای از مسأله ولایت و خلافت پذیرفته نیست. در احادیث فوق، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شرط شفاعت و پیروی خودش را محبت امیرالمؤمنین قرار داد و در حدیث دیگر فرمود: ایمان، با محبت اینها مورد قبول است. و در حدیث بعدی محبت را در کنار ولایت آورد و فرمود: کسی که مؤمن به من است، باید مؤمن به ولایت امیرالمؤمنین علیهم السلام باشد. باز برای این که شبهه‌ای نماند، احادیث محبت را در کنار حدیث ثقلین، منزلت، غدیر و.. قرار دهید. یا در کنار احادیثی که قبولی ایمان و طاعات را مشروط به حب اهل بیت علیهم السلام کرده، بگذارید و سپس به قضاوت بنشینید. از مجموعه احادیث چنین استفاده می شود که محبت اهل بیت، توأم با ولایت و اطاعت آنها در تمام ابعاد و شؤون دینی، اجتماعی و فردی است. در پایان به بیان احادیث دیگری در مورد محبت اهل بیت علیهم السلام می پردازیم.

#### در قیامت

ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: هیچ بنده‌ای در روز قیامت از جایش حرکت نمی کند تا این که از چهارچیز سؤال می شود: ۱- عمرش را در چه چیز فانی کرده است؟ ۲- بدنش را در چه کاری فرسوده است؟ ۳- واز ثروتش که آن را در چه راهی انفاق کرده و از کجا به دست آورده است. ۴- واز دوستی اهل بیت علیهم السلام [۲۳۱].

#### قبولی طاعات

ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: اگر مردی در بین رکن و مقام که

شاید بهترین مکان برای نماز در خانه کعبه است بر روی قدمهای خود بایستد و نماز بخواند، چنانچه بغض و دشمنی اهل بیت مرا داشته باشد، داخل آتش می‌گردد [۲۳۲]. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: اگر بنده‌ای بین صفا و مروه هزار سال و سپس هزار سال و سپس هزار سال خدا را عبادت کند و محبت ما را درک نکرده باشد، خداوند او را به رو در آتش جهنم می‌اندازد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: بگو ای پیامبر! اجر و مزدی بر رسالت از شما نمی‌خواهم؛ جز دوستی نزدیکان و اهل بیت من [۲۳۳].

## پاکی ولادت

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: کسی که ما اهل بیت علیهم السلام را دوست بدارد، خدا را بر بهترین نعمتها ستایش بگوید. سؤال شد: بهترین نعمت چیست؟ فرمود: پاکی ولادت؛ کسی که دارای ولادتی پاک است، ما را دوست دارد [۲۳۴]. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را دوست نمی‌دارد جز کسی که دارای ولادتی پاک باشد و دشمن تو نیست مگر کسی که دارای خبث ولادت هست. در هنگام عروج به آسمان هرگاه پروردگارم با من تکلم کرد فرمود: ای محمد! سلام مرا به علی برسان و بگو که او پیشوای اولیا و دوستان من و نور پیروان من است و این کرامت برای تو گوارا باد [۲۳۵].

## محبت اجر رسالت است

قل لا أسئلكم عليه أجراً إلا المودة فی القربى ابن عباس گفت: وقتی آیه مودت نازل شد. گفتند: ای رسول خدا! افرادی که دوستی آنها بر ما واجب شده چه کسانی هستند؟ فرمود: علی، فاطمه و فرزندان این دو علیهم السلام برآستی خداوند اجر مرا بر شما مودت و دوستی اهل بیت من قرار داده است. و من فردای قیامت شما را از این محبت سؤال می‌کنم [۲۳۶].

## حیات و مرگ در پرتو محبت اهل بیت

ابن زیاد مطرف گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می‌فرمود: کسی که دوست دارد زندگی او مانند زندگی من و مرگ او مانند موت من باشد و داخل بهشتی شود که پروردگارم به من وعده فرموده خلدبرین، پس باید علی بن ابی طالب و ذریه و فرزندان را به ولایت و سرپرستی خویش بپذیرد. برآستی اینها هرگز مردم را از باب هدایت خارج نمی‌کنند و

هرگز مردم را در باب گمراهی داخل نمی‌گردانند [۲۳۷]. ابی‌ذر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: کسی که خشنود است زندگی‌اش همچون زندگی من باشد و مثل من بمیرد و در بهشت عدن ساکن شود، بهشتی که خدای متعال درختان آن را غرس کرده است پس از من باید علی علیه السلام را به ولایت قبول نماید [۲۳۸]. این چند حدیث، بیانگر این نکته اساسی و مهم است که حیات انسانی و رشد معنوی و مرگ در راه دین خدا، برای هیچ مسلمانی حاصل نمی‌شود؛ مگر این که اعتقاد به ولایت امیرالمؤمنین و ذریه معصوم آن حضرت علیهم السلام داشته باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حیاتی الهی، پاک و سراسر معنوی داشت؛ برای خدا زیست و در راه خدا رحلت فرمود. کسی که چنین حیاتی را بخواهد، ناچار است تن به ولایت خاندان عصمت و طهارت دهد. این یک ضرورت در حیات هر مسلمان است.

اهل بیت صاحب امتیازند

اشاره

از آنچه گذشت دانستیم که انسان به مقام عبودیت و شناخت صحیح معارف الهی نمی‌رسد جز در پرتو رهبری انسانی که به آن مقام راه یافته و منبع مطمئن در حقایق و مسائل نظری و عملی باشد و آن انسان، رسول خدا، حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و بعد از او اهل بیت علیهم السلام می‌باشند. اهل بیت علیهم السلام چون رسولان الهی و انبیای عظام داری سه مشخصه کامل هستند که به واسطه آنها در میان امت اسلام می‌درخشند و صاحب امتیاز در میان انسانها هستند: ۱- عصمت ۲- مکارم اخلاق ۳- اعجازاگرچه مفهوم عصمت، در بردارنده مکارم اخلاق نیز هست، چون لازمه عصمت، وجود مکارم اخلاق است؛ ولی به لحاظ اهمیت آن، به طور جداگانه به بیان آن می‌پردازیم.

عصمت

مفهوم عصمت در نظر ابتدایی اینست که شخص دارای این صفت، از اشتباه و خطای در علم و عمل پاک و مبرا باشد. و بانظر دقیقتر، عصمت، عبارت از وجود قوه‌ای است که وقتی به ظهور فعلی برسد و به صورت صفت، ثابت ملکه در آید، شخص را از افتادن در اشتباه و خطا و ارتکاب گناه - هر چند صغیره - باز می‌دارد. فرد یا افرادی که رسالت الهی - به اذن خدا - بر عهده آنها گذاشته می‌شود، زمانی سخن و عمل و سکوت آنها برای انسانها حجت و دلیل است که هیچ

گونه احتمال خطا و اشتباه در آنها داده نشود تا منابع مطمئن و قابل اعتمادی برای شناخت تکالیف شرعی و معارف حقه الهی باشند و انسانها با خاطری آسوده و بدون شک و تردید در پیام خداوند، به انجام وظایف شرعی بپردازند و راه کمال و رشد را طی کرده و به مقام بلند انسانی - که در نزد خدا مقرر شده - برسند. بنابراین، بر اساس دو برهان عبودیت و معرفت - که قبلاً مطرح شد - انسان به طور فطری برای انجام تکالیف الهی و بندگی خدا و کسب معرفت در معارف دینی در جستجوی منبعی مطمئن است. پس، همان برهانی که ما را دعوت به رهبری عالم و عادل از تمام جهات می کند وجود صفت عصمت را برای او به اثبات می رساند. و از آن جا که عصمت، امری باطنی است و مردم هیچ راهی به سوی او از طریق آرای عمومی و شورا ندارند، تنها راه شناخت امام معصوم، نص صریح است. این جاست که امام سجاد علیه السلام می فرماید: امام از خاندان مادارای عصمت است، و عصمت امری ظاهری در خلقت افراد نیست تا به آن شناخته شوند. به همین جهت، امری منصوص می باشد خدابه وسیله رسولش باید آنها را معرفی نماید. (سؤال شد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، معنی معصوم چیست؟) فرمود: معصوم، همان کسی است که با ملازمت و چنگ زدن به ریسمان خدا، خود را از بدیهها و خطاها ننگه می دارد. و ریسمان خدا قرآن است. این دو، تاقیامت از هم جدانمی شوند. امام به قرآن هدایت می کند و قرآن به امام هدایت می کند و این است گفته خدای عز و جل: براستی، این قرآن به مستقیم ترین راه هدایت می کند [۲۳۹]. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای علی! تو وصی من هستی؛ جنگ با تو، جنگ با من و صلح با تو، صلح با من است. و تو امام و پدر یازده امام هستی. همان کسانی که پاک و معصومند.. [۲۴۰]. ابن عباس گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود: من و علی، حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین علیهم السلام پاک و معصوم هستیم [۲۴۱]. از سلمان - رضی الله عنه نقل است که: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دست مبارک را بر کتف امام حسین علیه السلام گذاشتند و فرمودند: براستی او امام و فرزند امام است، ائمه از صلب او نه نفرند. آنان افرادی نیک، امین و معصوم می باشند و نهمین فرد، قائم ایشان است [۲۴۲]. زید بن ثابت گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: براستی از صلب حسین علیه السلام امامانی نیکوکار، امین و معصوم بیرون می آیند؛ امامانی که کارگزاران به عدل هستند [۲۴۳]. عمران بن حصین گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که به علی علیه السلام فرمود: تو وارث علم من و امام و خلیفه بعد از من هستی؛ به مردم یاد می دهی چیزی را که نمی دانند. و تو پدر دو فرزند من و

شوهر دخترم هستی و عترت پاک و امامان معصوم از ذریه و فرزندان تو هستند [۲۴۴]. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: کسی که خوشحال و مسرور می‌گردد که به شاخه یا قوت سرخ نظر نماید شاخه‌ای که خداوند عزوجل با دست خود آن را غرس کرده و نشانده است و به آن تمسک بجوید، پس باید علی‌علیه السلام و امامان از فرزندان او را به ولایت و سرپرستی بگیرد. پس، براستی اینها مختار و برگزیده خدای عزوجل هستند و اینها معصوم از هر گناه و خطا می‌باشند [۲۴۵]. از جمله فضایل اهل بیت علیهم السلام این بود که خداوند، اطاعت آنها را بر مردم واجب کرده است. و امر به طاعت آنها برای این است که آنها معصومند و مردم با پیروی از آنها در اندیشه و عمل از خطا و گمراهی حفظ می‌شوند و به مقام انسانی نایل می‌گردند. سلیم بن قیس گفت: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود: طاعت صرفاً برای خدای عزوجل و برای رسولش و اولیای امر است. و علت اطاعت از اولی الامر اینست که اینها معصوم و پاکند و امر به معصیت و گناه نمی‌کنند [۲۴۶].

## مکارم اخلاق

فضایل و صفات کمالیه در انسان وابسته به کمال و رشد وجودی اوست. هر روحی ظرف صفات و کمال و اخلاق بلند انسانی نیست. تا ظرف وجودی انسان توسعه نیابد و رشد و کمال در حقیقت وجودی او حاصل نشود، فضایل انسانی در روح جایگزین نمی‌شوند. کمالات روحی و صفات الهی در نفس فرد یا افراد، دلیل و شاهد بر کمال وجودی و روحی آنهاست. با توجه به مطالب فوق، می‌توان یک قاعده کلی را کشف کرد و آن این است که: صفات مثبت دلیل بر رشد و تکامل مثبت و صفات منفی دلیل بر انحطاط و تنزل وجودی یک موجود است. صفات عالی موجود در یک انسان اثری از رشد وجودی و انسانی اوست؛ آنچنانکه صفات رذیله دلیل و اثر انحطاط و تنزل وجودی او می‌باشد. تفاوت رسولان، پیامبران و امامان معصوم با دیگر مردم در همین مطلب است. آنها از فضایل عالی اخلاقی برخوردارند و این دلیل رشد و کمال حقیقی و وجودی آنهاست. با توجه به حفظ مراتب. اما در مردم احتمال وجود رذیله در کنار فضیلت وجود دارد. برخی در اوج فضیلت، گروهی در نهایت رذالت و بعضی نیمی از رذیلت و نیمی از فضیلت را دارند. و عده‌ای هستند که جنبه رذیلت در آنها بر جنبه فضیلت برتری دارد و در بعضی دیگر به عکس است. مکارم اخلاق، عبارت از صفات عالی اخلاقی است که بیانگر رشد و کمال وجودی انسان است و هر قدر آن مکارم عالی‌تر و شدیدتر باشند، کشف از کمال وجودی بیشتر

می‌کنند. و مکارم اخلاق مرتبه عالی اسلام است. بنابراین، در زبان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم مکارم اخلاق، خاص انبیا و رسولان و انانی قرار داده شده که پیروان صدیق و واقعی آنها هستند. با توجه به احادیثی که در فضایل اهل بیت علیهم السلام بیان داشتیم، جای هیچ شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که این بزرگواران از مکارم اخلاق و اخلاقی الهی و انسانی در حد اعلا برخوردارند. عالی‌ترین فضیلت در یک فرد اینست که در هر حال متوجه حفظ دینش باشد، زیرا حفظ دین و دینداری پایه و اساس تمام فضایل و مکارم اخلاق است. و این از صفات بارز اهل بیت علیهم السلام بوده است. بنگرید: حضرت علی علیه السلام فرمود: با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم راه می‌رفتیم، به باغی رسیدیم. و مرا آزاد گذاشت و شروع به گریه کرد. از علت گریه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سؤال کردم و گفتم: یا رسول الله! چرا گریه می‌کنید؟ فرمود: به سبب کینه‌هایی که در قلبهای گروهی هست اشک می‌ریزم؛ آنها این کینه‌ها را برای تو آشکار نمی‌کنند، مگر بعد از من. گفتم: آیا ظهور این کینه‌ها در هنگام سلامتی دین من است؟ دین من در این هنگام سالم و محفوظ است؟ فرمود: آری. ظهور کینه‌ها در هنگام سلامتی دین توست [۲۴۷]. امام رضا علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس از آن که فضیلت ماه رمضان را بیان فرمود، گریه کرد؛ حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: عرض کردم: یا رسول الله، چه چیز شما را گریاند؟ فرمود: یا علی، گریه می‌کنم به آنچه در این ماه به تو می‌رسد. گویا من تو را می‌بینم در حالی که برای پروردگارت نماز می‌گذاری؛ و بدبخت‌ترین اولین و آخرین، برادر و رفیق پی‌کننده ناقه صالح برانگیخته شده و ضربتی بر سرت می‌زند که محاسنت از آن ضربت رنگین می‌شود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا این عمل در حال سلامتی دین من است؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: در حال سلامتی دین توست [۲۴۸]. و از جمله مکارم اخلاق، خدای را عظیم شمردن و هر چیزی را در مقابل او کوچک دیدن است؛ بخصوص دنیا که حب استقلال آن ریشه هر فساد و نفاق است. ضرار بن ضمیر، ضبایی می‌گوید: سوگند به خدا، گواهی می‌دهم که علی علیه السلام را در برخی موقعهایش دیدم در حالی که شب پرده‌های تاریک خود را بر او انداخته و او در محرابش ایستاده بود.. محاسنش را به دست گرفته و مانند مارگزیده به خود می‌پیچید و همچون افراد اندوهگین گریه می‌کرد و می‌فرمود: ای دنیا! از من دور شو، آیا خودت را بر من عرضه می‌کنی و می‌نمایی و به سوی من شوق می‌ورزی و مرا خواهانی. نزدیک مباد هنگام فریب تو، و چه دور است این آرزو و طمع تو درباره من، غیر مرا مغرور ساز و فریب ده، مرا به تو احتیاجی نیست. برآستی تو را

سه طلاقه کرده‌ام که دیگر برای من رجوعی در آن نیست. پس زندگانی تو کوتاه و بزرگی و اهمیت تو اندک؛ و آرزوی تو پست و ناچیز است. آه! از کمی توشه اطاعت و عبادت و طولانی بودن راه و دوری سفر آخرت و بزرگی مکان فرود سختی فرودگاه (قبر و برزخ و قیامت) و خشونت و ناراحتی خوابگاه قبر [۲۴۹]. زهد از جمله صفات عالی اخلاقی است. نفسی که به آن زینت یافته، آلوده به مادیات نمی‌شود. و خداوند متعال، امیرالمؤمنین علیه السلام را به این صفت مزین فرموده بود. عمار بن یاسر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود: یا علی! براستی خدای متعال تو را به زینتی زینت داده که نزد او از دنیا و آنچه در آن است، دوستدارتر است. و آن زینت، زهد تو در دنیا و محبت تو نسبت به فقرا می‌باشد [۲۵۰]. امام صادق علیه السلام راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: نشستن ایشان چون نشستن یک عبد بود، به تواضع یک عبد غذا می‌خورد، مردم را به نان گندم و گوشت اطعام می‌کرد و وقتی به خانه بر می‌گشت نان جو با زیتون سر که مصرف می‌کرد.. عمل او عمل مردی بود که گویا به بهشت و جهنم نظر می‌کند. هزار بنده را از مالش آزاد کرد؛ مالی که در کسب آن دو دستش خشن شده و از دو جینش عرق می‌ریخت و از عملش قرب خدا و خشنودی او را طالب بود. و امام زین العابدین علیه السلام به گونه‌ای عمل کرد که هیچ کس بعد از او همچون آن حضرت نبود. روزی فرزند گرامی‌اش امام باقر علیه السلام بر پدرش امام سجاد علیه السلام وارد شد، دید از بی خوابی و گرسنگی چهره پدر زرد شده و دو چشمشان از اشک تهی شده و پیشانی آن حضرت از زیادی سجود مانند زانوی شتر پینه بسته، بینی ایشان شکاف برداشته و از طول قیام در نماز، دو ساق و دو پایش ورم کرده است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: هنگامی که پدرم را با این حالت می‌دیدم بدون اختیاراشکم به جهت ترحم بر او سرازیر می‌شد. در این هنگام او به فکر فرومی‌رفت و بعد از لحظاتی متوجه ورود من می‌شد سپس می‌فرمود: فرزندم! بعضی از آن ورقها را که عبادت جدم امیرالمؤمنین علیه السلام در آن ذکر شده، بیاور. من آن صحف را به ایشان می‌دادم. پس مقدار کمی از آن را می‌خواندند و سپس به جهت بیقراری که به ایشان دست می‌داد رها کرده، می‌فرمودند: چه کسی طاقت و تحمل عبادت امیرالمؤمنین علیه السلام را دارد؟ و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام به بیت المال وارد می‌شدند، مستحقین را گرد آورده، موجودی بیت المال را به دست گرفته و می‌فرمود: ای طلا و نقره! غیر مرا فریب دهید؛ غیر مرا فریب دهید. پس خارج نمی‌شد تا این که تمام آن را تقسیم می‌کرد و هر صاحب حقی را به حقش می‌رساند. سپس امر می‌فرمود تا در آن بیت المال آب

بپاشند و آن را جاروب کنند. آن گاه در آن جا دو رکعت نماز بجا می‌آورد و می‌فرمود: ای دنیا! آیا خودت را به من عرضه می‌داری؟ و آیا به جانب من آرزو و شوق می‌ورزی؟ برآستی که تو را سه طلاقه کرده‌ام که هرگز برای من رجوعی در آن نیست! [۲۵۱]. دنیا در نظر امیرالمؤمنین علیه السلام که نمونه بارز زهد و مکارم اخلاق در میان اهل بیت و امامان معصوم‌علیهم السلام است، کوچکتر از آن بود که به خاطر آن حتی کوچکترین ستمی را در نازلترین مرتبه مرتکب شوند. چنانکه فرمود: به خدا سوگند، اگر شب را بر روی خار سعدان به حالت بیدار به صبح رسانم، و دست و پایم را با زنجیر بسته و بکشند، برای من دوستدارتر است از این که خدا و رسولش را در روز قیامت در حالتی ملاقات کنم که به برخی از بندگان خدا ستم کرده و غاصب چیزی از مال دنیا باشم. به خدا سوگند، اگر هفت اقلیم زمین را با آنچه در زیر افلاک آن است به من بدهند که خدا را در حق مورچه‌ای نافرمانی کرده و پوست جوی را از آن مور برابیم، چنین کاری نمی‌کنم. برآستی دنیای شما در نزد من خوارتر از یک برگ است که در دهان ملخی باشد که آن را به دندان گرفته و می‌خورد. علی را با نعمتهایی که فانی می‌شود و لذتی که باقی نمی‌ماند چه کار؟ پناه بر خدا از خواب و سستی عقل و زشتی لغزش، و تنها از او یاری می‌جوییم [۲۵۲].

امام باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام وقتی نماز صبح را به جا می‌آورد، تا طلوع خورشید مشغول تعقیب نماز بود. وقتی خورشید طلوع می‌کرد فقرا و مساکین و غیر اینها از مردم نزد او اجتماع می‌کردند و به آنها فقه و قرآن می‌آموخت [۲۵۳]. یکی از راههای شناخت امام معصوم علیه السلام وجود مکارم اخلاق است. و اهل بیت علیهم السلام در اندیشه و عمل دارای مکارم اخلاق صفات عالی انسانی بوده‌اند. حارث بن مغیره نضری گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: صاحب این امر ولایت به چه چیز شناخته می‌شود؟ فرمود: به داشتن سکینه، وقار، علم و وصیت به نص از جانب رسول اسلام صلی الله علیه وآله وسلم و امام قبل [۲۵۴]. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: .. صاحبان امر را از راه معروف، عدل و احسان بشناسید [۲۵۵]. مکارم اخلاق دارای دو رویه است: یک رویه آن وجود صفات عالی انسانی، و رویه دیگر آن ترک معاصی و گناهان است. بنابراین، عصمت که ریشه مکارم اخلاق از تمام جهات است، از همین دو رویه تشکیل یافته: ۱. نداشتن خطا، اشتباه، گناه. ۲. داشتن صفات مثبت اخلاقی در سطح بسیار عالی. حسین اشقر می‌گوید: به هشام بن حکم گفتم: معنای این گفته شما که امام جز معصوم نیست چه می‌باشد؟ گفت: از امام صادق علیه السلام از این موضوع سؤال کردم، فرمود: معصوم کسی است که به توفیق و یاری خدا تمام آنچه را که از جانب خدا حرام شده،



ترک می‌گوید. و براستی خدای تبارک و تعالی فرمود: و کسی که به یاری خدا نگاهداشته شود، به راه مستقیم هدایت شده است [۲۵۶]. صاحب مکارم اخلاق، دارای خضوع و خشوع خاصی در برابر معبود ورب وخالقش می‌باشد. چنانکه درباره امام سجاده‌علیه السلام بیان داشته‌اند که آن حضرت هنگامی که به نماز می‌ایستاد، رنگ چهره‌اش تغییر می‌کرد. هنگامی که به سجده می‌رفت سرش را بلند نمی‌کرد مگر این که عرق از آن سرازیر بود [۲۵۷]. امام سجاده‌علیه السلام هنگامی که از وضوی نماز فارغ می‌شد، بین وضو و نماز، وحشت و لرزه بر اندام او می‌افتاد. وقتی از علت آن سؤال شد، فرمود: وای بر شما، آیا می‌دانید به جانب چه کسی قیام کرده‌ام؟ و اراده دارم با چه کسی مناجات کنم؟ [۲۵۸]. قندوزی در ینابیع الموده می‌نویسد: امام زین العابدین - رضی الله عنه بسیار اهل گذشت، عفو و بخشش بود تا جایی که مردی به ایشان ناسزا گفت. خود را به بی‌توجهی زد. آن مرد گفت: منظورم تو هستی. امام‌علیه السلام فرمود: از تو اعراض نمودم که اشاره به آیه خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلین [۲۵۹]. است [۲۶۰]. درباره امام باقر‌علیه السلام می‌نویسد: او حقایق احکام، حکمتها و لطایف آن را از مکنونات و گنجهای معارف ظاهر نمود. و از این جهت گفته شده که او باقرالعلوم و جامع آن می‌باشد؛ او شهرت دهنده و درخشش دهنده عملش به صفای قلب و پاکی نفس و نسب و شرافت در صفات است؛ عمر و لحظات زندگی‌اش را در طاعت خدای متعال گذرانده و برای او در مقامهای عارفان اسراری است که زبان وصف کنندگان از بیان آن خسته می‌شود [۲۶۱]. و نیز می‌نویسد: امام موسی کاظم‌علیه السلام وارث امام صادق‌علیه السلام در علم و معرفت و کمال و فضل بود و به جهت بسیاری گذشت و حلمش کاظم لقب گرفت. و نزد اهل عراق معروف به باب قضای حوایج و عابدترین اهل زمان و عالمترین و با سخاوت‌ترین آنان بود [۲۶۲]. درباره امام علی‌النقی‌علیه السلام چنین نگاشته است: او وارث پدرش در علم و کمال و سخاوت بود و از این جاست که وقتی آن مرد بیابانی از اطراف کوفه بر آن حضرت‌علیه السلام وارد شد و عرض کرد: من از متمسکین به ولایت شما و اجداد شما هستم و دارای قرضی هستم که در ادای آن غیر شما را قصد نکرده‌ام شما قادر به پرداخت آن هستید. حضرت فرمود: صبر کن. پس از آن بود که متوکل سی‌هزار برای آن بزرگوار فرستاد. امام علی‌النقی‌علیه السلام تمام آن را به اعرابی عطا فرمود. اعرابی عرض کرد: ای پسر رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم ده هزار برای ادای دین من کافی است. امام‌علیه السلام از گرفتن بقیه امتناع کردند. آن مرد بیابانی، بازگشت در حالی که می‌گفت: خدا داناتر است که رسالتش را در کجا قرار دهد [۲۶۳].

اعجاز، عبارت است از کارهای خارق عادت‌ی که خارج از علت‌های طبیعی بوده و انجام آن برای افراد خاصی امکان پذیر است؛ افرادی که از ولایت بر موجودات برخوردار باشند؛ به عبارت دیگر، دارای ولایت تکوینی باشند. ولایت تکوینی، همان قدرت تصرف و تسلط بر موجودات است، به گونه‌ای که محکوم اراده شخص در پرتو آن ولایت قرار گیرد. چنین قدرت و تسلطی برای هیچ فردی ممکن نیست، جز کسانی که احاطه وجودی بر آنها داشته باشند. و طبق احادیث واسطه فیض و احادیث نور، مرتبه هستی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم و اهل بیت علیهم السلام شدیدتر و برتر از تمام موجودات در جهان مجرد و ماده است. بنابراین، اعجاز، معلول ولایت تکوینی، و ولایت تکوینی معلول تسلط وجودی است. به عبارت دیگر، اعجاز اثری است که از کمال خاص صادر می‌شود و کمال خاص یک موجود نشانه مرتبه وجودی اوست. و این اثر تصرف در عالم خلقت از موجودی صادر می‌شود که مرتبه وجودی او بالاتر از مرتبه وجودی هر موجود وابسته به خدا باشد. لازم به تذکر است که: اگرچه آنان طبق احادیث واسطه فیض و احادیث نور در آفرینش دارای اولین مرتبه وجودند، لکن ظهور این اثر در عالم طبیعت - که جهان استعداد و حرکت از استعداد به ظهور فعلی می‌باشد - وابسته به رابطه خاص آن موجود با خدای متعال است که این رابطه جز با ترک تعلق کامل از طبیعت و مادیت و وابستگی محض ارادی به خدای بزرگ حاصل نمی‌شود. محصول این ترک تعلق کامل همان عصمت است که بیانگر تقرب به خدا و رشد وجودی آن موجود می‌باشد. لذا ولایت تکوینی در عالم طبیعت ملازم با عصمت می‌باشد. این که اعجاز را از شروط امامت قرار داده‌اند، بدین معناست که دلیل ظاهر و روشن بر ولایت تکوینی و هر کمال وجودی و عصمت و کامل بودن صفات فضیلت است و شخصی که چنین خصوصیتی دارد، به لحاظ رابطه خاص با خدای متعال اسوه و الگوی در اندیشه و عمل است و وجوب اطاعت از او در همین راستا می‌باشد، زیرا مکلف وظیفه دارد رضایت خالق و رب خویش را به دست آورد. و رضایت او آن گاه به تحقق می‌رسد که علم به خواسته او و علم به امثال آن حاصل نماید. و چنین علمی جز از طریق معصوم و انسان کامل حاصل نمی‌شود. و از آن جا که عصمت و کمال وجودی و رابطه خاص با خدا، از امور معنوی است و حواس و عقل - به طور مستقل - از درک مصداق آن ناتوانند، تنها راه برای شناخت مصداق نص صریح و وجود اثر آن کمال و رابطه خاص است. که این اثر همان اعجاز

می‌باشد. امام صادق علیه السلام اعجاز را از جمله شروط امامت قرار داده. آن جا که می‌فرماید: امام و مقام جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باید دارای ویژگی‌های زیر باشند: ۱- عصمت ۲- نصوص به واسطه رسول صلی الله علیه وآله وسلم بر امامت و ولایت تصریح شده باشد. چنانکه در مورد دوازده امام علیهم السلام بیان شد. ۳- عالمترین مردم باشد. ۴- پرهیزکارترین مردم باشد. ۵- عالمترین آنها به کتاب خدا باشد. ۶- صاحب وصیت ظاهری باشد ظاهراً سفارش به وصی بودن شده باشد ۷- دارای اعجاز و دلیل باشد. [۲۶۴]. امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: آن گاه که ثابت شد قوام امت به امر و نهی وارده از جانب خداست، برای ما معلوم شد که مردم ناگزیر از پیغمبری هستند که از جانب خدای عزوجل مبعوث شده و دارای اوصافی باشد که به واسطه آنها از جمیع مردم ممتاز باشد. از آن اوصاف است: عصمت از تمام گناهان؛ اظهار نمودن معجزات؛ بیان ادله‌ای برای نابود کردن شبهات؛ طاهر، پاک و پاکیزه باشد. و با ملکوت خدای سبحان ارتباط داشته باشد و جدا نباشد، زیرا غیر از چنین کسی نمی‌تواند از جانب خدای عزوجل نسبت به مردم ادای رسالت کند. و باقی ماندن مردمی که دارای مقام عصمت نیستند، جز به وجود امام معصوم که حدود و اوامر خدا را در میان مردم به پا دارد امکان ندارد. تا این که فرمود: و ناگزیر است وجود کسی که چنین اوصافی دارد؛ در هر عصر و زمانی پس از زمان دیگر؛ و در هر مدت و وقتی بعد از مدت دیگر و در هر امت و شریعتی پس از امت دیگر. و تا زمانی که مردم هستند و تکلیف بر آنها هست، این امر در مردم جاری است و بدون او امنیت آنها راست نمی‌شود و زندگانی آنها دوام نمی‌یابد. و اگر امام هم مانند افراد رعیت باشد، احتیاج پیدا می‌کند به آنچه که مردم به آن محتاجند و از عدل و حکمت خدا به دور است که بر مردم احتجاج نماید به واسطه شخصی که خود او نیز محتاج امام و همانند سایر مردم است. بلی، امام را هم امامی است که آن وحی است که او را امر و نهی می‌نماید. پس، تمام این اوصاف پراکنده است و همه را خداوند برای پیامبر ما جمع نموده است. و لازم و واجب است که بعد از رحلت و درگذشت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در جانشینی او [۲۶۵]. و سپس در باقی اوصیاء علیهم السلام باشد.

اعترافها

اشاره

درخشش نور انسان کامل آنچنان شدید و قوی است که حتی کور و نابینا اگرچه همه جا برای او

ظلمانی و تاریک است از آن بهره می‌گیرد، اگرچه آن روشنی بسیار کم سو و ضعیف باشد. و این دلیل واضح و آشکاری است بر غلبه نور بر ظلمت. جامعه نوپای اسلام با رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم از تمام واقعیتها چشم پوشیده و بسیاری از مسائل طرح شده از جانب پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم را به فراموشی سپرد. و مقام خاندان عظیم الشانی را که تا دیروز - با حضور پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم بسیار محترم بودند، با عروج روح رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به جوار حق تعالی، نادیده گرفت تا آن جا که حتی مورد بی حرمتی برخی از صحابه و مسلمانها قرار گرفتند. تا جایی که حق ولایت آن ابر مرد میدان رزم و عبادت و عدل و حق مالکیت آن بانوی بزرگ به هیچ انگاشته شد. و مردم احادیث نور، احادیث واسطه فیض در تکوین و تشریح، احادیث فضیلت اهل بیت علیهم السلام حدیث ثقلین، حدیث غدیر، حدیث منزلت و.. را به فراموشی سپرده و یا به وسیله مغزهای فروخته شده توجیه نمودند. به هر حال، جامعه با فراموشی حق، ظلمانی و تاریک شد؛ ولی نور ولایت و امامت و انسان کامل و معصوم در تمام صحنه‌ها و حوادث، روشن و آشکار بود. تا آن جا که مخالفین او در بسیاری از مشکلات علمی و غیره به او پناه‌هنده شده و اعتراف به عظمت انسانی و مقام علمی و عدل او کردند. در این بخش به بیان نمونه‌هایی از اعترافات آنها می‌پردازیم.

## اعترافات ابوبکر

ابوبکر، در نزد عباس - عموی بزرگوار پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم به خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام اعتراف می‌کند. ابو رافع گفت: بعد از این که مردم با ابوبکر بیعت کردند، شنیدم که به عباس می‌گفت: تو را به خدا سوگند، آیا می‌دانی که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرزندان عبدالمطلب و اولاد آنها را گرد آورد و شما در جمع آنان حضور داشتی و رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، براستی خداوند پیامبری را مبعوث نکرده جز این که برای او از خاندانش برادر و وزیر و وصی و خلیفه قرار داده است. پس، چه کسی از شما با من بیعت می‌کند تا برادرم و وزیر و وصی و خلیفه من در میان خاندانم باشد؟ هیچ کس از شما پاسخ نداد! سپس فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! در اسلام جلودار باشید نه دنباله‌رو؛ به خدا سوگند، هر آینه رهبری و مقام بلند خلافت به دست غیر شما می‌افتد. و آنگاه پشیمان می‌شوید! پس، در این هنگام علی علیه السلام ایستاد و به آن حضرت با توجه به شرطی که پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم کرده بود، بیعت کرد. (ای عباس) آیا

این جریان را قبول داری؟ گفت: بلی [۲۶۶]. عایشه گفت: به پدرم گفتیم: من می بینم که نظرت به صورت علی علیه السلام طولانی است. در پاسخ گفت: دخترم! از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود: نظر به چهره علی علیه السلام عبادت است [۲۶۷]. انس بن مالک گفت: فردی یهودی در زمان خلافت ابوبکر وارد مدینه شد و سراغ خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را گرفت. او را به نزد ابوبکر آوردند. یهودی گفت: تو خلیفه رسول خدایی؟ ابوبکر گفت: بلی؛ آیا نمی بینی که در مقام و محراب او هستیم؟ یهودی گفت: اگر چنین است به سؤالات من پاسخ بده. ابوبکر گفت: از آنچه برای تو ظاهر شده سؤال کن. گفت: مرا از چیزی که برای خدا نیست و از چیزی که نزد خدا نیست و از چیزی که خدا نمی داند خبر ده. ابوبکر گفت: این سؤالهایی است که زنادقه می کنند. در این هنگام، عده ای از مسلمانان تصمیم به قتل یهودی گرفتند و از آن کسانی که در آنجا حضور داشتند، ابن عباس - رضی الله عنه بود که به آن گروه نهیب زد و گفت: ای ابابکر! نسبت به این مرد با انصاف باشید. ابوبکر گفت: شنیدی که چه گفت؟ ابن عباس گفت: اگر قادری پاسخ او را بده و الا رهایش کن هر جا که بخواهد برود. ابوبکر دستور داد مردی یهودی را خارج کردند، در حالی که می گفت: خدا لعنت کند گروهی را که در غیر جایگاهشان نشسته اند؛ اراده کشتن نفسی را بدون علم می کنند؛ قتل نفسی که خدا به غیر علم حرام کرده است. و نیز می گفت: ای مردم! اسلام رفت، تا آن جا که قادر به پاسخگویی یک مسأله نیستید. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کجاست؟ خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کجاست؟ ابن عباس به دنبالش رفت و به او گفت: وای بر تو، به منزل امیرالمؤمنین - رضی الله عنه که محل نزول علم نبوت است برو. در این هنگام، ابوبکر و مسلمانان در طلب آن یهودی خارج شدند و او را در میانه راه یافتند و به محضر امیرالمؤمنین - رضی الله عنه آوردند و اجازه گرفته و بر آن حضرت وارد شدند. گروهی از مردم هم ازدحام کرده بودند که برخی می خندیدند و برخی هم می گریستند. ابوبکر گفت: ای ابوالحسن. این یهودی پیرامون مسائل زنادقه و بی دینها از من سؤال کرد. امام - رضی الله عنه فرمود: ای یهودی! چه می گویی؟ یهودی گفت: آیا سؤال کنم از شما آنچه را که این قوم نسبت به من اراده داشتند؟ فرمود: نسبت به تو چه اراده ای داشتند؟ گفت: خواستند خون مرا بریزند. حضرت فرمود: این را واگذار و از آنچه می خواهی سؤال کن. پس گفت: سؤال مرا جز پیامبر یا وصی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نمی داند. حضرت فرمود: از آنچه می خواهی سؤال کن. یهودی گفت: آیا به من خبر می دهی از آنچه برای خدانیست و نزد خدانیست و از آنچه خدانمی داند؟ علی علیه السلام به

او فرمود: ای برادر یهودی! با شرط پاسخ تو را می‌دهم. عرض کرد: آن شرط چیست؟ فرمود: با من گفتاری عادلانه بگویی آن هم با اخلاص که: لا إله إلا الله، محمد رسول الله. حضرت در پاسخ فرمود: اما آنچه گفתי نزد خدا نیست، ظلم است. یهودی گفت: راست گفתי مولای من - اما آنچه برای خدا نیست، همسر و فرزند و شریک است. یهودی گفت: راست گفתי مولای من - اما آنچه گفתי خدا نمی‌داند؛ خدا برای خودش همسر، فرزند، شریک و وزیر نمی‌داند. او خود قادر است بر هر چیزی که می‌خواهد و اراده می‌کند. در این وقت، یهودی گفت: دست مبارکت را بده. پس گفت: اشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً صلی الله علیه وآله وسلم عبده و رسوله و این که تو خلیفه برحق او هستی و وصی و وارث علم آن رسولی، خداوند به تو جزای خیر از اسلام بدهد. انس بن مالک گفت: مردم فریاد شادی کشیدند. ابوبکر گفت: ای علی، تو بر طرف کننده اندوها و زداینده غم و اندوه هستی. ابوبکر از نزد حضرت خارج شد و بالای منبر رفت و گفت: مرا واگذارید، من بهترین شما نیستم و حال آنکه علی علیه السلام در میان شماست [۲۶۸]

گواهی عمر، حدیث منزلت

در کتاب احقاق الحق، جلد ۸، از صفحه ۱۸۲ تا صفحه ۲۴۴ راجع به مراجعات عمر، ابوبکر، عثمان و معاویه، احادیث از کتب مختلف اهل سنت ذکر شده است. سوید بن غفله گفت: عصر، مردی را دید که نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام دشمنی می‌ورزد. عمر به او گفت: گمان می‌برم که از منافقین باشی. از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می‌فرمود: نسبت به علی به من، به منزله هارون به موسی علیه السلام است؛ جز این که پیامبر بعد از من نیست (یعنی، او برادرم و وزیر و خلیفه و وصی من است؛ فقط پیامبر نیست [۲۶۹]. عبدالله بن عباس گفت: گروهی نزد عمر نشسته بودند و درباره آنان که به اسلام آوردن سبقت گرفته‌اند، گفتگو می‌کردند. شنیدم عمر بن خطاب می‌گفت: اما در مورد علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود: در او سه ویژگی وجود دارد؛ اگر یکی از آن سه خصلت در من بود، دوست‌دار تر بود نزد من از آنچه خورشید بر آن می‌درخشید. من، ابو عبیده، ابوبکر و گروهی از صحابه در محضر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بودیم، حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با دست بر شانه علی علیه السلام زد و درباره او فرمود: ای علی! تو اولین مؤمن از حیث ایمان هستی و اولین مسلمان در گرویدن به اسلام می‌باشی، و تو نسبت به من، به منزله هارون

نسبت به موسی علیه السلام هستی [۲۷۰]. بین عمر و شخصی، راجع به مسأله‌ای منازعه واقع شد. عمر گفت: این فرد نشستہ بین من و تو حکم کننده باشد و اشاره به علی بن ابی طالب علیه السلام کرد. آن مرد گفت: این مرد بزرگ شکم. عمر از جا برخاست و گریبان او را گرفت تا او را از زمین بلند کرد، سپس گفت: آیا می‌دانی چه کسی را کوچک شمردی؟ کسی که مولای من و مولای هر مسلمان است [۲۷۱]. ابو هریره به نقل از عمر بن خطاب گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: کسی که من مولای او هستم علی مولای اوست [۲۷۲]. سعید بن مسیب گفت: عمر بن خطاب گفت: از هر مشکلی که در آن دسترسی به ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام نداشته باشم به خدا پناه می‌برم. (و نیز گفت:) به خدا پناه می‌برم از این که در میان قومی زندگی کنم و تو ای ابوالحسن در آن قوم نباشی [۲۷۳]. مردی را نزد عمر آوردند، وقتی گروهی از مردم از او سؤال کردند که چگونه صبح کردی؟ گفت: صبح کردم، در حالی که فتنه را دوست دارم؛ از حق کراهت دارم؛ یهود و نصارا را تصدیق می‌کنم؛ به چیزی که نمی‌بینم ایمان دارم و به چیزی که خلق نشده است، اقرار می‌کنم. عمر در پی علی علیه السلام فرستاد. وقتی آن حضرت آمد، او را از آنچه آن مرد گفته شد مطلع ساختند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: راست گفته است، او فتنه را دوست می‌دارد؛ خدای متعال فرمود: جز این نیست که اموال و اولادش فتنه هستند. از حق کراهت دارد. یعنی مرگ؛ خدای متعال فرمود: لحظات مرگ و موقع احتضار به حق می‌آید. و او یهود و نصارا را تصدیق کرد؛ خداوند متعال فرمود: یهود گفت: نصارا، اساسی ندارند و نصارا گفتند: یهود، دینی بی اساس است. و به چیزی که نمی‌بیند ایمان دارد؛ به خدای عزوجل ایمان دارد و به چیزی که خلق نشده است اقرار می‌کند؛ یعنی، قیامت [۲۷۴]. دو مرد از قریش، صد دینار در نزد زنی به ودیعه گذاشتند و به او گفتند: این امانت را به فردی از ما بر نمی‌گردانی؛ مگر این که دیگری حاضر باشد هر دو با هم باشیم و مدتی آن دو، از یکدیگر دور بودند. چندی گذشت، یکی از آن دو (به نزد زن) آمد و گفت: رفیق و دوستم مرده و از بین رفته است. امانت را از تو می‌خواهم. آن زن مال ودیعه را به او رد کرد. سپس دیگری آمد و از آن زن طلب امانت کرد. زن گفت: دوستت آن را گرفته است. مرد گفت: شرط این بود که با حضور هر دو ودیعه را رد کنی. برای رفع این مشکل نزد عمر رفتند. عمر رو به مرد کرد و گفت: آیا گواه و شاهدی داری؟ گفت: آری؛ خود این زن گواه است. عمر زن را ضامن دانسته گفت: تو ضامن هستی. پس، آن زن تقاضا کرد که عصر شکایت و مرافعه آن دو را به امیرالمؤمنین علیه السلام برساند. عمر مطلب را به علی علیه السلام ارجاع داد. آن زن داستان را

برای آن حضرت نقل کرد. پس حضرت فرمود: ای مرد! آیا تو به این مطلب اقرار داری که این مال تسلیم هیچ کدام شما نباید شود؛ مگر این که با هم باشید؟ گفت: بلی، یا امیرالمؤمنین، اقرار می‌کنم. حضرت فرمود: مال تو در نزد ما می‌باشد، رفیقت را احضار کن و مال را بگیر. پس آن مرد حيله‌گر و حقه‌باز مچش باز شد و به ترس افتاد. خبر این قضاوت به عمر رسید، پس گفت: خدای متعال بعد از علی بن ابی‌طالب علیه السلام مرا باقی نگذارد [۲۷۵]. عمر گفت: بارخدا! سختی و مشکلی را بر من فرود نیاور مگر این که ابوالحسن علیه السلام در کنار من باشد [۲۷۶]. عمر بن خطاب به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت: اگر دریا مداد شود و درختها قلم شوند و تمام انسانها نویسنده باشند و جن حسابگر باشد، نخواهند توانست فضائل تو را (ای ابا الحسن علی علیه السلام) بشمارند [۲۷۷]. دو نفر بیابانی برای حل خصومت نزد عمر آمدند. پس به علی علیه السلام گفت: بین این دو قضاوت فرما. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بین آن دو مرد حکم کرد. یکی از آن دو با لحنی تحقیر آمیز گفت: این بین ما قضاوت می‌کند. عمر به طرف او رفت و گریانش را گرفت و گفت: وای بر تو، چه می‌دانی این شخص کیست؟ این مولای من و مولای هر مؤمنی است و کسی که او را به ولایت قبول نکند مؤمن نیست [۲۷۸]. عمیر بن بشر النخعی به نقل از عمر گفت: علی داناترین مردم است به آنچه خداوند متعال بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم نازل فرموده است [۲۷۹]. احمد بن حنبل در کتاب فضایل خود، حدیث ۳۲۷ از باب فضایل علی علیه السلام گفت: و.. زنی را - که زنا کرده بود - نزد عمر آوردند؛ عمر دستور داد سنگسارش کنند. وقتی که آن زن را برای رجم می‌بردند، علی علیه السلام با آنها برخورد کرد، فرمود: جرم این زن چیست؟ آن حضرت را از جریان مطلع ساختند. پس حضرت مانع از رجم شد. به نزد عمر آمدند. عمر گفت: چرا مانع اجرای حکم شدی؟ حضرت علیه السلام فرمود: این زن، کم عقل فلان طایفه است؛ براستی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: قلم (تکلیف) از سه کس برداشته شد: ۱- فردی که خواب است، تا آنگاه که بیدار شود. ۲- کودک، تا آنگاه که محتمل شود. ۳- دیوانه، تا وقتی که بهبود یابد. پس عمر گفت: اگر علی علیه السلام نباشد، هر آینه عمر هلاک می‌شود [۲۸۰]. ابن عباس گفت: عمر بر فراز منبر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای ما خطبه‌ای ایراد کرد و گفت: علی علیه السلام با قضاوت‌ترین فرد در میان ماست [۲۸۱]. به عمر گفته شد: اگر زیور کعبه را برگیری و با هزینه آن لشکر مسلمین را تجهیزی نمایی این بزرگترین اجرا را دارد؛ کعبه را با زیور چه کار؟ کعبه زیور را می‌خواهد چه کند [۲۸۲]. وقتی این مطلب را دانست از امیرالمؤمنین، علی علیه السلام راجع



به آن سؤال کرد. حضرت علیه السلام فرمود: براستی قرآن بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شد و در آن اموال چهار قسم می شود: ۱- اموال مسلمانها. پس آنها را بین ورثه در فرایض ارث تقسیم می کرد. ۲- فئی، که بین افراد مستحق آن تقسیم می نمود. ۳- خمس، که آن را در جایی که خدا قرار داده بود، قرار داد. ۴- صدقات، که خداوند آنها را در مورد خودش قرار داده و باید در همان مورد به مصرف برسد و دو آن روز نیز زیور کعبه مورد نظر بود و خداوند آن را به همان حال باقی گذاشت و آن را فراموش نفرمود و مکانش را پنهان و مخفی نساخت. پس زیور کعبه را در همان موردی قرار داده که خدا و رسولش قرار داده اند. پس عمر به آن حضرت رو کرده گفت: اگر تو نباشی هر آینه رسوا می شویم! این مطلب را گفت و آن حضرت علیه السلام را ترک کرد. در زمان حکومت عمر دو مرد به نزدش آمدند و از او راجع به طلاق کنیز سؤال کردند. پس در حالی که به وسیله ای بین آن دو تکیه داده بود، به نزد گروهی در مسجد آمد که در میان آنها مردی بود که جلوی سرش مو نداشت. عمر گفت: ای اصلح، نظرتان در طلاق کنیز چیست؟ آن مرد سرش را بلند کرده سپس با دو انگشت به او اشاره کردند! عمر به آن دو مرد گفت: طلاق کنیز دو طلاق است. یکی از آن دو گفت: سبحان الله، ما آمدیم تا پاسخ این مآله را از تو که امیرالمؤمنین عمر هستی بشنویم؛ ولی با ما به جانب این مرد آمدی و به اشاره ای که کرد، راضی شدی. عمر گفت: آیا می دانید این مرد کیست؟ گفتند: نه. گفت: این مرد، علی بن ابی طالب است. گواهی می دهم به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود: اگر آسمانهای هفتگانه را در یک کفه ترازو بگذارند و ایمان علی علیه السلام را در کفه دیگر آن، ایمان علی علیه السلام برتری پیدا می کند [۲۸۳]. وقتی عمر بن خطاب به خلافت رسید، گروهی از احبار یهود به نزد او آمدند و گفتند: ای عمر! تو بعد از محمد صلی الله علیه وآله وسلم و صاحبش ابی بکر ولی امر مسلمین هستی؛ ما می خواهیم سؤالی از تو بکنیم؛ اگر به ما پاسخ دادی، علم به حقانیت اسلام و نبوت محمد صلی الله علیه وآله وسلم پیدا خواهیم کرد. ولی اگر به ما پاسخ درست ندهی به باطل بودن اسلام و پیامبری محمد صلی الله علیه وآله وسلم پی خواهیم برد. عمر گفت: سؤال کنید از آنچه برایتان پیش آمده. گفتند: ما را از قفلهای آسمانها خبر ده؛ آنها چیستند؟ و نیز ما را از کلیدهای آسمانها مطلع کن. و از قبری که با صاحبش سیر کرد؛ و از کسی که قومش را انذار کرد و از جن و انس نبود؛ و از پنج چیزی که بر روی زمین راه رفته اند ولی در ارحام آفریده نشده اند؛ ما را آگاه نما. و نیز برای ما بگو: پرنده دراج در فریاد کردنش، اسب در شیهه کشیدنش، قورباغه در نقیقش صدا

کردنش ، الاغ در عرعر کردنش و مرغ چکاوک در سوک کشیدنش چه می گویند؟ عمر سر به زیر انداخت. سپس گفت: عیبی نیست برای عمر که وقتی از چیزی سؤالی شود و پاسخ آن را نداند، بگوید: نمی دانم. و این که سؤال کند از چیزی که نمی داند. آن گروه یهود از جا بلند شدند و گفتند: گواهی می دهیم به این که محمد پیامبر خدا نیست و این که اسلام دینی باطل است. سلمان فارسی از جا بلند شد و به یهود گفت: لحظه ای توقف کنید. سپس متوجه خانه امیرالمؤمنین علیه السلام شد؛ تا این که بر آن حضرت علیه السلام وارد شد و گفت: ای ابالحسن! اسلام را دریاب. حضرت علیه السلام فرمود: چه شده؟ آن حضرت را از جریان آگاه ساخت. علی علیه السلام که عبای پشمی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را بر تن داشت نزد یهود آمد. وقتی چشم عمر به امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد از جا بلند شد و حضرت را در آغوش گرفت و گفت: یا ابالحسن! تو برای هر مشکلی دعوت می شوی. آنگاه علی علیه السلام یهود را متوجه خود ساخت و فرمود: سؤال کنید از آنچه برایتان مطرح است. همانا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هزار باب از علم را به من آموخت و از هر بابی هزار باب منشعب شد. یهود سؤالهای خود را مطرح کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پاسخ سؤالهای شما را مطابق آنچه در تورات شماست می دهم؛ مشروط به اینکه ایمان بیاورید و در دین ما داخل شوید. یهود قبول کردند. فرمود: سؤالهای خود را جدا جدا بیان کنید. گفتند: ما را از قفلهای آسمانها خبر ده. فرمود: قفلهای آسمانها شرک به خداست، زیرا بندگان وقتی مشرک باشند، عملشان بالا نمی رود. - کلیدهای آسمانها کدامند؟- فرمود: شهادت و گواهی به یگانگی خدا و این که محمد بنده و رسول خداست. برخی به بعضی دیگر خیره می شدند و می گفتند: این جوان راست گفت. - ما را از قبری که با صاحبش سیر می کرد آگاه کن. فرمود: ماهی، آنگاه که یونس بن متی را بلعید و با او در دریای هفتگانه سیر نمود. - از کسی که قومش را انذار کرد و از جن و انس نبود ما را آگاه ساز. فرمود: این مورچه سلیمان بن داود بود. گفت: ای مورچه ها! وارد خانه هاتان شوید تا سلیمان و لشکریانش شما را لگدمال نکنند و اینها(از شما) آگاهی ندارند. - ما را او پنج موجودی که روی زمین راه رفتند ولی در ارحام آفریده نشدند آگاه کن. فرمود: اینها عبارتند از: آدم، حوا، ناقه صالح علیه السلام، قوج ابراهیم علیه السلام و عصای موسی علیه السلام. مرغ دراج، هنگام فریاد کشیدن چه می گوید؟ فرمود: او می گوید: خدا بر عرش مستولی است. خروس، هنگام آواز خواندن چه می گوید؟ فرمود: او می گوید: ای غافلین! خدا را به یاد آورید. اسب در شیهه کشیدن چه می گوید؟ فرمود: می گوید: خدایا بندگان مؤمن را بر کافرین یاری فرما. الاغ در وقت عرعر کردن

چه می گوید؟ فرمود: می گوید: خدا لعنت کند کسی را که ده یک می گیرد باجگیر ، و در چشمهای شیاطین عرعر می کند. - قورباغه در صدا کردنش چه می گوید؟ فرمود: می گوید: منزه است پروردگارم که معبود و تسبیح شده در سختی های دریاست. - مرغ چکاوک در سوت کشیدنش چه می گوید؟ فرمود: می گوید: خدایا! دشمنان محمد و آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم را لعنت کن. پس از آن که یهود سؤالهای خود را مفصلاً طرح کرده و پاسخ درست شنیدند، امیرالمؤمنین علیه السلام به آنها فرمود: ای یهود! آیا آنچه گفتم مطابق با تورات شما هست؟ یهودی پاسخ داد: نه حرفی را واگذاشتی و نه حرفی را افزودی؛ ای ابالحسن! مرا یهودی نام مگذار و خطاب مکن؛ گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و براستی محمد صلی الله علیه وآله وسلم بنده او و رسولش می باشد و براستی تو داناترین این امت هستی [۲۸۴].

مردی در نزد عمر نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام بدگویی نمود. عمر (به او متوجه شد و) گفت: آیا صاحب این قبر را می شناسی؟ صاحب این قبر، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است و علی نیز پسر ابی طالب بن عبدالمطلب علیهما السلام است؛ پس، علی علیه السلام را جز به خیر یاد مکن. براستی اگر تو او را دشمن بداری این شخص را در قبرش آزار داده ای اشاره به قبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم [۲۸۵]. با این بیان، عمر خواست نزدیک بودن نسبی و نیز مقام معنوی علی بن ابی طالب علیه السلام را برای آن مرد بیان کند. و در واقع از مقام بلند امیرالمؤمنین علیه السلام دفاع کرد. و آن مرد ناآگاه را متوجه شخصیت عظیم ایشان نمود. براء بن عاذب گفت: با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در سفر بودیم. در غدیر خم ما را فرود آورد و به نماز جماعت فرا خواند. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زیر دو درخت را تمیز کرد و نماز ظهر را خواند و دست علی - رضی الله عنه را گرفته، فرمود: آیا می دانید که من اولی و سزاوارتر به مؤمنین از خودشان هستم بد نفسشان ولایتی دارم؟ گفتند: بلی می دانیم. فرمود: آیا می دانید من اولی و سزاوارتر به هر مؤمنی از نفسش هستم؟ گفتند: چنین است. حال که اقرار بر ولایت من بر خودتان و هر مؤمنی می کنید پس کسی که من مولای او و ولی او هستم، علی نیز مولای اوست [۲۸۶]. بار خدایا! دوست بدار هر آن کس را که علی علیه السلام را دوست بدارد. و دشمن بدار کسی را که او را دشمن بدارد. براء بن عاذب گفت: عمر بعد از این قضیه با علی علیه السلام ملاقات کرد و گفت: ای پسر ابی طالب! گوارا باد بر تو این ولایت؛ صبح کردی و شب کردی در حالی که مولای هر مؤمن و مؤمنه ای هستی [۲۸۷].

## گواهی عثمان

ابن عباس گفت: عثمان به جانب علی علیه السلام برگشت و از مقصد آن حضرت سؤال کرد. و خود نیز به راه افتاد و با تأمل به امیرالمؤمنین علیه السلام نظر می کرد. علی علیه السلام سؤال کرد: ای عثمان! چه شده که با این تأمل و دقت به من نگاه می کنی؟ گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود: نظر به علی علیه السلام عبادت است [۲۸۸]. زنی را نزد عثمان بن عفان آوردند که شش ماه پس از ازدواج دارای فرزند شد. عثمان امر به رجم و سنگساری او کرد. علی بن ابی طالب علیه السلام به او فرمود: چنین حکمی در مورد او صحیح نیست، زیرا خدای متعال در کتابش قرآن می فرماید: مدّت حمل و جدایی فرزند در مجموع ۳۰ ماه است. و فرمود: مادران، بچه ها را دو سال کامل شیر می دهند و این مدت برای کسی است که بخواهد شیر کامل به بچه بدهد. پس، مدت حمل می تواند شش ماه نیز باشد. پس رجم و سنگساری بر او نیست. عثمان شخصی را فرستاد تا مانع سنگسار آن زن شود، اما آن پیک وقتی رسید که آن زن رجم شده بود [۲۸۹]. حسن بن سعد از پدرش روایت می کند که در زمان خلافت عثمان، در بین اسیران، زن و شوهری به نام یحنس و صفیه بودند. مردی از اسرا با صفیه زنا کرد و از صفیه پسری به دنیا آمد. پس، مرد زانی ادعا کرد که پس از زنا و مال اوست و یحنس شوهر صفیه گفت: پسر مال من است. پس، مرافعه را به نزد عثمان آوردند و عثمان آن دو را به نزد علی بن ابی طالب علیه السلام فرستاد تا بین آنها حکم کند. پس علی علیه السلام فرمود: حکم می کنم بین این دو به حکم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: فرزند مال فراش است؛ یعنی، مال کسی است که رختخواب مال اوست فرزند ما یحنس است و به هر یک از زانی و زانیه - چون غلام و کنیز بودند - پنجاه تازیانه زد نصب حد آزاد [۲۹۰].

## گواهی معاویه

مردی، مسأله ای از معاویه سؤال کرد، معاویه گفت: این سؤال را از علی بکن، او از من داناتر است. آن مرد گفت: می خواهم جواب را از تو بشنوم. معاویه گفت: وای بر تو، آیا دوست نداری مردی را که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علم کثیری به او یاد داده است و بزرگان از صحابه نیز به این مطلب اعتراف دارند، و عمر در رفع هر مشکلی که ۸ دپارش می شد، به علی علیه السلام مراجعه می کرد. روزی مردی از عمر سؤال کرد. گفت: علی در این جاست. آن مرد گفت: می خواهم که پاسخ را از تو.. بشنوم. جواب داد: بلند شو، خداوند به پاهای تو قوتی

ندهد. و اسمش را از دیوان و دفتر محو کرد [۲۹۱]. ابن حازم گفت: مردی به نزد معاویه آمد و از مسأله‌ای سؤال کرد. معاویه گفت: پاسخ این سؤال را از علی بن ابی طالب طلب کن؛ او داناتر است. آن مرد گفت:..پاسخ تو برای من دوستدارتر از جواب علی است. معاویه گفت: بد گفتی؛ همانا تو نفرت داری از مردی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علم کثیری به او یاد داده است و از مردی که رسول خدا خطاب به او فرمود: تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی؛ جز این که بعد از من پیامبری نیست. و عمر وقتی مشکلی داشت جواب را از علی می‌گرفت [۲۹۲].

### گواهی عمر بن عبدالعزیز

حسن بن صالح گفت: در نزد عمر بن عبدالعزیز راجع به افراد زاهد گفتگویی انجام گرفت. برخی گفتند: فلان؛ و برخی دیگر کس دیگری را به عنوان زاهد یا بهترین زاهد معرفی کردند. عمر بن عبدالعزیز گفت: زاهدترین مردم، در دنیا علی بن ابی طالب بود [۲۹۳]. نتیجه‌های همه گواهی بر حقانیت علی علیه السلام از جانب خلفا بیانگر چیست؟ وقتی خلفا اقرار می‌کنند که او داناتر است؛ آنگاه که اظهار می‌کنند: بدون او قادر بر حلّ مشکلی نیستند؛ آنگاه که او را مولای خود و هر مؤمن و مؤمنه‌ای می‌دانند و اعتراف به صدور حدیث منزلت و حدیث غدیر می‌کنند، و آن جا که عمر می‌گوید: او داناتر از هر کس است به آنچه بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است؛ و آنگاه که در قضاوت بین مردم و بیان حکم خدا اشتباه می‌کنند و امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام آنها را به اشتباهشان آگاه می‌کند و از خطایی که کرده‌اند باز می‌دارد؛ و آنگاه که علی علیه السلام را در مناظره یهود و نصاری به کمک می‌طلبند و خود قادر به پاسخگویی نیستند؛ همه این اعترافها گواه چیست؟ آیا براستی اینها بر طبق اسلام به خلافت رسیده و بر اساس دستور اسلام حکم کردند؟ اگر حدیث ثقلین می‌گوید: با تمسک به اهل بیت علیهم السلام و قرآن هرگز گمراه نمی‌شوید، چگونه این حدیث را کنار بگذاریم و به غیر اهل بیت عصمت و طهارت تمسک بجوییم؟ آیا می‌توانیم هم به روش عمر باشیم که گفت: کتاب خدا ما را کافی است؛ و هم در روش پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قرار بگیریم که فرمود: کتاب، با عترت سبب هدایت و نجات شماست؛ إن تسمکتُم بهما لن تضلوا أبداً آیا نجات امت اسلام در روش و بیان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است که قرآن درباره او فرمود: و ما ینطق عن الهوی إن هو إلاّ وحیّ یوحی.. [۲۹۴]. یا در روش عمر که در بسیاری از موارد

گفت: لو لا علی لهلك عمر و نیز گفت: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ مَعْظَلَةٍ لَا عَلِيَّ بِهَا وَ نِيزِ كُفْتِ: عَلِيٌّ أَقْضَانَا؟ ما به حکم عقل و برهان معرفت و عبودیت، و حدیث ثقلین و منزلت، و حدیث سفینه به کسی تمسک می‌جوئیم و ولایت کسی را برگردن می‌نهیم که رسول صلی الله علیه و آله وسلم از طریق وحی او را عدل قرآن قرار داده و تمسک به او را نجات و هدایت دانسته، و عمر با نبود او خود را از اداره امور مملکت و قضاوت بین مسلمین و پاسخگویی در برابر دیگران عاجز می‌دانسته است. تمسک به آنانی که واسطه فیض به خدا در تکوین و تشریح، واسطه حبّ خدا در عقیده و عمل و واسطه در حب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستند، و آنان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هستند که فضایل آنها را از کتاب و سنت و از طریق اهل سنت در چند قسمت نگاهشتیم. خدایا! ما را از لغزش در قلم و بیان نگهدار و در حفظ و صحت آن دو ما را کمک فرما.

گزیده‌ای از دو کتاب

اشاره

خدا را سپاس که ما را موفق گرداند تا مطالبی - هر چند کوتاه و اندک - در فضایل اهل بیت پیامبر عظیم الشان اسلام علیهم السلام بنگاریم. سعی ما این بود که در بیان فضایل، به احادیثی تمسک جوئیم که توسط علمای اهل تسنن در کتب مختلف نگاهشته شده است. بر صاحب عقل و فضایل است که با دقت کامل در آنچه بیان شد، نظر نماید و تفکری در مرتبه عقلانی داشته باشد تا با بصیرت و روشن بینی و دور از تعصب محیطی و زمانی و مکانی به آنچه حقیقت و واقعیت دارد روی آورد و به حکم عقل که رسول و حکم باطنی است، پاسخ مثبت دهد. و در این رابطه، علامه کبیر مجاهد، شیخ محمد مرعی امین انطاکی - رحمه الله علیه - و دکتر سید محمد تیجانی سماوی - دام عزه - را الگو قرار دهد که با تحقیق و بررسی دقیق، و دور از شرایط و جوّ حاکم بر خانواده، محیط و مردم، به ندای وجدان و عقل و حقیقت انسانی خویش - که طالب رشد و کمال معنوی است - پاسخ مثبت دادند و با آگاهی تمام به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تمسک جستند تا در متدّ لن تَضَلُّوا أَبَدًا قرار گیرند. در این جا به بیان برخی از مطالب دو کتاب: لماذا اخترت مذهب الشيعة، مذهب اهل البيت عليهم السلام و آن گاه.. هدایت شدم تألیف آن دو بزرگوار می‌پردازیم تا به علت پذیرش مذهب شیعه از سوی آنان آگاه شویم. قبل از بیان آن علت، لازم است معرفی اجمالی از شیعه به نقل از کتاب مذهب اهل بیت علیهم

شیعه کیست؟

شیعه طایفه و گروهی هستند که از حق و حقیقت خاص برخوردارند و در میان خلق خدا، بهترین آنها می‌باشند؛ گروهی نجات یافته که به ولای خدا و رسول وائمه اطهار علیهم السلام چنگ زده و در حدّ امکان به شناخت پیشوایان خود نایل شده‌اند و دشمنان خود را نیز شناخته و با آنان آن گونه که سزاوار آنهاست عمل می‌کنند. اینها خدای یگانه را که شریک و مثل ندارد - می‌پرستند. به رسالت پیامبر بزرگ، محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله وسلم و ولایت امام امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام و امامان بعد از او که یازده نفرند، ایمان دارند. امام حسن مجتبی علیه السلام امام حسین علیه السلام، شهید کربلا امام علی بن الحسین السّجاد علیه السلام امام محمد بن علی الباقر علیه السلام امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام امام موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام امام علی بن موسی الرضا علیه السلام امام محمد بن علی الجواد علیه السلام امام علی بن محمد الهادی علیه السلام امام حسن الزکی العسکری علیه السلام امام الحجة المنتظر المهدی علیه السلام او به زودی در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و زمین را پر از عدل خواهد ساخت بعد از آن که پر از ظلم و جور گشته باشد. به کتب دو فرقه مراجعه کن تا به علت بقاء و طول عمر او آگاه شوی شیعیان نماز می‌خوانند؛ زکات و خمس می‌پردازند؛ روزه می‌گیرند؛ حج می‌روند و در راه خدا با اموال و جان خویش مبارزه می‌کنند. آنچه‌انکه خدا و رسولش امر فرموده است. و در راه خدا از ملامت ملامت کنندگان هراسی ندارند؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و به جانب خیرات سرعت می‌گیرند و تمام واجبات را انجام می‌دهند و از تمام حرامها نهی می‌کنند.

شیعیان نجات یافتگان هستند

سبب نجات آنها - علاوه بر آنچه گفتیم - امتیازشان از سایر گروههای اسلامی است. آن امتیازی که در حدیث مورد اتفاق دو فرقه وارد شده است. ستفرق أمتی علی ثلاث و سبعین فرقة کلهما فی النار إلا فرقة واحدة؛ بزودی، امت من ۷۳ گروه می‌شوند؛ جز یک گروه، بقیه اهل جهنم هستند. ملاحظه کردیم که تمام امت اسلام یک شعار دارند و آن لا إله إلا الله، محمد رسول الله است. پس، اگر تمام فرقه‌ها را اهل نجات بدانیم، حدیث را تکذیب کرده‌ایم و اگر هلاکت همه

آنها معتقد شویم نیز حدیث را دروغ پنداشته‌ایم. بنابراین، گروه نجات یافته - آنچنانکه گفتیم - کسانی هستند که به ولای اهل بیت رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم روی آورده‌اند. دلیل نجات اینها، دلیلهایی که نزد دو طرف شیعه و سنی موجود است [۲۹۵]. پس، به طور مسلم، این فرقه نجات یافته بر سایر فرقه‌های اسلامی امتیاز پیدا می‌کند؛ امتیازی که فرقه‌های دیگر آن را اخذ نکردند. و آن تولی و تبری است. و اعتقاد اینهاست که امامان و آقایان، و رهبران و شفاعت کنندگان اینها نیز معصوم هستند. ای خواننده با انصاف و کریم و مؤمن! تو رابه خدا سوگند، آیا چنین افرادی را می‌توان کافر، مشرک، مرتد و مهدورالدم دانست و به آنان، انواعی از تهمتهای باطل، افتراها و گفته‌های دروغین وزشت را واداشت. چنانکه ابن تیمیه، ابن حجر و قصیمی و خفناوی و موسی جارالله و احمد امین و جبهانی روا داشته‌اند. و حتی مجرم شیخ نوح، به کفر و قتل شیعه و اسارت زنان و به تاراج بردن اموالشان و اسارت و بردگی فرزندانشان فتوا داده است... ای خواننده! می‌دانی گناهشان چیست؟ گناهشان این است که به خلافت و امامت غیر پیشوایان خود هر گونه که باشند اعتراف نمی‌کنند. و می‌گویند: خلافت برای اهل بیت‌علیهم السلام است؛ از ابتدای بعثت پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم تا پایان دنیا. تو را به پروردگارت سوگند، آیا این گناهی است که کفر و ارتداد را به ارث بگذارد؟ و لا حول و لا قوت الا بالله... اینها دارای خدماتی بزرگ و موقعیتهایی اسلامی و مورد سپاس هستند و مسلمانان شیعه به اینها افتخار کرده‌اند و دنیا مملو از کتب اینهاست، به حدی که قابل شمارش نیست، و بر توست که به کتاب الذریعه فی تصانیف الشیعه تألیف مجتهد اکبر شیخ آغا بزرگ تهرانی، مراجعه کنی. ایشان مؤلفات و کتابهایی را که به آنها دست یافته فهرست کرده است. و در عین حال، این یک قسمت کوچک و اندکی از آن تألیفات است. در میان اینها، علما، فقها، حکما، فلاسفه، متفکرین، سلاطین، وزراء، ادبا، شعرا، نویسندگان، منجمین، ریاضی‌دانان و فلک‌شناسان، مهندسین، اطبا و ارباب صنایع و نابغه‌ها و مشاهیر وجود دارند. و برآستی زمین پر وسعت خدای متعال را پر از علم و عمل کرده‌اند. و امام اکبر، فقیه اسلام، راحل عظیم، سید ابوالحسن موسوی اصفهانی ره برآستی مساجد و مؤسسه‌هایی را در مناطق مختلف دنیا بنیان نهاد. نیز امام بروجرودی رحمه الله علیه مبلغین را به اقصی نقاط عالم فرستاد و مساجد بزرگ و معابد آباد شده‌ای را از جمله در امریکا، آلمان، لندن، و پاریس بنا نهاد. علامه کبیر مجاهد، شیخ محمد مرعی امین انطاکی در علت پذیرش مذهب شیعه، در صفحه یازده کتابش می‌نویسد: اسباب و علت‌هایی که مرابه مذهب اهل بیت‌علیهم السلام کشاند زیاد است که برخی از آنها را ذکر می‌کنم. ۱. فهمیدم که عمل به



مذهب شیعه مجزی و کفایت کننده است و بدون شک سبب برائت ذمه می‌شود. و بسیاری از علمای اهل سنت از سابقین و لاحقین به این مطلب فتوا داده‌اند؛ از جمله آنها، همکار ما شیخ محمود شلتوت ره استاد دانشگاه الزهراء فتوا داد؛ فتوایی که در جهان اسلام منتشر شد. ۲. با دلیلهای قوی و قاطع و حجت‌های حق و ثابت و روشن - چون خورشیدی که در اواسط روز ساطع و درخشنده است و فقط پرتو نور اوست که وجود دارد - حق بودن مذهب اهل بیت علیهم السلام نزد من ثابت شد. و این، تنها مذهبی است که شیعه آن را از اهل بیت و آنها از جدشان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و او از جبرئیل با عظمت گرفته است. ۳. وحی در خانه اهل بیت علیهم السلام بوده و اهل بیت آگاهتر و عارفتر از غیر خودشان به آنچه در خانه هست می‌باشند. ۴. بسیاری از آیات وارده در قرآن مجید، که بر مدعای ما دلالت دارد [۲۹۶]. ۵. بسیاری از احادیث و اخبار رسیده از پیامبر بزرگ صلی الله علیه وآله وسلم که برهان گویا و روشنی بر این مطلب است. و دو فرقه سنی و شیعه در کتابهایشان به بیان آنها پرداخته‌اند... و دلایل بسیاری از کتاب شیعه و حجت‌هم فی التشیع آورده‌ایم، به آنچه در آنجاست مراجعه کن که تو را کفایت می‌کند. نیز به کتاب المراجعات رجوع نما، بخصوص به مراجعه چهارم. آنچه که تو را قانع سازد خواهی یافت، اگر منصف باشی و الا عذر تو جهل توست.

مناظرات بین من و برخی از علمای شیعه

از جمله عواملی که مرا به مذهب شیعه دعوت کرد، مناظره‌های بسیاری بود که بین من و برخی از علمای شیعه انجام گرفت. و در حال مباحثه، نفس خود را مغلوب می‌یافتم؛ ولی آن را بر خود هموار ساخته، دفاعی مغلوبانه می‌کردم. با توجه به اینکه من به حمدالله اطلاع گسترده و علم وافری در مذهب شافعی و غیر آن داشتم، زیرا حدود ۱۴ قرن نزد علمای بزرگ و بزرگانی که بر کرسی استادی الازهر نشسته بودند، شاگردی کردم، در این مباحثات برای من گواهیهای قطعی حاصل شد. چنانکه بیان داشتم. و برآستی مناظره بین ما زمانهای بسیاری به طول انجامید که کمتر از سه سال - تقریباً - نبود و برآستی در نفس من شکی نسبت به مذاهب اربعه پیدا شد به لحاظ اختلافات کثیری که در میان آنها وجود دارد..

دست یافتن به کتاب المراجعات

و سرانجام به کتاب پر ارزشی از پیشوایی عظیم‌الشان دست یافتیم. و آن کتاب مقدس المراجعات

تألیف فقید الامه الاسلامیه آیت الله العظمی، امام اکبر و مجتهد اعظم سماحه السید عبدالحسین شرف الدین الموسوی العاملی - قدس الله روحه الطاهره و أسکنه فسیح جنته مع أجداده الطاهرین - است، کتابش را گرفتم و شروع به بررسی دقیق او نمودم و در مقالاتش با دقت نظر تدبیر کردم. پس، بلاغت آن و سبک عبارات و گوارایی الفاظ و معانی نیکوی آن - که کمتر نویسندگانی مثل آن را داراست - مرا مبهوت ساخت. پس، در این اثر ارزشمند و کتاب بزرگ و آنچه در آن از قضاوتها و نزاعها بین مؤلف و شیخ اکبر الشیخ سلیم البشیری استاد دانشگاه الازهر بود به تفکر پرداختم تا آنجا که قضاوتهای آن را با دلیلهای قاطع و حجت‌های رسا دانستم که زبان خصم را می‌بندد و حجت را بر او تمام می‌کند. و دیدم که مؤلف عظیم‌الشأن، در استدلالهای خود بر خصم، به کتابهای شیعه تکیه نکرده است؛ بلکه بر کتب سنت و جماعت تکیه نموده است. تا در پاسخ بر طرف مقابل رساتر باشد. به همین لحاظ، آنچه بر قلم شریفش جاری شده بود بیش از پیش مرا متعجب می‌ساخت. و شبی بر من نگذشت جز این که کاملاً به حق و صواب بودن شیعه قانع شده بودم و این که اینها بر مذهب حق و ثابت از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و از اهل بیت طاهرین علیهم السلام هستند و حتی برای من کمترین شبهه‌ای باقی نماند. و اعتقاد پیدا کردم به این که شیعه، آن گونه نیست که مخالفین عنوان می‌کنند. از طعن‌ها و بدنامی‌ها و گفته‌های باطلی که مطرح می‌کنند عرضه کردن مراجعات به برادر دانشمند سپس در صبح آن شب، کتاب شریف را به برادر مهربانم، دانشمند علامه و تنها حامی ام شیخ احمد امین انطاکی - حفظه الله - عرضه داشتیم. به من گفت: این چیست؟ گفتیم: کتابی است درباره تشیع از نویسندگان شیعه. سه مرتبه گفت: آن را از من دور کن؛ آن را از من دور کن؛ آن را از من دور کن؛ آن از کتب ضلال و گمراهی است و نیازی به آن ندارم. من از شیعه و آنچه به آن اعتقاد دارند، متنفرم. گفتیم: کتاب را بگیر و بخوان ولی به آن عمل نکن؛ قرائت و مطالعه آن که به تو ضرری نمی‌رساند. کتاب را گرفت و با دقت و کوشش آن را مطالعه و بررسی کرد و آنچه برای من از حقانیت شیعه حاصل شده بود، برای او حاصل شد و گفت: برستی شیعه بر حق و به راه صواب است و غیر اینها خطا کارند. من و برادرم مذهب شافعی را ترک گفتیم و بر مذهب شیعه جعفری امامی گردن نهادیم. و به سبب تمسک به مذهب جعفری که همان مذهب اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است، آرامش خاطر پیدا کردم و دانستم که با پیوستن به مذهب عترت رسول صلی الله علیه و آله وسلم به نهایت مطلوب دست یافته‌ام. بر همین اساس، اعتقاد یقینی یافتیم که در حقیقت، از عذاب الهی نجات یافته‌ام. و در مرتبه دوم خدای

متعال رابه جهت نجات تمام خانوادهام وبسیاری از نزدیکان و دوستانم و..سپاس می گویم. واین، فضل ونعمتی از جانب خدای متعال است که قدر و ارزش آن جز برای خدا معلوم نیست. وحديثی که شیعه و سنی برآن اتفاق دارند، گفته رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم که فرمود: مثل أهل بيتی کسفینه نوح من رکبهانجی ومن تخلف عنها غرق و هلك ؛ مثل اهل بیت من، همچون کشتی نوح است؛ کسی که برآن سوارشد نجات یافت وکسی که آن را ترک کرد، غرق شده و هلاک گشت.از خدای جل و علا درخواست می کنم که برای خشنودی اش ما را به ولایت و حب اینها موفق گرداند. براستی خدا گرامی ترین مسؤول و صاحب اجابت است.

اولین واضح اسم شیعه

اول کسی که اسم شیعه را برای پیروان علی علیه السلام قرار داد، رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بود. او سنگ اساسی را نهاد واولین بذر را کاشت. وامیرالمؤمنین، علی علیه السلام به اثبات رساننده شیعه است وشیعیان درآن وقت، به شیعه علی بن ابی طالب علیه السلام معروف شدند [۲۹۷]. ابن خلدون در مقدمه اش می گوید: بدان که شیعه در لغت به معنای رفیق و پیرو است و در عرف فقها و متکلمین از گذشتگان وبعد آنها بر پیروان علی و فرزندان آن حضرت علیهم السلام اطلاق می شود.. واحادیثی که براین مطلب دلالت دارند از طریق بزرگان علمای سنت و جماعت، چه برسد از طرق شیعه، نزدیک به حدّ تواتر - بلکه متواتر وارد شده است. وما برای روشن شدن حجت و تمام شدن استدلال به نقل برخی از آنها از طرق اهل سنت می پردازیم. ابن حجر، در صواعق محرقة از ابن عباس روایت کرد که گفت: وقتی آیه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ.. [۲۹۸]. نازل شد، رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام فرمود: اینان بهترین خلق تو و شیعیان تو هستند. تو و شیعیانت روز قیامت، در حالی که شما از خدا خشنود هستید و خدا از شما خشنود، می آید و دشمنانت بسیار عصبانی بوده و از جهت سختی، سر به هوا و چشم بسته می آیند. امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: دشمنان من کیانند؟ فرمود: کسی که از تو بیزاری جوید و تو را لعن نماید.. [۲۹۹]. حموینی شافعی در فرائد السمطين به سندش از جابر روایت کرده که گفت: ما در محضر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بودیم که علی علیه السلام وارد شد. پس، رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: برادرم به نزد شما آمد. سپس فرمود: به خدایی که جانم در دست قدرت اوست، این مرد و شیعیانش در روز قیامت از سعادت مندان هستند.. [۳۰۰]. خوارزمی در مناقبش از منصور دوانیقی

طی حدیثی طولانی روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: براستی علی و شیعیانش فردای قیامت با ورود به بهشت، به مطلوب رسیده و از سعادت‌مندان هستند [۳۰۱]. نیز وی در مناقبش اینگونه روایت کرده است:.. در فتح خیبر، وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برگشت، حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اگر نبود به این که گروهی از امت من در باره تو بگویند آنچه نصارا درباره عیسی گفتند، راجع به عظمت تو مطلبی می‌گفتم که برهیچ جماعتی نمی‌گذشتی جز این که خاک زیر قدمهای تو را برمی‌گرفتند، و از زیادی آب وضو تو طلب شفا می‌کردند. لیکن همین قدر کافی است که تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی علیه السلام باشی. و من از تو باشم و تو از من ارث ببری و من از تو ارث ببرم؛ جز این که پیامبری بعد از من نیست و تو ذمه مرا بری کرده و بدهی مرا می‌پردازی و بر سنت من مقاتله می‌کنی. و تو در آخرت نزدیکترین مردم نسبت به من هستی و تو اول کسی هستی که در کنار حوض بر من وارد می‌شوی و اول کسی از امت من هستی که داخل بهشت می‌شود. و براستی شیعیان تو بر منبرهایی از نور هستند و حق در زبان و قلب و بین دو چشم توست.. [۳۰۲]. ابن عباس نقل کرده که: براستی جبرئیل خبر آورد که علی و شیعیانش با شتاب تمام همراه با محمد صلی الله علیه وآله وسلم به سوی بهشت می‌روند. [۳۰۳]. ابن مغزالی شافعی در مناقبش به اسناد از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که فرمود: هفتاد هزار از امتم بدون حساب وارد بهشت می‌شوند. سپس متوجه علی علیه السلام شده و فرمود: اینها شیعیان تو هستند و تو امام اینها هستی. [۳۰۴]. ابن مغزالی مالکی در مناقبش از ابن عباس روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از قول خدای متعال: السابقون السابقون اولئک المقربون الایة سؤال کردم: فرمود: جبرئیل به من گفت: منظور علی علیه السلام و شیعیانش هستند. اینها سبقت گیرندگان به بهشت می‌باشند. نزدیک به خداوند هستند. و این به جهت کرامت و لطف خدا درباره آنهاست. [۳۰۵]. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام فرمود: چهار نفری که پیش از دیگران وارد بهشت می‌شوند، من و تو و حسن و حسین علیهم السلام هستیم. و فرزندان ما پس از ما، و زنان ما بدنبال فرزندان ما، و شیعیان ما از چپ و راست وارد بهشت می‌شوند. [۳۰۶]. احادیث در مدح شیعه علی علیه السلام بسیار است و احادیث نبوی که افاضل از علمای سنت و جماعت در تألیفات و مسانید و صحاح خودشان، در مدح شیعه علی و اهل بیت او علیهم السلام آورده‌اند، فوق حدّ احصا و شمردن است.. این مطلب را با این سخن به پایان می‌بریم که شیعه فرقه و جماعتی مؤمن هستند که به

تمام آنچه بر رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است، اعتقاد دارند و در تمام ادعاهایشان صاحب حق هستند؛ لکن اهل فساد عیوبی رابه آنها نسبت دادند در حالی که از این عیوب دورند؛ به مانند دور بودن گرگ یوسف از یوسف. به کتابها و آثار آنها مراجعه کن تا به درستی گفتار ما پی ببری..

کتاب آن گاه.. هدایت شدم

این کتاب تألیف دکتر سید محمد تیجانی سماوی است که سالهای متمادی بر مذهب مالک بن انس و از اهل سنت و جماعت بود. آن چنان که خود نگاشته است، پس از تحقیق و بررسی در مذاهب خداوند او را به صراط مستقیم هدایت کرده و موفق شد وارد فرقه ناجیه مذهب شیعه شود. در این جا به برخی از آنچه درباره زندگی و چگونه شیعه شدنش نگاشته است، می پردازیم.

آغاز تحول

تردید در ادامه تحقیق

سه ماه حتی در موقع خوابیدن متحیر و سراسیمه بودم، اندیشه های گوناگون مرا بدین سوی آن سوی می کشید و در دریای اوهام و پندارها غوطه ورم می ساخت، و بر خود می هراسیدم از برخی اصحاب که درباره تاریخشان به تحقیق می پرداختم و تناقضهای شگفت انگیزی در رفتار و اعمالشان می یافتم زیرا در طول زندگیم چنین پرورش یافته بودم که باید اولیای خدا و بندگان شایسته اش را احترام و تقدیس نمایم و گرنه هر که در باره آنها سخن بدی بگوید یا اسائه ادبی بنماید، اذیت و آزار خواهد دید هر چند آنها مرده باشند! و در گذشته، در کتاب حیاة الحیوان الکبری نوشته دمیری خوانده بودم که: شخصی عمر بن خطاب را دشنام می داد، دوستانش در کاروان او را هشدار می دادند و نهی می کردند. هنگامی که رفت ادرار کند، یک مار سیاه او را نیش زد و در جا مرد، برای او قبری کردند که خاکش کنند، دیدند در قبر، مار سیاه بزرگی هست، قبر دیگری کردند و همچنین هر چه قبر می کردند، مار سیاه را می دیدند، یکی از عارفان به آنها گفت: هر جا که می خواهید او را دفن کنید، پس اگر تمام زمین را برای او حفر کنید، همین مار سیاه موجود است زیرا کسی که حضرت عمر را دشنام می داده، خداوند می خواهد در دنیا قبل از آخرت او را عذاب نماید [۳۰۷]. و بدینسان خود را هراسناک و سرگردان می یافتم که در این بحث سهمگین وارد شده ام بویژه آنکه در مدرسه زیتونه آموخته بودم که بتحقیق، برترین خلفا ابوبکر صدیق و

پس از او عمر بن خطاب فاروق است که خداوند بواسطه او بین حق و باطل جدا می‌سازد. و پس از او عثمان بن عفان ذوالنورین است که فرشتگان الهی از او خجالت می‌کشیدند، آنگاه نوبت به علی می‌رسد که دروازه شهر علم است و پس از او شش نفر دیگر از عشره مبشره هستند که پیامبر آنها را به بهشت بشارت داده و عبارتند از: طلحه، زبیر، سعد، سعید، عبدالرحمن و ابو عبیده، و پس از اینها نوبت به سایر اصحاب می‌رسد، و غالباً به ما یاد می‌دادند که با این آیه شریفه استدلال کنیم که می‌فرماید: بین هیچ یک از رسولانش، فرق نمی‌گذاریم و به همه اصحاب با یک دید بنگریم و کوچکترین خدش‌های را در مورد هیچ یک روانداریم. و از این روی برخورد ترسیدم و بسیار استغفار کردم و چندین بار تصمیم گرفتم، از بررسی درماند این امور خودداری ورزم چرا که مرا نسبت به اصحاب رسول خدا بدبین می‌کند و در نتیجه در دینم تردید پیدا می‌کنم ولی در طول آن مدت و در خلال بحث با بعضی از علما، تناقضهائی یافتیم که عقل آنها را نمی‌پذیرد و آنها شروع کردند هشدار دادن به من که اگر بحث خود را در احوال اصحاب ادامه دهم حتماً خداوند نعمتش را از من سلب کرده، هلاکم می‌سازد! و چون دشمنی آنان زیادتر شد و هر چه را گفتم تکذیب می‌کردند، کنجکاویم در رسیدن به حقیقت مرا واداشت که دگر بار، خود را وارد میدان بحث سازم، خصوصاً که در درونم نیروئی یافتیم که مرابه شدت، به این وادی سوق می‌داد.

گفتگو با یکی از علما

به یکی از علمایمان گفتم: اگر معاویه بی‌گناهان را می‌کشت و نوامیس و اعراض مردم را هتک می‌کرد و با این حال درباره او قضاوت می‌کنید که اجتهاد کرد و به اشتباه رفت و لذا یک پاداش بیشتر ندارد! و اگر یزید، فرزندان رسول خدا را کشت و اهل مدینه را قتل و عام کرد و معذک، حکم به اجتهادش می‌کنید و اینکه در اجتهادش ره اشتباه را پیموده و لذا او را نیز یک پاداش است، پس چرا من اجتهاد نکنم در بحث و بررسی و اینکه نسبت به برخی از اصحاب، تردید و دو دل باشم و بعضی را رسوا و مفتضح سازم و این بی‌گمان مقایسه نمی‌شود با کشتاری که معاویه و فرزندش یزید در مورد عترت پاک پیامبر روا داشتند، پس اگر به حق رسیدم دو اجر دارم و اگر اشتباه کردم تنها یک اجر دارم، در صورتی که اگر بر برخی از اصحاب خورده بگیرم، انگیزه‌ام دشنام و ناسزا و لعن نیست بلکه می‌خواهم به حقیقت دست یابم و گروه نجات یافته را از گروه‌های گمراه جدا و مشخص سازم و این وظیفه من و وظیفه هر فرد مسلمان است و خدا گواه است بر آنچه پنهان است و خود عالم و آگاه است به آنچه در درون سینه‌ها می‌باشد. آن مرد عالم پاسخ

داد: - فرزندانم! باب اجتهاد، مدت‌ها است بسته شده! گفتم: کی آن را بسته است؟ گفت: ائمه چهارده‌گانه. با خوشحالی گفتم: خدا را شکر، آن کس که آن را بسته است نه خداوند است و نه رسولش و نه خلفای راشدین که مأمور به پیروی از آنهائیم، پس هیچ‌گناهی بر من نیست اگر اجتهاد کنم همانطور که آنها اجتهاد کردند. گفت: تو نمی‌توانی اجتهاد کنی مگر اینکه هفده علم را بیاموزی، از جمله علم تفسیر، لغت، نحو، صرف، بلاغت، حدیث، تاریخ و و. سخنش را قطع کرده گفتم: من اجتهاد نمی‌کنم که احکام قرآن و سنت را برای مردم بیان کنم یا اینکه خود صاحب یک مذهب در اسلام باشم، نه خیر! بلکه برای این منظور اجتهاد می‌کنم که بدانم چه کسی بر حق و چه کسی بر باطل است و برای شناخت اینکه حق با امام علی یا مثلاً با معاویه بود و این مقدار از آگاهی، هیچ وقت نیاز به فراگیری هفده علم ندارد و همینقدر کافی است که زندگی هر دوی آنها و رفتارشان را بررسی کنم تا به حقیقت دست یابم. گفت: چه ارزشی برای تو دارد اگر آن را فهمیدی، آنها امتی بودند که گذشتند و خود مسئول کارهایشان هستند و شما هم مسئول کارهای خود هستید و هرگز از آنچه آنها می‌کردند سؤال نمی‌شوید. گفتم: در این آیه کلمه لا تسألون ابا فتح تاء یا با ضم آن می‌خوانید؟ گفت: تسألون، با ضم تاء. گفتم: خدا را شکر، اگر با فتح تاء بود، بحث را خاتمه می‌دادم ولی حال که با ضمّه است، معنایش این است که خداوند ما را باز خواست نمی‌کند از آنچه آنها مرتکب شدند، و این مانند سخن الهی است که می‌فرماید: هر کس خود گرفتار کار خودش است و می‌فرماید: نیست برای انسان مگر آنچه خود تلاش کند. و همانا قرآن به ما اکیداً سفارش کرده است که از اخبار امت‌های گذشته با خبر شویم و از آنها عبرت بگیریم، و اینکه خداوند داستانهای فرعون، هامان، نمرود، قارون و دیگر امت‌های پیامبران گذشته را برای ما حکایت کرده، قطعاً برای سرگرمی نبوده است. بلکه برای این بوده که حق را از باطل به ما بشناساند، و اما اینکه گفتم، این بحث چه اهمیتی برای من دارد؟ این بحث اهمیتی زیادی برای من دارد: اولاً برای اینکه ولی خدا را بشناسم و پیروی از او کنم و دشمن خدا را بشناسم و با او دشمنی نمایم و این چیزی است که قرآن از من خواسته بلکه بر من واجب کرده است. ثانیاً برای من مهم است که بدانم خدا را چگونه عبادت کنم و با فریضه‌ها و واجبات، به او تقرب جویم و آن هم بگونه‌ای که خداوند واجب کرده است نه آنگونه که مالک و ابوحنیفه و دیگر مجتهدان می‌خواهند زیرا مالک را دیدم که معتقد به مکروه بودن بسم الله در نماز است در حالی که ابوحنیفه آن را واجب می‌داند و دیگری نماز را بدون آن باطل می‌داند و چون نماز ستون دین است و اگر پذیرفته شد، دیگر اعمال پذیرفته می‌شود و اگر ردّ شد، سایر اعمال ردّ می‌شود،

از این روی نمی‌خواهم که نمازم باطل باشد، و همچنین شیعیان معتقد به مسح پاها در وضو هستند در حالی که اهل سنت معتقد به شستن آنها می‌باشند و این در صورتی است که در قرآن می‌خوانیم: سرها و پاهایتان را مسح کنید و این آیه صراحت در مسح پا دارد، پس چگونه می‌خواهی - ای آقای من - که مسلمان خردمندی این قول را بپذیرد و قول دیگری را ردّ کند، بدون اینکه با بحث و استدلال همراه باشد. گفت: می‌توانی از هر مذهبی، آنچه را خوش می‌آید بگیری زیرا همه اینها مذهبهای اسلامی هستند و همه استمداد از رسول خدا در رسیدن به احکام - می‌کنند. گفتم: می‌ترسم از جمله کسانی باشم که خداوند در باره‌شان می‌فرماید: افرایت من اتّخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة و من یهدیه من بعد الله افلا تذکرون . [۳۰۸] . - آیا ندیدی کسی را که خدای خود را، هوی و هوس خویش قرار داده و خدایش وی را از روی علم به گمراهی کشیده و برگوش و قلبش مهر نهاده و بر دیده‌اش پرده افکنده است؟ و بجز خداوند چه کسی او را هدایت و راهنمایی می‌کند؟ پس چراپند و عبرت نمی‌گیرید؟ آقای من! من عقیده ندارم که تمام مذاهب بر حق‌اند در حالی که یکی از آنها چیزی را حلال و دیگری همان را حرام می‌داند، پس ممکن نیست چیزی در آن واحد، هم حلال باشد و هم حرام و پیامبر در احکامش مناقشه‌ای نیست زیرا وحی از قرآن است. و لوکان من عند غیر الله لوجدوا فیہ اختلافاً کثیراً . [۳۰۹] . - و اگر از سوی غیر خدا بود پس در او اختلافهای زیادی می‌دیدند. و از اینکه اختلافهای بسیاری در مذاهب چهار گانه وجود دارد، پس قطعاً از سوی خداوند نیست و از سوی پیامبرش هم نیست چرا که پیامبر مخالف قرآن سخن نمی‌گوید. هنگامی که آن شیخ دانشمند، سخن مرا منطقی و پذیرفته دید، گفت: ترامحض رضای خدانصیحت می‌کنم، اگر در هرچه تردید داشته باشی، در خلفای راشدین تردید نداشته باش زیرا آنها ستونهای چهارگانه اسلام‌اند و اگر هر کدام سقوط کند، ساختمان ویران می‌گردد. گفتم: استغفار کن سرور من! پس پیامبر کجا است، اگر اینان استوانه‌های اسلام‌اند؟ پاسخ داد: رسول خدا، همان ساختمان است، او کلّ اسلام است. از این تحلیل تبسمی کردم و گفتم: یک بار دیگر، از خدا طلب آمرزش کن آقای من! تو - ناخودآگاه - می‌گوئی که پیامبر نمی‌تواند پابرجا باشد تا این چهار نفر نباشند! در حالیکه خداوند می‌فرماید: هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیداً . [۳۱۰] . - اوست خدائی که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا دین او را بر تمام ادیان برتری بخشد، و شهادت خداوند به تنهایی کافی است. و هنگامی که محمّد را برای رسالت و پیامبری فرستاد، هیچ یک از این چهارتن و کسانی دیگر را با او شریک



قرار نداد. در این باره خود می‌فرماید: کما ارسلنا فيكم رسولا منكم يتلوا عليكم آياتنا و يذكركم و يعلمكم الكتاب و الحکمه و يعلمکم مالهم تکنونوا تعلمون . [۳۱۱] . - چنانکه برای شما پیامبری از خودتان فرستادیم که آیه‌های ما را بر شما می‌خواند و تربیتتان می‌کند و کتاب و حکمت را به شما می‌آموزد و آنچه نمی‌دانسته‌اید به شما تعلیم می‌دهد. گفت: این چیزی است که ما از امامان و علمایمان آموخته‌ایم و هرگز در دوران خودمان مانند شماها با علما بحث و گفتگو نمی‌کردیم، شما نسل جدید در هرچیز شک و تردید می‌کنید و حتی در دین نیز شک می‌کنید و این از نشانه‌های آخرالزمان است که پیامبر ص فرمود: قیامت بر پا نمی‌شود مگر بربدسگالان و تبه‌کاران! گفتیم: آقای من! برای چیست این همه گزافه گوئی؟ به خدا پناه می‌برم که در دین تردید داشته باشم یا تشکیک کنم، من که به خدای لاشریک له و فرشتگانش و کتابهایش و پیامبرانش ایمان دارم و به سرورمان حضرت محمد، بنده و فرستاده خداوند که افضل از تمام انبیاء و مرسلین و خاتم آنها است ایمان دارم و همانا من از مسلمانانم، پس چرا مرا تهمت می‌زنید؟ گفت: بیش از این ترا متهم می‌سازم زیرا تو درباره سرورمان ابوبکر و سرورمان عمر نیز تردید داری درحالی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرماید: اگر ایمان امّتم را با ایمان ابوبکر دردو کفه ترازو قرار دهند، ایمان ابوبکر سنگین‌تر می‌شود! و درحقّ عمر گفته است: امّتم را بر من عرضه داشتند، دیدم پیراهنی در بردارند که تا سینه نمی‌رسد و عمر را بر من عرضه نمودند، دیدم پیراهنش بر زمین کشیده میشود! گفتند: تأویل این سخن چیست ای رسول خدا؟ فرمود: دین! و تو امروز در قرن چهاردهم می‌آئی و در عدالت اصحاب بویژه ابوبکر و عمر، ایجاد شک و تردید می‌کنی؟ آیا نمی‌دانی که اهل عراق، اهل کفر و نفاق اند؟ خدایا! من چه بگویم به این بظاهر عالمی که غرور، او را وادار به گناه ساخته است و بجای بحث آرام، به سوی فتنه و آشوب میل کرده و در مقابل مردمی که به او ارادت دارند، شروع به تهمت زدن و افترا و شایعه پراکنی نموده است که آنها هم از شدت خشم و عصبانیت، دیدگان‌شان قرمز و اخم‌هایشان درهم کشیده شد و در چهره‌هایشان شرّ و کینه نمایان گشت. به سرعت به منزل رفتیم و کتاب الموطّأ امام مالک و کتاب صحیح بخاری را با خود برداشته و به سوی او شتافتیم و گفتیم: آقای من! آنچه مرا به شک و تردید در باره ابوبکر واداشت، شخص پیامبر اسلام بود و درحالی که کتاب الموطّأ را می‌گشودم، روبرویش گذاشتم که در آن مالک روایت کرده بود که پیامبر ص به شهادی احد فرمود: بر ایمان اینان گواهی می‌دهم ابوبکر صدیق عرض کرد: ای رسول خدامگر ما برادران آنان نیستیم؟ مگر ما مانند آنها اسلام نیاوردیم و جهاد نکردیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آری! ولی

نمی‌دانم پس از من چه بدعتها در دین می‌گذارید؟ پس ابوبکر گریست و باز هم گریست و گفت: ما پس از تو خواهیم بود [۳۱۲]. و آنگاه صحیح بخاری را گشودم که در آن آمده بود: عمر بن خطاب بر حفصه وارد شد که اسماء بنت عمیس نزد او بود، وقتی اسماء را دید گفت: این کیست؟ حفصه گفت: اسماء بنت عمیس. عمر گفت: این همان زن حبشی، زن دریائی است! اسماء گفت: آری! عمر گفت: در هجرت، بر شما سبقت جستیم، پس ما به رسول خدا از شما سزاوارتریم. اسماء خشمگین شده گفت: نه به خدا قسم، شما همراه پیامبر بودید و او گرسنه‌هایتان را اطعام و ناداناتان را پند می‌داد و ما در خانه‌ای در سرزمین دشمنان در حبشه بودیم ولی قلوبمان با خدا و پیامبرش بود، بخدا قسم هرگز غذائی را نخوردم و آبی را نیاشامیدم مگر اینکه پیامبر خدا ص را یاد می‌کردم یا اینکه همواره مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتم و با ترس و وحشت می‌زیستم. و من این سخنان را برای پیامبر نقل خواهم کرد بدون اینکه کم و زیاد کنم و از او خواهم پرسید و هنگامی که نزد پیامبر ص آمد عرض کرد: ای رسول خدا! عمر چنین و چنان گفت. حضرت فرمود: چه پاسخش دادی؟ عرض کرد: چنین و چنان گفتم. حضرت فرمود: اوبه من سزاوارتر از شما نیست و همانا او و اصحابش یک هجرت بیشتر نداشتند ولی شما اهل کشتی دوهجرت داشتید. اسماء گوید: ابوموسی و اصحاب کشتی را دیدم که همواره می‌آمدند و درباره این حدیث از من می‌پرسیدند و هیچ چیز در دنیا برای آنان جالب‌تر و ارزشمندتر از این سخن پیامبر ص در حق آنها نبود. [۳۱۳]. پس از اینکه آن شیخ عالم و دیگر حاضران، احادیث را خواندند، چهره‌هاشان تغییر کرد و شروع کردند به یکدیگر نگرستن و منتظر آن عالم شدند که خود او سخت شگفت زده شده بود و چاره‌ای نداشت جز اینکه ابروهایش را به علامت تعجب بالا برده و گفت: پروردگارا، بر علمم بیفزای. سپس گفتم: حال اگر شخص پیامبر ص نخستین کسی باشد که در باره ابوبکر تردید دارد و به نفع او گواهی ندهد زیرا نداند که پس از او چه کار خواهند کرد، و اگر رسول خدا ص اقرار به برتری عمر بن خطاب نسبت به اسماء بنت عمیس ننماید بلکه اسماء را بر او برتری بخشد، پس من حق دارم شک کنم و هیچ کس را برتری ندهم تا آنکه حق را جستجو کرده و آن را بیابم، و معلوم است که این دو حدیث، تمام احادیثی را که در باره ابوبکر و عمر وارد شده، باطل می‌سازند زیرا این حدیثها نزدیکتر به واقعیت و حقیقت است تا آن احادیث فضیلت که ادعا می‌شود. حاضرین گفتند: چطور؟ پاسخ دادم: زیرا پیامبر ص شهادت در باره ابوبکر نداد و فرمود: نمیدانم پس از من چه کارهائی می‌کنید! و این کاملاً منطقی است و قرآن و تاریخ نیز گواهی داده است که پس از او، تغییر و تبدیل کردند احکامش را و از این روی بود که ابوبکر گریه کرد

زیرا سخن پیامبر را تبدیل نموده و حضرت زهرا دختر پیامبر را به خشم آورد و اینقدر در دین بدعت نهاد تا آنجا که قبل از وفاتش پشیمان شد و آرزو میکرد ای کاش انسان نمی بود. و اما آن حدیث که می گوید: اگر ایمان امّتم را با ایمان ابوبکر در ترازو قرار دهند، ایمان ابوبکر سنگین تر می شود، بدون شک باطل و غیر معقول است و هرگز ممکن نیست کسی که چهل سال از عمرش را در شرک و بت پرستی گذرانده، ایمانش سنگین تر باشد از تمام امّت محمد صلی الله علیه و آله وسلم با اینکه در میان آنها اولیای شایسته خدا و شهیدان و امامانی که تمام عمرشان را در جهاد و پیکار در راه خدا صرف کرده اند، وجود دارد، از آن گذشته ابوبکر کجا و این حدیث کجا؟ اگر واقعاً این حدیث درست بود هرگز در واپسین روزهای زندگیش آرزوی بشر نبودن نمی کرد. و اگر ایمانش برتر از ایمان امّت بود، هرگز فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و سرور زنان جهان، بر او خشمگین نمی شد و پس از هر نمازش علیه او دعا نمی کرد. آن عالم هیچ پاسخی نمی داد ولی برخی از حاضرین گفتند: بخدا این آدم، ما را هم به تردید انداخت. آنجا بود که آن عالم لب به سخن گشوده، رو به من کرد و گفت: همین را می خواستی؟ همه اینها را در دینشان به شک و تردید انداختی! ولی ناگهان یکی از خود آنان به او پاسخ داد: حق با او است، ما در طول زندگیمان یک کتاب را به طور کامل نخوانده ایم و کورکورانه شما را پیروی کرده و از شما تبعیت نمودیم و اکنون بر ما روشن شد که آنچه این حاجی می گوید، درست است، پس بر ما لازم شد که بخوانیم و بحث کنیم!! و برخی دیگر از حاضرین نیز با او همصدا شدند و این یک پیروزی برای حق و حقیقت بود، و این پیروزی با زور سر نیزه بدست نیامده بلکه با چیره شدن عقل و دلیل و برهان بدست آمده بود. و شما هم برهان و دلیل خود را بیاورید، اگر راست می گوئید. همین انگیزه شد و مراتشویق کرد که وارد چنین بحثهائی شوم و به نام خدا ورسولش در رابرویی خود بگشایم به امید اینکه خداوند مرا توفیق دهد و راهنمائی ام نماید چرا که او خود وعده هدایت به کسانی داده است که در جستجوی حقّ اند و او هرگز وعده اش را تخلف نمی کند. بحث و بررسی ام بادقّت فراوان سه سال تمام بطول انجامید زیرا هر چه می خواندم دوباره آن را تکرار می کردم و گاهی ناچار می شدم، از اول صفحه تا آخرش را مطالعه نمایم. کتاب مراجعات امام شرف الدین را خواندم و چندین بار مراجعه کردم و به حقّ، این کتاب افقهای تازه ای را جلوی رویم باز کرد که سبب هدایت شد و قلبم را برای محبّت و مودّت اهل بیت گشود. کتاب الغدیر نوشته شیخ امینی را مطالعه کردم و سه بار آن را تکرار نمودم زیرا در آن حقایق روشن و آشکار و محکمی می دیدم. و کتاب فدک فی التاریخ تألیف سید محمد باقر صدر و کتاب

سقیفه نوشته شیخ محمد رضا مظفر را خواندم و از این دو نیز به اسراری پوشیده آگاه شدم، و کتاب نص و اجتهاد را خواندم که از آن، بر یقینم افزوده شد. سپس کتاب ابوهریره نوشته شرف الدین و شیخ المضیره نوشته شیخ محمود ابوریّه مصری خواندم و فهمیدم به اینکه اصحابی که پس از رسول خدا ص در دین تغییر دادند بردو قسم‌اند: یک گروه احکام رابا زور و قدرت و فرمانروائی تغییر داد و گروه دوم با وضع و جعل احادیث دروغ و نسبت دادن آنها به رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم. آنگاه کتاب الامام الصادق و المذاهب الاربعه تألیف اسد حیدر را مطالعه کردم و فرق بین علم موهب و علم اکتسابی را دانستم و همچنین فرق بین حکمت الهی که به هر که می‌خواهد عطا می‌کند و بین ادعای علم و دانش و اجتهاد به رأی که ائمت را از روح اسلام دور ساخته، فراگرفتم. سپس کتابهای دیگری از آقایان: سید جعفر مرتضی عاملی، سید مرتضی عسگری، خوئی، طباطبائی، شیخ محمد امین زین الدین، فیروز آبادی، ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه‌اش و کتاب الفتنة الكبرى طه حسین را مطالعه کردم. و از کتابهای تاریخ: تاریخ طبری، تاریخ ابن اثیر، تاریخ مسعودی و تاریخ یعقوبی و کتابهای دیگری را خواندم و قانع شدم که شیعه امامیه بر حق‌اند، پس شیعه شدم و با لطف الهی، در کشتی اهل بیت سوار شدم و به ریسمان ولایتشان چنگ زدم زیرا با عنایت حضرت حق، بجای بعضی از اصحاب که ارتداد و به قهقرا بازگشتنشان برایم ثابت شده بود، و جز عده کمی از آنان، دیگران نجات نیافته بودند، اکنون به ائمه اهل بیت پیامبر که خداوند آنان را از هر رجس و ناپاکی بدور کرده و پاکشان نموده است و محبت و ولایتشان را بر تمام مردم، فرض و واجب دانسته، رسیده بودم و به آنان پیوسته بودم. و شیعه آنطور که برخی از علمای مادعا می‌کنند، فارسیان و مجوسیانی نیستند که عمر مجد و عزت و عظمتشان رادر جنگ قادسیه شکست و از این روی آنان رادشمن داشته و کینه‌شان رابه دل می‌گیرند. و این نادانان و جاهلان را پاسخ دادم که تشیع و پیروی از اهل بیت پیامبر، مخصوص فارس و ایرانیان نیست بلکه شیعیان در عراق، حجاز، سوریه و لبنان نیز وجود دارند و همه اینها عرب‌اند و همچنین شیعیان در پاکستان، هند، آفریقا و آمریکا هستند و همه اینها نه عرب‌اند و نه فارس. و اگر شیعه را منحصر در ایرانیان بدانیم، حجت علیه ما قاطع‌تر می‌شود زیرا درمی‌یابیم که ایرانیان معتقد به ائمه دوازده گانه‌اند در حالی که این امامان همه از عرب و از قریش و بنی‌هاشم، خاندان پیامبر هستند، پس اگر ایرانیان متعصب و ناسیونالیست بودند اعراب را دشمن می‌داشتند - همانگونه که بعضی ادعای کنند - و بی‌گمان سلمان فارسی را امام خود قرار می‌دادند چرا که او ایرانی است و یکی از بزرگان اصحاب نیز می‌باشد که شیعه و سنی به قدر

و منزلتش اقرار و اعتراف دارند. ولی از آن سوی می بینیم که اهل سنت، در امامت خود، پیروی از ایرانیان کرده اند چرا که بیشتر امامانشان از فارس است مانند ابوحنیفه، امام نسائی، ترمذی، بخاری، مسلم، ابن ماجه، رازی، امام غزالی، ابن سینا، فارابی و بسیاری دیگر که اکنون جای بحث آن نیست، پس اگر شیعیان از فارس بوده و عمر بن خطاب را رد می کنند که مجد و عظمتشان را درهم شکسته است، چگونه تفسیر می کنیم مخالفت شیعیان عرب و غیرایرانی را با او، لذا این ادعا، مستند به هیچ دلیل درستی نیست، بلکه اینان که با عمر مخالفت می کنند به این دلیل است که او نقش مهمی را در دور کردن امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی طالب از خلافت، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازی کرد که در نتیجه چه فتنه ها و مصیبتها و محنت ها برای امت باریده و کافی است که پرده از دیدگان هر پژوهنده آزاده ای بالا رود تا حقیقت برای او روشن شده و آنگاه، بی آنکه هیچ دشمنی از پیش داشته، با او مخالف گردد. ولی شیعیان ثابت قدم مانده، صبر کردند و استقامت ورزیدند و به حق دست یازیدند و تا امروز تاوان این صبر و استقامت را پرداخته و در برابر سرزنشهای هیچ سرزنش کننده ای، ترس و وا همه به خود راه نمی دهند، و من قاطعانه می گویم اگر هر یک از علمای ما با علمای آنها بنشینند و بحث و مجادله کند، از بحث خارج نمی شود مگر اینکه به همان هدایتی که آنها از آن برخوردارند، بهره مند خواهد شد. آری! من راه بهتر را یافته بودم و خدای را سپاس می گویم که به این راه، مرا رهنمون ساخت و بی گمان اگر هدایت الهی نبود، هرگز در این مسیر هدایت نمی افتادم خدای را حمد و سپاس بی پایان که مرا بر گروه نجات یافته، راهنمائی کرد، همان گروه فرقه ناجیه که با شوق و شغف در جستجویش بودم و اکنون هیچ شک و دودلی برایم باقی نمانده که تمسک به علی و اهل بیت، دست زدن به عروه الوثقی و ریسمان محکم الهی است که هرگز گسسته نمی شود و روایت های نبوی بسیاری بر این دلالت دارد که مورد اجماع و اتفاق نظر مسلمانان است، و اصلاً عقل به تنهایی کفایت می کند برای کسی که واقعاً به حق و حقیقت گوش فرا داده و در پی رسیدن به آن است، زیرا علی علیه السلام داناتر و شجاع تر از همه اصحاب - به اجماع امت - بود، و همین ویژگی به تنهایی کافی است که دلالت بر شایستگی و احقیقت آن حضرت - نه دیگران - برای خلافت داشته باشد. خداوند می فرماید: و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکاً، قالوا انی یکون له الملك علينا و نحن احق بالملك منه ولم یؤت سعةً من المال، قال ان الله اصطفاه علیکم وزاده بسطةً فی العلم و الجسم، والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم. [۳۱۴]. - و پیامبرشان به آنها گفت: همانا خداوند طالوت را به پادشاهی برای شما فرستاده

است، گفتند: او از کجابر پادشاهی کند که ما شایسته‌تریم از او و او را چندان پولی نیست. گفت: خداوند او را بر شما برگزیده و به او دانش بیشتر و نیروی جسمی افزون‌تر بخشیده و خداوند ملک خویش را به هر که بخواهد می‌دهد و الله وسعت بخش و دانا است. رسول خدا فرمود: علی از من است و من از اویم و او ولی هر مؤمنی پس از من است. [۳۱۵]. و امام زمخشری در چکامه و خود چنین می‌سراید: شک و اختلاف بسیار شد، و هر کس ادعا می‌کند که خود بر صراط مستقیم استوار است، پس من به لا اله الا الله دست یازیدم و محبت و علاقه‌ام به احمد صلی الله علیه و آله وسلم و علی علیه السلام است، و اگر سگی به محبت و دوستی اصحاب کهف رستگار شد، چگونه من با داشتن محبت اهل بیت پیامبر، تیره روز و بی نوا گردم. آری، من بحمد و لطف الهی، جایگزین رایافتم، و پس از پیامبر، پیروی نمودم از امیر مؤمنان و سرور و سالار اوصیا و رهبر پاک سیرتان، قهرمان میدانهای جهاد، امام علی بن ابی طالب و همچنین از دو سرور جوانان اهل بهشت و دو گل خوش بوی پیامبر امام ابو محمد حسن الزکی و امام ابو عبدالله الحسین و از پاره تن مصطفی، دودمان نبوت و مام امامان و معدن رسالت و آن کس که پروردگار عز و جل، از خشمش به خشم می‌آید، سرور زنان جهان، حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیهم اجمعین. و امام مالک را با استاد امامان اهل سنت و معلم امت، حضرت امام جعفر صادق، جایگزین نمودم. و به نه امام معصوم از ذریه امام حسین، امامان و رهبران مسلمانان و اولیای شایسته پروردگار جهانیان، پیوستم. و اصحابی که به قهقرا بازگشتند امثال معاویه و عمرو بن العاص و مغیره بن شعبه و ابوهریره و عکرمه و کعب الاحبار و دیگران را با اصحاب سپاسگزاری که پیمان پیامبر را نشکستند، مانند عمّار بن یاسر و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و ابی بن کعب و .. تبدیل نمودم. و خدای را بر این بیداری و تشییع، حمد و سپاس فراوان. و علمای قومم را که اذهان ما را از حرکت و رشد متوقف ساخته و ما را به غفلت فرو برده بودند و بسیاری از آنان، تابع و پیرو سلاطین و حاکمان زورگوی زمان بودند، با علمای پاک سرشت شیعه‌ای که هرگز روزی باب اجتهاد را بر روی خود نبسته و در برابر فرمانروایان و پادشاهان ستمگر خم نشده و ثابت قدم و پابرجای ماندند، تعویض نمودم. آری! اندیشه‌های خشک جاهلی را که ایمان به گفته‌های ضد یکدیگر داشت، با اندیشه‌های روشن و پیشرفته و آزاده‌ای که ایمان به دلیل و حجت و برهان دارد، جایگزین کردم، و مغزم را از گمراهیهای بنی امیه که در طول سی سال، آن را ناپاک کرده بود، با عقیده معصومین که خداوند آنها را از هر رجس و پلیدی به دور دانسته و آنان را پاک و منزّه کرده، در این مانده از زندگیم،

شستشو داده و پاک کردم. بارالها! ما را بر عقیده آنان نگهدار و بر سنت و شیوه زندگیشان بمیران و در روز رستاخیز همراه با آنان محشورمان بگردان چرا که پیامبر ص می فرماید: انسان با هر که دوست داشته باشد، محشور می شود. و بدینسان به اصل خود باز می گردم چرا که پدر و عموهایم از شجره نامه ما سخن میراندند و می گفتند که طبق شناختشان، از ساداتی بوده اند که تحت فشار و اختناق عباسیان از عراق فرار کرده و به شمال آفریقا پناه آورده و در تونس زیستند که آثارشان تا به امروز موجود است. و هم اکنون در شمال آفریقا بسیاری مانند ما هستند که به نام اشراف معروف اند زیرا از تبار پاک پیامبرند هر چند در تاریکی های ضلالت امویان و عباسیان، سرگردان شده و ره گم کردند و چیزی از حقیقت برای آنان نمانده جز احترام و تقدیر مردم، به خاطر نسبت و انتسابشان. پس باز هم خدای را حمد و سپاس براین هدایتش، خدای را سپاس بر بیداریم و روشن شدن دیده ام و قلبم و دریافت حقیقت.

## پاورقی

- [۱] سوره تغابن، آیه ۳..
- [۲] سوره آل عمران، آیه ۸۳.
- [۳] سوره تغابن، آیه ۱.
- [۴] بحار، ج ۱، ص ۱۶۷، روایت ۷، طبع بیروت.
- [۵] سوره شورا، آیه ۳۸ و امرهم شورای بینهم..
- [۶] سوره بقره، آیه ۱۲۴.
- [۷] سوره نساء، آیه ۱۴.
- [۸] سوره مائده، آیه ۴۷.
- [۹] سوره مائده، آیه ۴۴.]
- [۱۰] سوره مائده، آیه ۴۵.
- [۱۱] سوره آل عمران، آیه ۳۲.
- [۱۲] سوره آل عمران، آیه ۸۳.
- [۱۳] سوره آل عمران، آیه ۸۵.
- [۱۴] لحق النبی بالرفیق الاعلی. بعد أن بلغ رسالة ربه.. والذي لا شك فيه أنه صلى الله عليه وآله وسلم لم يوص لأحد بالخلافة من بعده و لم يعين شخص الخليفة الذي يقوم في الناس

مقامه، بل جعل ذلك شأناً من شؤون المسلمين، يتولونه هم بأنفسهم، و ينفذونه بمشيتهم، على الوجه الذى يرون أنه أقوم لهم و أقرب إلى صلاح دينهم و دنياهم جميعاً! و لو أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يرى الخلافة، أو شخص الخليفة، أمراً من أمر الدين و شأناً من شؤون الرسالة، لما تركه من غير بيان واضح، و قول صريح يقع من المسلمين جميعاً موقع اليقين، فلا يختلفون فيه و لا يتأولون له.. كتاب على بن ابى طالب، بقیة النبوة و خاتم الخلافة؛ به قلم عبدالکريم الخطيب، ص ۱۵۸.

[۱۵] سوره شعرا، آیه ۲۱۴.

[۱۶] شواهد التنزيل ج ۱ ص ۴۲۴-۴۲۰، ينابيع المودة ص ۱۰۵، فضائل الخمسة، ج ۱، ص ۳۳۳-۳۳۵، دلائل الصدق، ص ۲ صص ۳۶۴-۳۵۹؛ از مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۱۱؛ کنز العمال، ج ۶، صص ۳۹۷ و ۳۹۲ و ۴۰۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ۳، ص ۲۶۳، تاريخ طبرى، ج ۲، ص ۲۱۷؛ تاريخ الكامل، ص ۲۸.

[۱۷] شواهد التنزيل ج ۱ ص ۴۲۴-۴۲۰، ينابيع المودة ص ۱۰۵، فضائل الخمسة، ج ۱، ص ۳۳۳-۳۳۵، دلائل الصدق، ص ۲ صص ۳۶۴-۳۵۹؛ از مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۱۱؛ کنز العمال، ج ۶، صص ۳۹۷ و ۳۹۲ و ۴۰۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ۳، ص ۲۶۳، تاريخ طبرى، ج ۲، ص ۲۱۷؛ تاريخ الكامل، ص ۲۸.

[۱۸] ينابيع الموده، ص ۲۰؛ .. و لا تخلوا الارض منهم و لو خلت لانساخت بأهلها..

[۱۹] و فى روايه مسلم، من روايه سعد بن ابى وقاص، عن جابر بن سمره، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: لا يزال الدين قائماً حتى يقوم الساعة او يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم من قريش.. و فى حديث سماك بن حرب، عن جابر بن سمره، عنه عليه السلام: لا يزال الاسلام عزيزاً الى اثني عشر خليفة.. اثبات الهداء، ج ۳، ص ۱۶۱.

[۲۰] ينابيع الموده، ص ۳۵.

[۲۱] احقاق الحق، ج ۹، ص ۳۴۲؛ منابع حديث ثقلين از اهل سنت در كتاب احقاق الحق از ص ۳۰۹ تا ۳۷۵ بيان شده است..

[۲۲] سوره احزاب، آیه ۳۳.

[۲۳] در همين بخش، به بيان احاديث در اين مورد اشاره شده است..

[۲۴] ينابيع الموده، صص ۱۹-۲۰، باب ۳ و فضائل الخمسه ج ۲، ص ۶ به نقل از ذخائر العقبى للمحب، الطبرى ص ۱۷ عين همين حديث را بنقل از اياس بن سلمه، عن ابيه نقل نموده است.



[۲۵] ینابیع الموده، صص ۲۰-۲۱: .. ولا تخلوا الارض منهم و لو خلت لانساخت بأهلها؛ .. ولولا ما على الارض منا لا نساخت بأهلها..

[۲۶] و إن فرعون لعال فی الارض و إنه لمن المسرفین؛ سوره یونس، آیه ۸۳.

[۲۷] تبت یدا ابی لهب و تب؛ سوره مسد، آیه ۱.

[۲۸] سوره مائده، آیه ۴۷.

[۲۹] سوره مائده، آیه ۴۴.

[۳۰] سوره مائده، آیه ۴۵.

[۳۱] لا ینال عهدی الظالمین؛ سوره بقره، آیه ۱۲۴.

[۳۲] سوره سجده، آیه ۲۴.

[۳۳] سوره بقره، آیه ۲۴۷.

[۳۴] المیزان، ج ۲، ص ۳۰۱.

[۳۵] روایت رسیده از اهل سنت در اختصاص داشتن اهل بیت به حضرت علی، فاطمه، امام حسن و امام حسین علیه السلام به حدی است که هر صاحب عقلی آنها را درست می‌شمارد. به عبارت دیگر، روایات در این مورد متواترند و صدقشان حتمی است. بسیاری از این روایات را حافظ عبیدالله بن احمد معروف به حاکم حسکانی حذاء حنفی نیشابوری از بزرگان اهل سنت در قرن پنجم هجری در کتاب شواهد التنزیل خود آورده است. روایات فراوانی نیز از افرادی چون عایشه، زینب، ام سلمه زنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، واثله بن أسقع، ابی الحمراء، خادم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، ابی سعید الخدری، انس بن مالک، براء بن عازب، جابر بن عبدالله، امام حسن علیه السلام نقل شده است..

[۳۶] شواهد التنزیل، ج ۲، صص ۱۰-۱۵.

[۳۷] مین صفحه در چند روایت: اللهم هوّلاء عترتی آمده است و در صفحه ۱۷ عن الحسن بن علی علیه السلام.. جمعنا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و ایّاه فی کساء.. ثم قال اللهم هوّلاء أهل بیتی و عترتی فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا..

[۳۸] شواهد التنزیل، صص ۲۴-۲۵، فضائل الخمسه، ج ۱، صص ۲۳۵ و ۲۴۳ به نقل از تفسیر

طبری، و...

[۳۹] شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۱.

[۴۰] شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۵؛ این روایت را شیخ حر عاملی در اثبات الهداء، ج ۳، ص

١٦٩، روایت ٨٠، از صحیح بخاری نقل کرده است. در صحیح مسلم، در کتاب فضائل الصحابه در باب فضایل اهل بیت النبى صلى الله عليه وآله وسلم به سندش از صفیه دختر شیبۀ نقل کرده که گفت: قالت عایشه: خرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم غداً و عليه مرط مرحل من شعر أسود فجاء الحسن بن علي فأدخله ثم جاء الحسين فدخل معه ثم جاءت فاطمه فأدخلها ثم جاء علي فأدخله ثم قال: انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا اقول: و رواه الحاكم ايضاً فى مستدرک الصحيحين، ج ٣، ص ١٤٧ و قال: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين و رواه البيهقي ايضاً فى سننه، ج ٢ ص ١٤٩ و رواه ابن جرير ايضاً فى تفسيره ج ٢، ص ٥، عن عایشه و ذكره السيوطى ايضاً فى الدر المنثور فى تفسير آية التطهير فى سورة الأحزاب و.. و ذكره الزمخشري فى الكشاف فى تفسير آية المباهلة بمناسبه و هكذا الفخر الرازى و قال: و اعلم ان هذه الرواية: فضائل الخمسة، ج ١، ص ٢٢٤.

[٤١] روى فى المناقب، عن أبى الطفيل، عامر بن وائله و هو اخر من مات من الصحابه بالاتفاق، عن علي -رضى الله عنهما- قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا علي! أنت وصيى، حربك حربى و سلمك سلمى و انت الإمام و ابو الائمة الاحدى عشر الذين هم المطهرون المعصومون و منهم المهدي الذى يملأ الارض قسطاً و عدلاً، فويل لمبغضيهم؛ يا علي! لو أن رجلاً احببك و اولادك فى الله لحشره الله معك و مع اولادك و انتم معى فى الدرجات العلى و انت قسيم الجنة و النار تدخل محبيك الجنة و مبغضيك النار ينابيع المودة، ص ٨٥ ..

[٤٢] أَلشيخ هاشم بن سليمان فى كتاب المحجة على ما فى ينابيع المودة ص ٤٣٠، ط اسلامبول، قال: روى فى تفسير قوله تعالى و السماء ذات البروج عن الاصبع بن نباته، قال: سمعت ابن عباس -رضى الله عنهما- يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: انا السماء و أمّا البروج فالائمة من اهل بيتى و عترتى، اولهم علي و آخرهم المهدي و هم اثنا عشر. احقاق الحق، ج ١٣، ص ٧١ .

[٤٣] سورة فصلت، آيه ٤٢؛ لا يأتية الباطل من بين يديه و لا من خلفه .

[٤٤] روى الجمهور عن ابن مسعود قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: فإنتهت الدعوة إلى و الى علي لم يسجد أحدنا لهنم قطّ فاتخذنى نبياً و اتخذ علياً وصياً؛ مناقب علي بن ابى طالب، تأليف ابى الحسن علي بن محمد بن محمد الواسطى الجلابى الشافعى الشهير بابن المغازلى، المتوفى ٤٨٣، صص ٢٧٦-٢٧٧، روایت ٣٢٢، طبع تهران؛ دلائل الصدق، ج ٢، ص ١٣٩.

[۴۵] سوره اعراف، آیه ۱۸۱.

[۴۶] شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۴؛ عن ابن عباس فی قوله -عزوجل- و ممن خلقنا امه.. قال: یعنی من امه محمد امه، یعنی علی بن ابی طالب، یهدون بالحق یعنی یدعون بعدک یا محمد إلی الحق و به یعدلون فی الخلافه بعدک.. در غایه المرام، صص ۴۲۷-۴۲۸، دو حدیث از اهل سنت، دوازده حدیث از شیعه در این مورد وارد شده است..

[۴۷] تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۲۰.

[۴۸] تفسیر الرازی، ج ۱۵، ص ۷۲.

[۴۹] شواهد التنزیل، ج ۱، صص ۵۷-۵۸؛ عن بریده فی قول الله: إهدنا الصراط المستقیم قال: صراط محمد و اله. کتاب ارجح المطالب، الشیخ عبیدالله الحنفی، صص ۵۸-۳۱۹؛ غایه المرام درباره این که صراط مستقیم، محمد صلی الله علیه و آله وسلم و آتش علیهم السلام هستند، از طریق عامه، سه حدیث و از طریق شیعه ۲۴ حدیث نقل کرده است. در صص ۲۴۶ و ۲۴۷.

[۵۰] شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۵۷ و ۵۸.

[۵۱] إحقاق الحق، ج ۱۳، ص ۸۳- به نقل از فرائد السمطین نوشته علامه الشیخ ابراهیم بن محمد بن ابی بکر بن حمویه الحموی، متوفی سال ۷۲۲.

[۵۲] سوره بقره، آیه ۱۴۳.

[۵۳] عن ابان بن عیاش عن سلیم بن قیس عن علی علیه السلام قال: إن الله إيانا عنی بقوله تعالى: لتكونوا شهداء علی الناس فرسول الله شاهدٌ علينا و نحن شهداء علی الناس و حجه فی ارضه و نحن الذین قال الله جل اسمه فیهم و كذلك جعلناکم أمهً وسطاً..؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۹۲.

[۵۴] سوره بقره، آیه ۲۰۸.

[۵۵] معجم الفاظ القرآن مجمع اللغة العربیة ج ۱ ص ۶۰۸ فی السلم ای فی طریق الامان و النجاة.

[۵۶] المیزان، ج ۲، ص ۱۰۳.

[۵۷] رواه القوم، منهم العلامة ابن المغازلی الشافعی فی المناقب، روى عن علی علیه السلام فی قوله تعالى: ادخلوا فی السلم كافة قال: ولايتنا أهل البيت. منهم العلامة الشیخ سلیمان البلخی القندوزی، المتوفی سنة ۱۲۹۳، فی ینابیع الموده ص ۲۵۰، طبع ایران، قم؛ عن ابی جعفر الباقر فی قوله تعالى یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم كافة یعنی ولاية علی علیه السلام و الاوصیاء

بعده. احقاق الحق، ج ۱۴، ص ۳۸۲.

[۵۸] سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

[۵۹] و اخرج صاحب كتاب المناقب عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: کنا عند النبی صلی الله علیه وآله وسلم إذ جاء أعرابی فقال: یا رسول الله سمعتک تقول: و اعتصموا بحبل الله فما حبل الله الذي نعتصم به؟ ف ضرب النبی صلی الله علیه وآله وسلم یده فی ید علی و قال تمسکوا بهذا هو حبل الله المتین؛ احقاق الحق؛ ج ۳، ص ۵۴۰ این حدیث به طور مفصل از جمال الدین محمد بن احمد الحنفی الموصلی معروف به ابن حسویه در بحر المناقب، ص ۶۳ نقل شده است..

[۶۰] شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۳۱، روایت ۱۸۰.. عن جعفر بن محمد علیه السلام فی قوله: و اعتصموا بحبل الله.. قال: نحن حبل الله. ینابیع الموده، ص ۲۷۴، طبع ایران، قم؛ احقاق الحق، ج ۱۴، صص ۳۸۴-۳۸۶ و ج ۳، صص ۵۳۹ و ۵۴۰ و ج ۱۸ صص ۵۴۱ و ۵۳۵. امام شافعی در تفسیر آیه و اعتصموا شعری سروده است: و لما رأیت الناس قد ذهب بهم مذاهبهم فی أبحر الغی و الجهل ركبت علی اسم الله فی سفن النجا و هم اهل بیت المصطفی خاتم الرسل و أمسکت حبل الله و هو ولاء هم كما قد أمرنا بالتمسک بالحبل احقاق الحق، ج ۳، ص ۵۳۹..

[۶۱] سوره ابراهیم، آیه ۲۵ و ۲۴.

[۶۲] عن مینا مولى عبدالرحمن بن عوف، عن ابيه يقول: سمعت عبدالرحمن بن عوف يقول: خذوا منى حديثاً قبل أن تشاب الاحاديث بالباطيل. سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم يقول: انا الشجرة و فاطمة فرعها و علی لقاحها و حسن و حسين ثمرها و شيعتنا ورقها، و أصل الشجرة فی جنه عدن و سائر ذلك فی سائر الجنة؛ شواهد التنزل، ج ۱، ص ۳۱۲.

[۶۳] شواهد التنزیل، ج ۱، صص ۳۱۱ و ۳۱۲.

[۶۴] سوره طه، آیه ۸۲.

[۶۵] عن ابی ذر فی قوله تعالى: و إني لغفار.. الايه، قال: (لمن) امن بما جاء به محمد صلی الله علیه وآله وسلم و أدى الفرائض ثم اهتدى قال: إهتدى قال: إهتدى إلى حب ال محمد صلی الله علیه وآله وسلم. شواهد التنزیل، للحافظ الحسکانی، ج ۱، ص ۳۷۷. نیز در احقاق الحق، ج ۱۴، ص ۴۰۵، بیاناتی در این مورد از عون بن ابی جحیفه عن ابيه و ثابت البنانی ذکر شده است.

جمال الدین محمد بن یوسف الزرنندی الحنفی فی نظم درر السمطین، ص ۸۶، طبع مطبعة القضاء، روى عن ثابت بن البنانی فی قوله -عزوجل- و إني لغفار لمن تاب.. ثم اهتدى الى ولاية

اهل بيته صلى الله عليه وآله وسلم قال: و كذا جاء عن ابي جعفر إنه قال: ثم اهتدى إلى ولايتنا اهل البيت .

[٦٦] عن جابر، عن ابي جعفر عليه السلام فى قوله تعالى: و انى لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحاً ثم اهتدى قال: إلى ولايتنا اهل البيت .

[٦٧] عن ابي جعفر محمد بن على الباقر عليه السلام، عن ابيه، عن جده قال: خرج رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم، فقال: إن الله تعالى يقول: و انى لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحاً ثم اهتدى ؛ ثم قال لعلى بن ابي طالب: إلى ولايتك ؛ شواهد التنزيل، ج ١، صص ٣٧٦-٣٧٧.

[٦٨] الميزان، ج ١٤، ص ٢١٥.

[٦٩] سورة نحل، آيه ٤٣.

[٧٠] أخرج الثعلبى عن جابر بن عبدالله قال: قال على بن ابي طالب عليه السلام: نحن اهل الذكر ينابيع الموده، ص ١١٩.

[٧١] آل عمران، ٥٨؛ حجر، ٦ و ٩؛ نحل، ٤٤؛ انبيا، ٥٠؛ يس، ١١ و ٦٩؛ ص، ٨ و ٨٧؛ فصلت، ٤١؛ زخرف، ٥؛ قلم، ٥١ و...

[٧٢] عن الحرث: قال: سألت علياً عن هذه الاية فاسئلوا اهل الذكر.. قال: والله إننا لنحن اهل الذكر، نحن اهل العلم و نحن معدن التأويل و التنزيل. و لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: انا مدينة العلم و على بابها فمن اراد العلم فليأتته من بابها ؛ شواهد التنزيل، ج ١، ص ٣٣٤.

[٧٣] سورة بقره آيه ٣٧.

[٧٤] عن سعيد بن جبير، عن عبدالله بن عباس، قال: سئل النبى صلى الله عليه وآله وسلم عن الكلمات التى تلقى ادم من ربه فتاب عليه، قال: سأله بحق محمد و على و فاطمة و الحسن و الحسين الأتبت على فتاب عليه. مناقب على بن ابي طالب، لابن المغازلى، ص ٦٣؛ ينابيع الموده، صص ٩٧.

[٧٥] عن ابن عباس رض عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم: لما امر الله ادم بالخروج من الجنة رفع طرفه نحو السماء فرأى خمسة أشباح على يمين العرش فقال: الهى خلقت خلقاً من قبلى؟ فأوحى الله إليه أما تنظر إلى هذه الاشباح؟ قال: بلى قال: هؤلاء الصفوة من نورى اشتفت اسماءهم من اسمى: فانا لله المحمود و هذا محمد و انا العالى و هذا على و انا الفاطر و هذه فاطمه؛ و انا

المحسن و هذا حسن؛ ولى الاسماء الحسنى و هذا الحسين؛ فقال آدم: فبحقهم اغفرلى فأوحى الله إليه قد غفرت و هى الكلمات التى قال الله تعالى: فتلقى ادم من ربه كلمات فتاب عليه .  
احقاق الحق، ج ٩، ص ١٠٤ و در ينابيع الموده، ص ٩٧ شبيه به اين حديث وارد شده است..  
[٧٦] سوره آل عمران، آيه ٦١.

[٧٧] احقاق الحق، ج ١٤، ص ١٣٤.

[٧٨] احقاق الحق، ج ١٤، ص ١٤٥.

[٧٩] عن ابى سعيد الخدرى، لما نزلت هذه الاية تعالوا.. قال: فخرج رسول الله بعلى و فاطمة و الحسن و الحسين. احقاق الحق ج ١٤ ص ١٣٤ .

[٨٠] عن عامر بن سعد، عن ابيه قال: لما نزلت هذه الاية، دعا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم علياً و فاطمة و حسناً و حسيناً، فقال: اللهم هؤلاء اهلى؛ احقاق الحق، ج ١٤، صص ١٣١-١٤٨؛  
شواهد التنزيل، ج ١، ص ١٢٤.

[٨١] سوره نجم، آيه ٣ و ٤: و ما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحي يوحى .

[٨٢] رواه جماعة من اعلام القوم؛ منهم العلامة ابن المغازلى الواسطى فى مناقب اميرالمؤمنين المخطوط قال: عن القاضى ابى الفرج.. عن ابن عباس -رضى الله عنه- قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لا تزول قدما عبد يوم القيامة حتى يسأل عن أربع: عن عمره فيها افناه، و عن جسده فيما أبلاه و عن ماله فيما انفقه و من اين اكتسبه و عن حب اهل البيت؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٠٩.

[٨٣] العلامة على المتقى الهندى فى كنز العمال ج ١٦، ص ٢٥٢ و ج ١٣، ص ٨٦ ط حيدرآباد الدكن روى من طريق الحاكم عن على عليه السلام قال: أخبرنى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان اول من يدخل الجنة انا و فاطمة و الحسن و الحسين. فقلت: يا رسول الله فمحبونا؟ قال: من ورائكم؛ احقاق الحق، ج ١٨، ص ٤٠٧.

[٨٤] العلامة المحدث، الشيخ جمال الدين، محمد بن احمد الحنفى الموصلى الشهير بابن حسنويه، فى بحرالمناقب ص ١١٦ المخطوط روى بسند رفعه الى ابن عباس -رضى الله عنه- قال: لَمَّا رجعنا من حجة الوداع جلسنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى مسجده، فقال: أتدرون ما أريد اقول لكم؟ قالوا: الله و رسوله اعلم. قال: اعلموا، ان الله - عزوجل مَن على اهل الدين إذ هداهم بى، و انا أَمُنُّ على اهل الدين إذ هداهم بعلى بن ابى طالب ابن عمى و ابو ذريتى، ألا و من اهتدى بهم نجى و من تخلف عنهم ضلَّ و غوى. ايها الناس! الله الله فى عترتى و أهل

بيتي؛ فاطمة بضعة مني و ولديها عضواي و انا و بعلمها كالضوء من الضوء. اللهم و ارحم من رحمهم و لا تغفر لمن ظلمهم ثم دمعت عينه و قال: كأنني أنظر الحال و الله اعلم؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ١٩٨.

[٨٥] احمد بن عبدالعزيز الجوهرى فى كتاب الزيارات على ما فى مناقب عبدالله الشافعى ص ٢٠، مخطوطه روى بسنده يرفعه الى جندب قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا سلمان! أنها ستكون بعدى فتن. قال: فما تأمرنا؟ قال: عليكم بالشيخ؟ قال: من هو؟ قال: على بن ابي طالب. قلنا: فان هلك؟ قال: عليكم بالسبطين قلنا: فان هلكا؟ قال: عليكم بأهل بيت نبيكم فانهم لن يدخلوكم فى باب ضلالة و لن يخرجوكم من باب هدى فكونوا معهم. احقاق الحق، ج ٩، ص ٢٢٨.

[٨٦] مجاهد عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: انا ميزان العلم و على كفتاه و الحسن و الحسين خيوطه و فاطمة علاقته و الائمة من أمتى عموده، يوزن فيه اعمال المحبين و المبغضين لنا؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٢٠٧. به نقل از علامه خوارزمي فى مقتل الحسين ص ١٠٧ و منابع ديگر..

[٨٧] العلامة السيد على بن شهاب الدين الحسينى فى مودة القربى ص ١٣٩، طبع لاهور قال: عن الله الاعمش.. عن على بن ابي طالب - كرم الله وجهه - قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: انا واردكم على الحوض وانت يا على الساقى.. احقاق الحق، ج ١٨، صص ٤١٦-٤١٧، حديث ٢٥..

[٨٨] الحافظ الشهير، ابوبكر احمد بن على الشافعى - المتوفى سنة ٤٦٣ - فى كتابه تاريخ البغداد ج ١٠، ص ٢٣٠، ط القاهرة قال:.. عن زر بن حبيش، عن حذيفه، قال: رأينا فى وجه رسول الله تبشير السرور، فقلنا: يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، لقد رأينا اليوم فى وجهك تبشير السرور. فقال: و ما لى لأسر وقد اتانى جبرئيل فبشرنى أن حسناً و حسيناً سيدا الشباب اهل الجنة و أبوهما افضل منهما؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٢٣٦..

[٨٩] العلامة أخطب الخطباء فى المناقب ص ٢٤٠، طبع تبريز روى بسنده عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لما عرج بى الى السماء رأيت على باب الجنة مكتوباً، لا إلا إلا الله، محمد رسول الله، على حبيب الله، الحسن و الحسين صفوة الله، فاطمة أمه الله، على مبغضهم لعنة الله .

[٩٠] عن سعيد بن جبير، عن جابر بن عبدالله، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

يقول: مكتوب على باب الجنة قبل أن يخلق الله السموات و الأرض بألفى عام: محمد رسول الله و على اخوه؛ مناقب على بن ابي طالب - ابي المغازلي، ص ٩١، روایت ١٣٤.

[٩١] قال جعفر الصادق عليه السلام فى قوله تعالى: فتلقى آدم من ربه كلمات كان آدم و حواء جالسين. فجاءهما جبرئيل و أتى بهما إلى قصر من ذهب و فضة، شرفاته من زمرد اخضر، فيه سرير من ياقوته حمراء و على السرير قبة من نور فيه صورة على رأسها تاج، و فى أذنيها قرطان من لؤلؤ و فى عنقها طوق من نور، فتعجبوا من نورها حتى أن آدم نسي حسن حواء. فقال: ما هذه الصورة؟ قال: فاطمة و التاج أبوها و الطوق زوجها و القرطان الحسن و الحسين. فرجع آدم رأسه الى القبة، فوجد خمسة أسماء مكتوبة من نور: انا المحمود و هذا محمد و انا الا على و هذا على و انا الفاطر و هذه فاطمه و انا المحسن و هذا الحسن و منى الاحسان و هذا الحسين. فقال جبرئيل: يا آدم! احفظ هذه الاسماء فانك تحتاج إليها. فلما هبط آدم بكى ثلاثمائة عام ثم دعا بهذه الاسماء و قال: يا رب! بحق محمد و على و فاطمة و الحسن و الحسين، يا محمود يا اعلى يا فاطر يا محسن! اغفرلى و تقبل توبتى. فأوحى إليه: يا آدم، لو سألتنى فى جميع ذريتك لغفرت لهم؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٢٦٠، به نقل از نزهة المجالس، ج ٢، ص ٢٣٠، طبع قاهره..

[٩٢] ...عن على بن على المكى الهلالي، عن ابيه قال: دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى شكايته التى قبض فيها فاذا فاطمة -رضى الله عنها- عند رأسه. قال: فبكت حتى ارتفع صوتها، فرجع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم طرفه اليها، فقال: حبيبتى فاطمة! مالذى بيكيك؟ فقالت: أخشى الضيعة من بعدك. فقال: يا حبيبتى أما علمت أن الله -عزوجل- إطلع الى الارض اطلاعة فاختار منها أباك فبعثه برسالته ثم اطلع اطلاعة فاختار منها بعلك و أوحى الى أن انكحك اياه. يا فاطمة! و نحن أهل بيت قد أعطانا الله سبع خصال لم يعط أحداً قبلنا و لا يعطى أحداً بعدنا: أنا خاتم النبيين و اكرم النبيين على الله و أحب المخلوقين الى الله -عزوجل و أنا أبوك و وصيى خير الأوصياء و أحبهم الى الله و هو بعلك و شهيدنا خير الشهداء و أحبهم الى الله و هو عمك حمزة بن عبدالمطلب و هم عم أبيك و عم بعلك. و منا من له جناحان أخضران يطير فى الجنة مع الملائكة حيث يشاء و هو ابن عم أبيك و اخو بعلك. و منا سبطا هذه الامة و هما ابناك الحسن و الحسين و هما سيدا شباب أهل الجنة و أبوهما و الذى بعثنى بالحق خير منها. يا فاطمه! والذى بعثنى بالحق انّ منهما مهدي هذا الامة إذا صارت الدنيا هرجاً و مرجاً و تظاهرت الفتن و تقطعت السبل و أغار بعضهم على بعض، فلا كبير يرحم صغيراً و لا صغير يوقر كبيراً فيبعث الله -عزوجل- عند ذلك منهما من يفتح حصون الضلالة و قلوباً غلفاً يقوم بالدين



فى اخرا الزمان كما قمت به فى اول الزمان و يملاء الدنيا عدلاً كما ملئت جوراً. يا فاطمة، لا تحزنى و لا تبكى، فإن الله -عزوجل- ارحم بك و أراف عليك منى و ذلك لمكانك منى و موضعك من قلبى و زوجك الله زوجك و هو أشرف أهل بيتك حسباً و اكرمهم منصباً و ارحمهم بالرعية و أعدلهم بالسوية و أبصرهم بالقضية. و قد سألت ربي - عزوجل - أن تكونى اول من يلحقنى من اهل بيتى و ال على. فلما قبض النبى صلى الله عليه وآله وسلم لم يبق فاطمة - رضى الله عنها- بعده إلا خمسة و سبعين يوماً حتى ألحقها الله به صلى الله عليه وآله وسلم؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٢٦٦، به نقل از المعجم الكبير، ص ١٣٥ طبع طهران؛ مناقب على بن ابى طالب ابن المغازلى صص ١٤٨-١٥٠ و صص ١٠١-١٠٢، روایت ١٤٤.

[٩٣] عن ابى ذر -رحمه الله- قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: مثل اهل بيتى مثل سفينة نوح من ركب فيها نجا و من تخلف عنها غرق؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٢٧٢. به نقل از مناقب اميرالمؤمنين، ابن المغازلى الواسطى، متوفى سال ٤٨٣ هجرى..

[٩٤] عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس -رضى الله عنهما- قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: نحن اهل البيت مفاتيح الرحمة و موضع الرسالة و مختلف الملائكة و معدن العلم؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٣٧٦ به نقل از فرائد السمطين، تأليف علامه الحموينى.

[٩٥] ابن عمر رفعه الى النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال: ان الله تعالى جمع فى و فى اهل بيتى الفضل و الشرف و السخاء و الشجاعة و العلم و الحلم، و ان لنا الاخرة و لكم الدنيا؛ ينايع المودة، ص ٢٥٤.

[٩٦] روى عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ان الله افترض طاعتى و طاعة أهل بيتى على الناس خاصة و على الخلق كافة؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٣٩٦، به نقل از ينايع المودة، ص ٢٥١، طبع استامبول..

[٩٧] العلامة القندوزى فى ينايع المودة ص ٢٧٣، ط استامبول قال:.. عن ابراهيم بن شبيه الانصارى قال: جلست عند أصبغ بن نباته، قال: ألا اقرك ما املاه على بن ابى طالب -رضى الله عنه-؟ فأخرج صحيفةً فيها مكتوب بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما أوصى به محمد صلى الله عليه وآله وسلم أهل بيته و أمته؛ و أوصى أهل بيته بتقوى الله و لزوم طاعته؛ و أوصى أمته بلزوم اهل بيته و أهل بيته يأخذون بحجزة نبيهم صلى الله عليه وآله وسلم و ان شيعتهم يأخذون بحجزهم يوم القيامة و أنهم لن يدخلوكم باب الضلالة و لن يخرجوكم من باب هدى .

[٩٨] قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لكل شىء أساس و اساس الدين حب اهل بيتى؛

احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٠٨ به نقل از المناقب المرتضويه..

[٩٩] عن علي عليه السلام انه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا عليّ، إن الاسلام عريان، لباسه التقوى، و ريشه الهدى و زينته الحياء و عماده الورع و ملاكه العمل الصالح و اساس الاسلام حبّي و حبّ اهل بيتي؛ كز العمال، ج ١٢، شماره ٣٤٢٠٦؛ و ج ١٣، شماره ٣٧٦٣١..

[١٠٠] رواه جماعة من اعلام القوم؛ منهم: الحافظ السيوطي في الجامع الكبير على ما في جامع الاحاديث، ج ٧، ص ٦٤٠، ط دمشق روى من طريق الطبراني و الخطيب عن حذيفة ابن السيد قال: قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: يا ايها الناس! اني فرط لكم و انكم واردون علي الحوض، حوض أعرض ما بين صنعاء و بصرى فيه عدد النجوم قد حان من فضة و اني سائلكم حين تردون عليّ عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما الثقل الاكبر كتاب الله سبب طرفه بيد الله عزوجل و طرفه بايديكم فاستمسكوا به و لاتضلوا و لا تبدلوا؛ و عترتي اهل بيتي. فانه قد نبأني اللطيف الخبير انهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض؛ احقاق الحق، ج ١٨، صص ٢٧٦-٢٧٧.

[١٠١] رواه القوم، منهم: العلامة الخوارزمي في مقتل الحسين :.. عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: والذي نفسي بيده لا تفارق روح جسد صاحبها حتى يأكل من ثمر الجنة أو من شجر الزقوم و حتى يرى ملك الموت و يرانى و يرى علياً و فاطمة و الحسن و الحسين فإن كان يحبنا قلت يا ملك الموت إرفق به فإنه كان يحبني و اهل بيتي؛ و إن كان يبغضني و يبغض اهل بيتي قلت يا ملك الموت شدّد عليه فانه كان يبغضني و يبغض اهل بيتي، لا يحبنا إلا مؤمن و لا يبغضنا إلا منافق شقى احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٥٩..

[١٠٢] العلامة القندوزي في ينابيع المودة ص ٢٤٥، ط استامبول قال: عن علي رفعه: توضع يوم القيامة منابر حول العرش لشيعتي و شيعة اهل بيتي المخلصين في ولايتنا و يقول الله تعالى: هلموا يا عبادي لأنشر عليكم كرامتي فقد اوذيتم في الدنيا؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٥٩.

[١٠٣] العلامة الزمخشري في الكشف ج ٣، ص ٤٠٢، ط مصر قال: و عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم: حرّمت الجنة على من ظلم اهل بيتي و اذاني في عترتي؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٥٩.

[١٠٤] الحاكم النيشابوري و المستدرک، ج ٣، ص ١٥٠، ط حيدرآباد، قال: .. عن أبي نصره، عن أبي سعيد الخدري -رضي الله عنه- قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: والذي نفسي بيده

لا يبغضنا اهل البيت أحدٌ إلا أدخله الله النار؛ احقاق الحق، ج ٩، صص ٤٦٠-٤٦١.

[١٠٥] العلامة الخوارزمي في مقتل الحسين ج ٢، ص ٨٣، ط الغري قال: و بهذا الاسناد أى الأسناد المتقدم فى كتاب قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أوليل لظالمى أهل بيتى، عذابهم مع المنافقين فى الدرك الأسفل من النار، لا يفتر عنهم ساعة و يسقون عن عذاب جهنم فالويل لهم من العذاب الاليم؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٦٤؛ مناقب على بن ابى طالب ابن المغازلى، ص ٦٦، روایت ٩٤.

[١٠٦] العلامة الذهبى فى ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٣٦٩، ط القاهره فقال: من أبغضنا أهل البيت حشره الله يوم القيامة يهودياً، و إن صام و صلى، إن الله علمنى اسماء أمتى كما علم ادم الاسماء كلها و مثل لى امتى فى الطين فمربى اصحاب الرايات فاستغفرت لعلى و شيعة؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٦٨.

[١٠٧] العلامة المحدث، الشيخ جمال الدين الحنفى الشهير بابن حسويه فى بحر المناقب مخطوط روى حديثاً مسنداً ينتهى إلى جماعة من الصحابة و فيه قال: ايها الناس، عظموا أهل بيتى فى حياتى و بعد مماتى و اكرمهم و فضلوهم لا يحل لأحدٍ أن يقوم إلا لأهل بيتى؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٨٤.

[١٠٨] العلامة الشيخ سليمان البلخى القندوزى فى ينابيع المودة، ص ٢٤٦، ط اسلامبول قال:.. عن نافع، عن ام سلمة -رضى الله عنها- قالت: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: ما من قوم اجتمعوا يذكرون فضائل محمد و آل محمد إلا هبطت ملائكة من السماء حتى لحقت بهم تحدّثهم فاذا تفرقوا عرجت الملائكة و قالت الملائكة الآخر لهم: انا نشم رائحة منكم ما شمنا رائحة اطيب منها. فيقولون: اهبطوا بنا اليهم، فيقولون: انهم قد تفرقوا. فيقولون: اهبطوا بنا الى المكان الذى كانوا فيه؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٥٠١.

[١٠٩] رواه جماعة من اعلام القوم؛ منهم: الحافظ نورالدين على بن ابى بكر فى مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٧٢ ط مكتبة القدسى فى القاهره قال: و عن الحسن بن على أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: ألزموا مودتنا أهل البيت فإنه من لقي الله -عزوجل- و هو يودنا دخل الجنة بشفاعتنا و الذى نفسى بيده لا ينفع عبداً عمله إلا بمعرفة حقنا رواه الطبرانى و الا وسطه؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٢٨.

[١١٠] الحافظ بن العساكر فى ترجمة الامام الحسين بن على من تاريخ دمشق ص ١٢٢، ط بيروت قال:.. قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم: خير رجالكم على بن ابى طالب، و خير شبابكم

الحسن و الحسين و خير نساءكم فاطمة بنت محمد؛ احقاق الحق، ج ۱۸، ص ۳۹۸.  
[۱۱۱] العلامة السيد على بن شهاب الدين الهمداني الحسيني في مودة القربى ص ۶۹، ط لاهور  
قال: روى عن جابر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوماً بمحضر المهاجرين و  
الانصار: يا على! لو أن احداً عبد الله حق عبادته ثم شك فيك و أهل بيتك أنكم افضل الناس،  
كان في النار؛ احقاق الحق، ج ۱۷، ص ۲۸۳.

[۱۱۲] مارواه القوم؛ منهم: العلامة ابن المغازلي في المناقب ص ۱۸، مخطوط قال: نحن أهل  
البيت شجرة النبوة و معدن الرسالة ليس احد من الخلايق يفضل اهل بيتي غيري؛ احقاق الحق،  
ج ۹، ص ۳۷۸.

[۱۱۳] العلامة ابوبكر بن مؤمن الشيرازي في رسالة الاعتقاد روى في حديث عن انس: قال  
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أنا و اهل بيتي صفة الله و خيرته في خلقه؛ احقاق الحق، ج  
۹، ص ۴۸۳، حديث ۸۲.

[۱۱۴] قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ما من دعاء إلا بينه و بين السماء حجاب حتى  
يصلى على محمد و آل محمد، فاذا فعل ذلك انخرق ذلك الحجاب و دخل الدعاء و اذا لم يفعل  
ذلك رجع ذلك الدعاء؛ احقاق الحق، ج ۹، ص ۶۲۶، به نقل از جمعی از اعلام اهل سنت..  
[۱۱۵] قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: النجوم أمان لأهل السماء و أهل بيتي أمان  
لأمتي؛ فرائد السمطين، ج ۳، طبع بيروت، ص ۲۵۲، تأليف شيخ الاسلام المحدث الكبير ابراهيم  
بن محمد بن المؤيد بن عبدالله بن على بن محمد الجويني الخراساني از بزرگان قرن هفت و  
هشت.

[۱۱۶] ينابيع المودة، ص ۱۷..

[۱۱۷] الحمويني بسنده عن شهر بن حوشب، قال: كنت عند ام سلمه -رضي الله عنها- فباذنها  
دخل البيت ابو ثابت مولى على. فقالت: يا ابا ثابت! اين طار قلبك حين طارت القلوب مطائرهما؟  
قال: اتبعْتُ علياً. قال: وقفت بالحق والذي نفسي بيده لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله  
وسلم يقول: على مع القرءان و القرءان مع على و لن يفترقا حتى يردا على الحوض؛ ينابيع  
المودة، ص ۹۰ اين روايت را با تفاوتى على بن عيسى الاربلى در كشف الغمه، ج ۱، ص ۱۹۹،  
از مناقب امام ابى المؤيد الخوارزمي نقل کرده است. علاوه بر اين، در غاية المرام صص  
۵۳۹-۵۴۰ از طريق اهل سنت، ۱۵ حديث و از طريق شيعه يازده حديث، به همين مضمون نقل  
شده است.

[۱۱۸] الصواعق المحرمة، ص ۷۵ قال: و فی روایه أنه صلى الله عليه وآله وسلم قال فی مرض موته: ايها الناس، يوشك أن أقبض قبضاً سريعاً فينطلق بي و قد قدمت اليكم القول معذرةً اليكم؛ الا انى مخلف فيكم كتاب ربي عزوجل و عترتي أهل بيتي. ثم أخذ بيد علي عليه السلام فرفعها. فقال: هذا علي مع القرءان و القرءان مع علي لا يفترقان حتى يردا على الحوض فاسألوهما ما خلفت فيها؛ فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۱۱۳.

[۱۱۹] فی جمع الفوائد، عن ابن مسعود، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: النظر الى علي عباداً .

[۱۲۰] و فی جمع الفوائد، عن طلق بن محمد، قال: رأيت عمران بن حصين يحدّ النظر الى علي. فقيل له، فقال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: النظر الى علي عباداً؛ ينابيع المودة، ص ۹۰؛ فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۱۱۴، به نقل از الهيثمي في مجمعه، ج ۹، ص ۱۱۹؛ احقاق الحق، ج ۷، از ص ۸۹ تا ۱۱۰؛ در فضائل الخمسة ج ۲، ص ۱۱۳ و احاديثي در اين زمينه از صحيحين، كنز العمال، تاريخ بغداد، الرياض النضرة و.. نگاشته است، و در اين رابطه، از طريق اهل سنت ۲۳ حديث و از طريق شيعه ۱۰۰ حديث در غاية المرام، صص ۹۲۵-۹۲۷ نقل شده است..

[۱۲۱] الحافظ السمعاني في الرسالة القواميه في مناقب الصحابه مخلوط روى باسناده عن جابر بن عبدالله انصاري -رضي الله عنهما- قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعرفات، فقال: .. يا علي، لو أن أمتي صاموا حتى يكونوا كالحنايا و صلوا حتى كانوا كالآوتار ثم ابغضوك لا كبهم الله علي و جوههم في النار؛ احقاق الحق، ج ۷، صص ۱۸۰-۱۸۳.

[۱۲۲] موفق بن أحمد، بسنده عن طاووس، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لو اجتمع الناس على حب علي بن ابي طالب، لما خلق الله عزوجل النار؛ ينابيع المودة، ص ۹۱؛ كشف الغمة، ج ۱، ص ۱۳۲؛ احقاق الحق ج ۷، ص ۱۴۹ تا ۱۵۲..

[۱۲۳] و من كتاب ابن خالويه، عن ابي سعيد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي عليه السلام: حبك إيمان و بغضك نفاق و أول من يدخل الجنة محبّك و اول من يدخل النار مبغضك و قد جعلك الله أهلاً لذلك، فأنت مني و انا منك و لا تبى بعدى؛ كشف الغمه، ج ۱، ص ۱۲۱.

[۱۲۴] الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۷۷ قال: عن قيس بن حازم، قال: التقى ابوبكر علي بن ابي طالب عليه السلام فتبسّم ابوبكر يقول: لا يجوز أحدٌ على الصراط الا من كتب له علي عليه السلام

الجواز قال: خرجه ابن السمان فى الموافقة. فضائل الخمسة، ج ٣، ص ١٠٤؛ اين حديث در احقاق الحق، ج ٧، ص ١١٥ تا ١٢١ و از طرق مختلف در كتب اهل سنت نقل شده است..

[١٢٥] ابن عباس -رضى الله عنه- رفعه: حَبَّ عَلَى بَرَاءَةَ مِنَ النَّارِ؛ يَنَابِيعُ الْمَوَدَّةِ، ص ٢٥١..

[١٢٦] ابن عباس -رضى الله عنه- رفعه: حَبَّ عَلَى يَأْكُلُ الذَّنُوبَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطْبَ؛ يَنَابِيعُ الْمَوَدَّةِ، ص ٢٥١.

[١٢٧] عمر بن خطاب رفعه: لو اجتمع الناس على حبِّ على بن ابى طالب لما خلق الله النار؛ يَنَابِيعُ الْمَوَدَّةِ، ص ٢٥١.

[١٢٨] و فى مسند احمد، بسنده عن الزهرى، عن ابن عباس رض قال: بعثنى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الى على، فجاء. فقال له: أنت سيد فى الدنيا و سيد فى الآخرة، من أحبك فقد أحببني و حبيبي حبيبي و حبيب الله و عدوك عدوى و عدوى عدو الله، طوبى لمن أحبك و الويل لمن أبغضك؛ يَنَابِيعُ الْمَوَدَّةِ، ص ٩١؛ كشف الغم، ج ١، ص ١٢٦؛ فضائل الخمسة، ج ٢، ص ٢٠٠؛ به نقل از مستدرک الصحيحين، ج ٣، ص ١٢٧.

[١٢٩] جمع الفوائد عن ابى رافع قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى شأن على: على، من أبغضه فقد أبغضنى و من أبغضنى فقد أبغض الله و من أحبّه فقد أحببني و من أحببني فقد أحب الله؛ يَنَابِيعُ الْمَوَدَّةِ، ص ٩١؛ فضائل الخمسة، ج ٢، ص ٢٠٤؛ به نقل از الهيثمى فى مجمعه، ج ٩، ص ١٣١.

[١٣٠] سورة انفال، آيه ٦٢.

[١٣١] ابو نعيم الحافظ، بسنده عن ابى هريره، ايضاً عن ابى صالح، عن ابن عباس، ايضاً عن جعفر الصادق -رضى الله عنهم- فى قوله تعالى: هو الذى أيدك بنصره و بالمؤمنين قالوا نزلت فى على؛ و ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: رأيت مكتوباً على العرش: لا إله إلا الله وحده لا شريك له محمد عبدى و رسولى، ايدته و نصرته بعلى بن ابى طالب . و روى عن انس بن مالك نحوه. يَنَابِيعُ الْمَوَدَّةِ، صص ٩٤ - ٩٥؛ احقاق الحق، ج ٦، صص ١٣٩ تا ١٥٢..

[١٣٢] و فى كتاب الشفاء روى ابن قانع القاضى، عن ابى الحمراء، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لما أُسرى بى الى السماء اذا على العرش مكتوب: لا إله إلا الله محمد رسول الله ايدته بعلى؛ يَنَابِيعُ الْمَوَدَّةِ، صص ٩٤ - ٩٥، احقاق الحق، ج ٦، صص ١٣٩ تا ١٥٢..

[١٣٣] منهم الفقيه، ابوالحسن، على بن محمد الشافعى المعروف بابن المغازلى الواسطى، المتوفى سنة ٤٨٣ فى مناقب امير المؤمنين عليه السلام قال:.. عن انس بن مالك قال: اهدى الى

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم طير كان يعجبه أكله، فقال: اللهم ايتني بأحب خلقك إليك يأكل من هذا الطير معي. فجاء عليٌّ فاستأذن على النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقلت ما عليه اذن و كنت احب أن يكون رجلاً من الأنصار، فذهب ثم رجع. فقال: استأذن لي على النبي صلى الله عليه وآله وسلم فسمع النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال: أدخل يا عليٌّ ثم قال: و اليّ ؛ احقاق الحق، ج ٥، ص ٣٣٩.

[١٣٤] و فى المناقب عن على بن الحسين، عن أبيه، عن جده امير المؤمنين، على عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إن الله قد فرض عليكم طاعتي و نهاكم عن معصيتي و فرض عليكم طاعة عليّ بعدى و نهاكم عن معصيته و هو وصيى و وارثى و هو منى و امانه؛ حبه ايمان و بغضه كفر، محبه محبى و مبغضه مبغضى و هو مولا من انا مولا ه و انا مولا كل مسلم و مسلمة و انا و هو ابوا هذه الامة. ينابيع المودة، ص ١٢٣؛ در اين مورد به فضائل الخمسه، ج ٢، ص ٩٥ نیز رجوع شود..

[١٣٥] أخرج موفق الخوارزمي، بثلاثة طريق عن جابر بن عبدالله، و عن عمار بن ياسر و عن ابى ايوب الانصارى. قالوا: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: حقُّ عليّ على المسلمين حق الوالد على ولده؛ ينابيع الموءة، ص ١٢٣.

[١٣٦] أخرج ابو نعيم الحافظ، فى حلية اولياء بسنده عن ابى برزة الأسلمى -رضى الله عنه- قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إن الله تعالى عهد الى فى عليّ عهداً إن علياً رايه الهدى و امام اوليائى و نور من أطاعنى و هو الكلمة التى الزمتها المتقين..؛ ينابيع المودة، ص ١٣٤. (اشاره به آيه ٢٦ سوره فتح است كه مى فرمايد: فانزل الله سكينه.. و الزمهم كلمة التقوى ). [١٣٧] سوره مائده، آيه ٣.

[١٣٨] عن ابى هريره، قال: من صام يوم ثمانية عشر من ذى الحجة كتب له صيام ستين شهراً و هو يوم غدیر خم. لما أخذ النبي صلى الله عليه وآله وسلم بيد على، فقال: ألسنت ولى المؤمنين؟ قالوا: بلى، يا رسول الله، فقال: من كنت مولا ه فعلى مولا ه فقال عمر بن الخطاب: بخ بخ لك يا بن أبى طالب، أصبحت مولاى و مولا كل مؤمن! و أنزل الله: أليوم أكملت لكم دينكم؛ شواهد التنزيل للحافظ الحسكاني، ج ١، صص ١٥٦ تا ١٦٠.

[١٣٩] عن ابى سعيد الخدرى: انّ النبي صلى الله عليه وآله وسلم دعا الناس الى على فأخذ بضبعيه فرفعها ثم لم يتفرقا حتى نزلت هذه الاية: اليوم اكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتى فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: الله اكبر على اكمال الدين و(إ)تمام النعمة و رضا

الرب برسالتی و الولاية لعلی . ثم قال للقوم: من كنت مولاه فعلى مولاه ؛ شواهد التنزيل، ج ١، ص ١٥٨.

[١٤٠] سورة مائدة، آیه ٥٥.

[١٤١] شواهد التنزيل، ج ١، صص ١٦١-١٦٩.

[١٤٢] عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس، فى قول الله تعالى: انما وليکم الله و رسوله والذین امنوا.. والذین امنوا فخص من بین المؤمنین على بن ابى طالب. فقال: الذین یقیمون الصلوة.. و ذلك ان رسول الله صلى الله علیه وآله وسلم صلّ يوماً بأصحابه صلاة الظهر وانصرف هو و أصحابه فلم یبق فى المسجد غیر على قائماً یصلی بین الظهر و العصر اذ دخل علیه فقیر من فقراء المسلمین فلم یرفى المسجد احداً خلا علیاً فاقبل نحوه. فقال: یا ولی الله! بالذی یصلی له ان تصدق على بما امکنک. و له خاتم عقیق یمانى احمر(کان) یلبسه فى الصلاة فى یمینه فمدّ یده فوضعها على ظهره و أشار الى السائل ینزعه، فنزعه و دعاله و مضى. و هبط جبرئیل فقال النبى صلى الله علیه وآله وسلم لعلی علیه السلام: لقد باهى الله بک ملائکته الیوم ؛ اقرأ: انما ولیکم الله و رسوله.. ؛ شواهد التنزيل، ج ١، ص ١٦٤ روایات متعدد دیگر در همین مورد از انس، از محمد بن حنفیه، از ابن جریح، از امام باقر علیه السلام وارد شده است. شواهد التنزيل، ج ١، صص ١٦٦-١٦٩ و در فضائل الخمسة ، ج ٢، ص ١٣، احادیثی از کتب مختلف اهل سنت در این زمینه نگاشته شده است..

[١٤٣] سورة رعد، آیه ٤٣.

[١٤٤] سورة نمل، آیه ٤٠.

[١٤٥] عن عطیة العوفی، عن ابى سعید الخدری -رضی الله عنه- قال: سئلت رسول الله صلى الله علیه وآله وسلم عن هذه الآیه: الذی عنده علم من الكتاب قال: ذاک وزیر أخى سلیمان بن داود علیه السلام و سألته عن قول الله -عزوجل-: قل كفى بالله شهيداً بینى و بینکم و من عنده علم الكتاب قال: ذاک أخى على بن ابى طالب علیه السلام ؛ ینابیع، ص ١٠٣.

[١٤٦] و عن ابن عباس -رضی الله عنه- قال: و من عنده علم الكتاب انما هو على لقد کان عالماً بالتفسیر و التأویل و الناسخ و المنسوخ. ینابیع المودة، ص ١٠٤.

[١٤٧] سلیم بن قیس الهملالی فى کتابه، عن قیس بن سعد بن عباده قال: و من عنده علم الكتاب، على قال معاویة بن ابى سفیان: هو عبدالله بن سلام. قال سعد: انزل الله: انما أنت منذر و لكل قوم هاداً و أنزل: أفمن كان على بینة من ربه و يتلوه شاهد منه فالهادی من الایة الاولى



و الشاهد من الثانية، على. كأنه نصبه صلى الله عليه وآله وسلم يوم الغدير و قال: من كنت مولاه فعلى مولاه و قال: أنت منى بمنزلة هارون من موسى إلا لابنى من بعدى .. [١٤٨] سورة رعد، آيه ٧.

[١٤٩] سورة هود، آيه ١٧.

[١٥٠] فى مناقب عبدالله الشافعى، ص ١٢٤.. عن مجاهد، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أنا مدينة الحكمة و على بابها فمن أراد الحكمة فليأت من بابها؛ تاريخ بغداد، ج ١١، ص ٢٠٤ به نقل از احقاق، ج ٥، صص ٥٢٠-٥٠٢؛ در فضائل الخمسه، ج ٢، ص ٢٤٩ احاديث متعددى از كتب اهل سنت در اين زمينه وارد شده است.. [١٥١] فى البداية و النهاية، ج ٧، ص ٣٥٨، عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أنا مدينة العلم و على بابها فمن أراد العلم فليأت باب المدينة؛ احقاق، ج ٥، صص ٤٦٨-٥٠١؛ فضائل الخمسه، ج ٢، ص ٢٥٠ به نقل از مستدرک الصحيحين، ج ٣، ص ١٢٦ و ديگر كتب..

[١٥٢] الرياض النضرة، ج ٢، ص ١٩٨: عن معاذ بن جبل قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلى عليه السلام: تخصم الناس بسبع و لا يحاجك احد من قريش: أنت أولهم ايماناً بالله، و أوفاهم بعهد الله و أقومهم بأمر الله و أقسمهم بالسويه و أعدلهم فى الرعية و أبصرهم بالقضية، و أعظمهم عند الله مزية قال أخرجه الحاكمى أقول و رواه أبو نعيم أيضاً فى حليته ج ١، ص ٦٦؛ فضائل الخمسه، ج ١، ص ١٨٩.

[١٥٣] الاصابه، ج ٧، القسم الاول، ص ١٦٧ قال و أخرج ابواحمد و ابن منده و غيرهما من طريق اسحاق بن بشر لأسدى، عن خالد بن الحارث، عن عوف، عن الحسن، عن أبى ليلى الغفارى، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: سيكون من بعدى فتنةٌ فاذا كان ذلك فالزموا على بن ابى طالب؛ فإنه اول من آمن بى و اول من يصفحنى يوم القيامة، و هو الصديق الاكبر و هو فاروق هذه الامة و هو يعسوب المؤمنين، و المال يعسوب المنافقين؛ فضائل الخمسه، ج ١، ص ١٨٩.

[١٥٤] عن أبى سعيد الخدرى، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: اذا كان يوم القيامة قال الله تعالى لمحمد و على: ادخلا الجنة من أحبكما و ادخلا النار من أبغضكما فيجلس على (على) شفير فيقول (لها): هذا لى و هذا لك و هو قوله: ألقيا فى جهنم كل كفار عنيد سورة ق، آيه ٢٤؛ شواهد التنزيل، ج ٢، صص ١٩٠-١٩١.

[۱۵۵] اخرج موفق بن احمد الخوارزمی الملکی بسنده عن نافع، عن ابن عمر، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي عليه السلام: اذا كان يوم القيامة يؤتى بك يا علي سرير من نور و علي رأسك تاج قد أضاء نوره و كاد يخطف أبصار أهل الموقف فيأتي النداء من عند الله جل جلاله: اين وصي محمد رسول الله؟ فتقول: ها أناذا. فينادى المنادى أدخل من أحبك الجنة و أدخل من عاداك في النار فأنت قسيم الجنة و النار؛ ينايب المودة، صص ۸۳-۸۴ در فضائل الخمسه، ج ۳، ص ۱۰۵ احاديثي در اين مورد از اهل سنت ذكر شده است. همچنين ر.ك به: احقاق الحق، ج ۱۴، صص ۲۵۹..

[۱۵۶] أخرج ابن المغازلي الشافعي بسنده عن ابن مسعود، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا علي! إنك قسيم الجنة و النار و أنت تفرع باب الجنة و تدخلها أحبائك بغير حساب؛ ينايب المودة، ص ۸۴.

[۱۵۷] في المناقب عن ابي الطفيل، عامر بن واثله و هو آخر من مات من الصحابة بالاتفاق، عن علي -رضي الله عنهما- قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا علي! أنت وصيي، حربك حربي و سلمك سلمى و انت الإمام و ابو الأئمة الا حدى عشر الذين هم المطهرون المعصومون و منهم المهدي الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً فويل لمبغضيهم. يا علي. لو أن رجلاً أحبك و اولادك في الله لحشره الله معك و مع اولادك و أنت معي في الدرجات العلى و أنت قسيم الجنة و النار تدخل محبيك الجنة و مبغضيك النار؛ ينايب المودة، ص ۸۵.

[۱۵۸] العلامة الشيخ زين الدين عبدالرؤوف المناوي، القاهري، الشافعي، متوفى ۱۰۳۱، في كتابه كنوز الحقايق ص ۴۶ قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: انا و علي حجة الله على عباده؛ احقاق الحق، ج ۴، صص ۲۱۹-۲۲۳؛ فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۹۶؛ به نقل از كنوز الحقايق للمناوي، ص ۴۳.

[۱۵۹] العلامة المحدث العارف الشيخ جمال الدين، محمد بن أحمد الحنفي، الموصلی، الشهير بابن حسنويه، المتوفى سنة ۶۸۰ في كتابه بحر المناقب ص ۵۷، مخطوط قال: و بالاسناد يرفعه الى أنس بن مالك قال: كنت عند رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذا أقبل علي عليه السلام فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: أنا و هذا حجة الله على عباده يوم القيامة؛ احقاق الحق، ج ۴، صص ۲۱۹-۲۲۰؛ فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۹۶، به نقل از تاريخ بغداد..

[۱۶۰] العلامة فخرالدين عمرالرازي، المتوفى سنة ۶۰۶، في نهاية العقول على ما في مناقب الكاشي، ص ۱۹۵، مخطوط قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي مشيراً إليه و أخذ

بيده: هذا خليفتي فيكم من بعدى فاسمعوا له و أطيعوا .

[١٦١] ألقية ابوالحسن على بن محمد الشافعي، المعروف به ابن المغازلي الواسطي، المتوفى سنة ٤٨٣، في مناقب امير المؤمنين مخطوط قال: روى باسناده عن الباقر عليه السلام عن أبيه، عن جده الحسين بن علي بن ابي طالب، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: علي بن ابي طالب خليفه الله و خليفتي؛ و خليل الله و خليلي؛ و حجة الله و حجتى؛ و باب الله و بابى؛ و صفى الله و صفىي؛ و حبيب الله و حبيبى و سيف الله و سيفى؛ و هو أخى و صاحبي و وزيرى. و محبه محبى و مبغضه مبغضى؛ و وليه وليى؛ و عدوه عدوى؛ و زوجته ابنتى؛ و ولده ولدى؛ و حزبه حزبى؛ و وقوله قولى؛ و أمره امرى؛ و هو سيد الوصيين و خير أمتى؛ احقاق الحق، ج ٤، ص ٢٩٧.

[١٦٢] عمر بن الخطاب: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لما عقد المواخاة بين أصحابه، قال: هذا على أخى فى الدنيا او الآخرة؛ و خليفتي فى أهلى؛ و وصيى فى أمتى؛ و وارث علمى؛ و قاضى دينى؛ ماله منى و مالى منه؛ نفعه نفعى و ضره ضرى؛ من أحبه فقد أحبنى و من أبغضه فقد أبغضنى؛ ينابيع المودة، ص ٢٥١.

[١٦٣] ما ذكره الهيثمى فى مجمعه ج ٨، ص ٣١٤ قال: و عن عبدالله بن مسعود، قال: استتبعنى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليلة الجن فانطلقت معه، حتى بلغنا اعلى مكة.. قلت: يا رسول الله؛ ألا تستخلف ابابكر؟ فاعرض عنى، فرأيت أنه لم يوافق. فقلت: يا رسول الله! ألا تستخلف عمر؟ فاعرض عنى، فرأيت أنه لم يوافق، فقلت: يا رسول الله! ألا تستخلف علياً؟ قال: ذاك الذى لا اله إلا هو إن بايعتموه و أطعتموه أدخلكم الجنة اکتعين؛ فضائل الخمسة، ج ٢، ص ٢١.

[١٦٤] ابو المؤيد الموفق بن أحمد أخطب خوارزم المتوفى ٦٥٨، فى كتابه المناقب ص ٤٩، ط تبريز.. عن عباد بن عبدالله، عن سلمان رض عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم انه قال: أعلم أمتى من بعدى على بن ابي طالب عليه السلام؛ احقاق الحق، ج ٤، ص ٣١٩ اين حديث در المناقب المرتضويه، كنوز الحقايق و در برخى ديگر از كتب آمده است..

[١٦٥] العلامة المولى محمد صالح الكشفى الحنفى الترمذى فى كتابه المناقب المرتضويه ص ١٠٢، ط بمبئى قال: قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم: لو يعلم الناس متى سمى على امير المؤمنين ما أنكروا فضله سمى بذلك و آدم بين الروح و الجسد، قال الله: ألسْتُ بربكم؟ قالوا: بلى، فقال تعالى: أنا ربكم و محمد نبيكم و على أميركم؛ عن فردوس الأخبار؛ احقاق الحق، ج

[١٦٦] عن ابى هريره قال: قيل: يا رسول الله، متى وجبت لك النبوة؟ قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم: قبل أن يخلق الله آدم و نفخ الروح فيه و قال: و إذ أخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم ذريتهم و أشهدهم على أنفسهم ألسن بربكم؟ قالوا: بلى، فقال: أنا ربكم الأعلى و محمد نبيكم و على أميركم. احقاق الحق، ج ٤، ص ٢٧٦.

[١٦٧] العلامة الشيخ ابراهيم بن محمد بن ابى بكر حمويه الحموينى، المتوفى ٧٢٢، فى كتابه فرائد السمطين مخطوط باسناده عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلى بن ابى طالب عليه السلام: يا على! أنا مدينة الحكمة و أنت بابها و لن تؤتى المدينة إلا من قبل الباب و كذب من زعم أنه يحبني و يبغضك، لأنك منى و أنا منك؛ لحمك من لحمى و دمك من دمى و روحك من روحى و سريرتك من سريرتى و علانيتك من علانيتى و أنت امام أمتى و خليفتى عليها بعدى؛ سعد من أطاعك و شقى من عصاك و ربح من تولاك و خسر من عاداك و فاز من لزمك و هلك من فارقك. مثلك و مثل الائمة من ولدك بعدى مثل سفينة نوح؛ من ركب فيها نجى و من تخلف عنها غرق و مثلكم مثل النجوم كلما غاب نجم، طلع نجم إلى يوم القيامة؛ احقاق الحق، ج ٤، ص ٤٨٢.

[١٦٨] احقاق الحق، ج ١٠، قسمت اعظم أن اختصاص به احاديثى راجع به فاطمه زهرا عليها السلام دارد..

[١٦٩] عن سلمان -رضى الله عنه- قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: انما سميت ابنتى فاطمه لأن الله -عز وجل- فطمها و فطم محبيها من النار؛ يبايع المودة، ص ٢٤٠؛ فضائل الخمسة، ج ٣، ص ١٢٦؛ كنز العمال، ج ١٢، ص ١٠٩.

[١٧٠] عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: و إنما سميت فاطمة البتول لأنها تبتلت من الحيض و النفاس؛ يبايع المودة، ص ٢٦٠.

[١٧١] الحاكم ابو عبدالله النيسابورى فى المستدرک ج ٣، ص ١٥٦ قال: زكريا بن ابى زائد، عن فراس، عن الشعبى، عن مسروق، عن عائشه أن النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال - و هو فى مرضه الذى توفى فيه -: يا فاطمة! ألا ترضين أن تكونى سيدة نساء العالمين و سيدة نساء هذه الامة و سيدة نساء المؤمنين؟ احقاق الحق، ج ١٠، ص ٣٠؛ فضائل الخمسة، ج ٣، ص ١٣٧، به نقل از صحيح البخارى.

[١٧٢] الحافظ ابوبكر، احمد بن حسين البيهقى، فى الاعتقاد ص ١٦٥ روى عن ابن عباس

قوله صلى الله عليه وآله وسلم: أفضل نساء اهل الجنة فاطمة بنت محمد..؛ احقاق الحق، ج ١٠، ص ٥٣.

[١٧٣] أتانى ملك فسلم علىّ، نزل من السماء لم ينزل قبلها فبشّرني أن الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنة و أنّ فاطمة سيّدة نساء اهل الجنة كنز العمال، ج ١٢، صص ١٠٧-١٠٨، شماره ٣٤٢١٧.

[١٧٤] الحاكم النيسابورى فى المستدرک ج ٣، ص ١٥٥، طبع حيدرآباد الدکن قال:..عن عمر أنّه دخل على فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: يا فاطمة! والله ما رأيت احداً أحبّ الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم منك.. احقاق الحق، ج ١٠، ص ١٧١.

[١٧٥] علامه ذهبى فى تاريخ الاسلام ج ٢، ص ٣٥٦، ط مصر قال: ابو عوانه، عن عمر بن ابى سلمه، عن أبيه، أخبرنى اسامة بن زيد، أنّ علياً قال: يا رسول الله! أىّ أهلک احب إليك؟ قال: فاطمة عليها السلام؛ احقاق الحق، ج ١٠، ص ١٧٩.

[١٧٦] العلامة الباقر مافى فى اخبار الاول ص ٤٢، طبع بغداد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لفاطمة عليها السلام: إنها بضعة منى يربىنى ما يربىها و يؤذنى ما يؤذيها؛ احقاق الحق، ج ١٠، ص ١٩٢؛ كنز العمال، ج ١٢، ص ١١٢، شماره ٣٤٢٤٣.

[١٧٧] العلامة الهروى فى روضة الاحباب ص ٦٥٥، مخطوط قال: و قد صحّ عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم: فاطمة بضعة منى من اذاها فقد اذانى و من أغضبها فقد أغضبنى؛ احقاق الحق، ج ١٠؛ نيز فضائل الخمسة، ج ٣، ص ١٥١.

[١٧٨] نورالدين بن الصباغ المالکى فى الفصول المهمة قال: و روى عن مجاهد، قال: خرج النبى صلى الله عليه وآله وسلم و هو اخذ بيد فاطمه، فقال: من عرف هذه فقد عرفها و من لم يعرفها فهى فاطمة بنت محمد صلى الله عليه وآله وسلم و هى بضعة منى و هى قلبى و روحى التى بين جنبى، فمن اذاها فقد اذانى و من اذانى فقد اذى الله؛ احقاق، ج ١٠، صص ١٨٤-٢١٦.

[١٧٩] مستدرک الصحيحين، ج ٣، ص ١٥٤، روى بسنده عن.. عائشة إنها قالت: ما رأيت احداً كان أشبه كلاماً و حديثاً من فاطمة برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و كانت اذا دخلت عليه رحب بها و قام اليها فأخذ بيدها فقبلها و أجلسها فى مجلسه؛ فضائل الخمسة، ج ٣، ص ١٢٧.

[١٨٠] صحيح مسلم فى كتاب فضائل الصحابة فى باب فضائل فاطمة عليها السلام روى بسنده عن عائشة، قالت: اجتمع نساء النبى صلى الله عليه وآله وسلم فلم يغدر منهنّ امرأة فجاءت فاطمة تمشى كأنّ مشيتها مشية رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فقال: مرحباً بابنتى فأجلسها عن

یمینه أو عن شماله؛ فضائل الخمسه، ج ۳، ص ۱۲۸.

[۱۸۱] مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۳ روی بسنده عن علی علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لفاطمه: إِنَّ الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک؛ فضائل الخمسه، ج ۳، ص ۱۵۵؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۱.

[۱۸۲] فضائل الخمسه، ج ۳، ص ۱۴۸.

[۱۸۳] سوره اسراء، آیه ۲۶.

[۱۸۴] السیوطی فی درالمنثور فی ذیل تفسیر قوله تعالی: وَاَتِ ذَالْقُرْبٰی حَقَّهٗ فِی سُوْرَةِ الْاَسْرِ، قال: و اخرج البزار و أبو یعلی و ابن ابی حاتم و ابی مردویه عن ابی سعید الخدری، قال: لما نزلت هذه الایة وات ذالقربی حقه دعا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فاطمه علیها السلام فاعطاها فدکاً. قال: و اخرج ابن مردویه عن ابن عباس قال: لما نزلت وات ذالقربی حقه أقطع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فاطمه علیها السلام فدکاً. فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۱۳۶.

[۱۸۵] تاریخ بغداد، للخطیب البغدادی، ج ۵، ص ۸۷: روی بسنده عن عائشه، قالت: قلت: یا رسول الله، مالک اذا جاءت فاطمه قبلتها حتی تجعل لسانک فی فیها کلّه كأنک تريد أن تلعقها عسلاً؟ قال: نعم، یا عایشه، انی لما أسرى بی إلى السماء أدخلنی جبرئیل الجنّة فناولنی منها تفاحه فأکلتها فصارت نطفه فی صلبی فلما نزلت واقعت خدیجه، ففاطمه من تلك النطفه و هی حوراء انسیه كلما اشتقت الی الجنه قبلتها .

[۱۸۶] تاریخ بغداد، ایض، ج ۱۲، ص ۳۳۱: روی بسنده عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: ابنتی فاطمه حوراء آدمیه..؛ فضائل الخمسه، ج ۳، ص ۱۲۴.

[۱۸۷] ابنتی فاطمه حوراء آدمیه لم تحض و لم تطمئث..؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۹، شماره ۳۴۲۲۶.

[۱۸۸] العلامة المحدث العارف الشیخ جمال الدین، محمد بن احمد الحنفی الموصلی، الشهیر بابن حسنویه، المتوفی سنه ۶۸۰ فی بحر المناقب ص ۶۹، المخطوط مما رواه ابن مسعود عبدالله - رضی الله عنه - قال:.. قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لی: اعلم؛ أن الله خلقتنی و علیاً من نور عظیم قبل خلق الخلق بألفی عام اذ لا تسبیح و لا تقدیس..؛ احقاق الحق، ج ۵، صص ۲۴۹-۲۵۰.

[۱۸۹] کنایه از این که موجودی آفریده نشده بود تا تقدیس و تسبیح بگوید و اولین موجودی که حضرت حق را تسبیح و تقدیس کرد، نور من و علی علیه السلام بود..

[١٩٠] العلامة الشيخ عبدالرحمن بن عبدالسلام الصفورى الشافعى البغدادى، المتوفى سنة ٨٨٤، فى نزهة المجالس ج ٢، ص ٢٣٠، ط القاهره عن جابر بن عبدالله -رضى الله عنهما- عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم: إنَّ الله خلق علياً نورين بين يدي العرش نسب الله و تقدسه قبل أن يخلق آدم بألفى عام، فلما خلق الله آدم اسكننا فى صلبه، ثم نقلنا من صلب طيب و بطن طاهر حتى اسكننا فى صلب ابراهيم، ثم نقلنا من صلب ابراهيم إلى صلب طيب و بطن طاهر حتى أسكننا فى صلب عبدالمطلب، ثم افترق النور فى عبدالمطلب فصار ثلثاه فى عبدالله و ثلثه فى ابى طالب، ثم اجتمع النور منى و من على فى فاطمة، فالحسن و الحسين نوران من نور رب العالمين؛ احقاق الحق، ج ٥، ص ٢٤٨. احاديثى نظير اين حديث را احمد بن حنبل، علامه خوارزمى در المناقب؛ الحافظ شمس الدين در ميزان الاعمال و ابن المغازلى الواسطى در مناقب اميرالمؤمنين و گروهى ديگر نقل کرده‌اند. احقاق الحق، ج ٥، صص ٢٤٣-٢٥٥.

[١٩١] عن سلمان الفارسى رض فى حديث طويل، قال: قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم: يا سلمان! فهل علمت من نقبائى و من الاثنى عشر الذين اختارهم الله للامامة بعدى؟ فقلت: الله و رسوله أعلم. قال: يا سلمان! خلقنى الله من صفوة نوره و دعانى فأطعت. و خلق من نورى علياً؛ فدعاه فأطاعه. و خلق من نورى و نور على فاطمة، فدعاها فأطاعته. و خلق منى و من على و فاطمه، الحسن و الحسين فدعاهما فأطاعاه. فسمّانا بالخمسة الاسماء من أسمائه: الله المحمود و أنا محمّد؛ و الله العلى و هذا على؛ و الله فاطر و هذه فاطمه؛ و الله ذوالاحسان و هذا الحسن؛ و الله المحسن و هذا الحسين. ثم خلق منا و من صلب الحسين تسعة ائمة، فدعاهم فأطاعوه، قبل أن يخلق الله سماء مبيّته و أرضاً مدحيّة أو هواء أو ماءً أو ملكاً أو بشراً و كُنّا بعلمه نوراً نسبّه و نسمع و نطيع. الخبر. بحار، ج ١٥، ص ٩، طبع تهران.

[١٩٢] ابن ادريس، عن أبيه، عن محمد بن الحسين بن زيد.. عن المفضل، قال: قال الصادق عليه السلام: إن الله تبارك و تعالى خلق أربعة عشر نوراً قبل خلق الخلق بأربعة عشر ألف عام، فهى ارواحنا. فقيل له: يا بن رسول الله! و من الأربعة عشر؟ قال: محمد و على و فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمة من ولد الحسين، آخرهم القائم الذى يقوم بعد غيبته، فيقتل الدجال و يطهر الأرض من كل جور و ظلم؛ بحار، ج ١٥، ص ٢٣، روایت ٤٠، طبع تهران.

[١٩٣] على بن الحسين قال: حدثنا عمى الحسن، قال: سمعت جدى صلى الله عليه وآله وسلم يقول: خلقت من نور الله عزوجل و خلق أهل بيتى من نورى و خلق محبيهم من نورهم و سائر الناس فى النار؛ ينابيع المودة، ص ١٠.

[١٩٤] الكنجى الشافعى فى كفاية الطالب ص ٤٠٦، ط الحيدريه فى النجف روى حديثاً عن جابر، قال: سألت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن ميلاد على بن ابي طالب، فقال: سألتنى عن خير مولود ولد فى شبه المسيح عليه السلام إن الله تبارك و تعالى خلق علياً من نورى و خلقنى من نوره و كلانا من نور واحد. احقاق الحق، ج ٧، ص ٤٨٨ و ج ١٦، ص ٢١٤.

[١٩٥] العلامة العينى الحيدر آبادى فى مناقب على روى من طريق الخوارزمى عن ابي سليمان الراعى مرفوعاً قال الله تعالى: يا محمد! انى خلقتك و علياً من نورى؛ احقاق الحق، ج ١٦، ص ١١٨ حديث انا و على من نور واحد در: ج ١٦ احقاق الحق از ص ١٠٥ تا ص ١١٩ و در كتب مختلف اهل سنت بيان شده است..

[١٩٦] العلامة الشيخ عبدالله الحنفى الشهير بالاخوانيات، المتوفى سنة ٨٠٠ فى الرقائق ص ٣٠ مخطوط قال: و عن ابي هريرة، قال: كنا جلوساً عند النبى صلى الله عليه وآله وسلم اذا أقبل على رضى الله عنه - فقال رسول الله: مرحباً بأخى و ابن عمى خلقت أنا و هو من نور واحد؛ احقاق الحق، ج ٥، ص ٢٥٣.

[١٩٧] العلامة الشيخ ابراهيم بن محمد بن ابي بكر بن حمويه الحموينى، المتوفى سنة ٧٢٢، فى كتابه فرائد السمطين المخطوط قال:.. عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول لعلى عليه السلام: خلقت أنا و أنت من نور الله تعالى؛ احقاق الحق، ج ٥، ص ٢٥٤.

[١٩٨] الحافظ ابو محمد بن ابي الخوارس فى الاربعين ص ٣٨، المخطوط قال:.. المفضل بن عمر بن عبدالله عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انه قال: لما خلق الله ابراهيم عليه السلام كشف الله عن بصره فنظر الى جانب العرش نوراً، فقال: الهى و سيدى! ما هذا النور؟ قال: يا ابراهيم! هذا نور محمد صفوتى. قال: الهى و سيدى! و أرى نوراً الى جانبه؟ قال: يا ابراهيم! هذا نور على ناصر دينى. قال: الهى و سيدى! و أرى نوراً ثالثاً يلى النورين؟ قال: يا ابراهيم! هذا نور فاطمة تلى أباهما و بعلمها فطمت بهما محبيهما من النار قال: الهى و سيدى! و أرى نورين يليان الثلاثة انوار. قال: يا ابراهيم! هذان الحسن و الحسين يليان نور أبيهما و أمهما و جدتهما. قال: يا الهى و سيدى! و أرى تسعة أنوار قد أحدقوا بالخمسة أنوار؟ قال: يا ابراهيم! هؤلاء أئمة من ولدهم. قال: الهى و سيدى! و بماذا يعرفون؟ قال: يا ابراهيم! أولهم على بن الحسين و محمد بن على و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و على بن موسى و محمد بن على و على بن محمد و الحسن العسكرى و المهدي، محمد بن الحسن صاحب الزمان. قال: الهى و سيدى! و أرى انواراً



لا يحصى عددها إلا أنت؟ قال: يا ابراهيم! هؤلاء شيعتهم و محبيهم. قال: يا ابراهيم! يضلون إحدى و خمسين و التفخيم فى اليمين و الجهر بسم الله الرحمن الرحيم و القنوت قبل الركوع و السجود و سجدة الشكر. قال ابراهيم: الهى! اجعلنى من شيعتهم و محبيهم. فأنزل الله فى القرآن و إن من شيعته لإبراهيم إذ جاء ربّه بقلب سليم قال المفضل بن عمر، ان أبا حنيفة لما أحسن أحسّ بالموت، روى هذا الخبر؛ احقاق الحق، ج ١٣، صص ٥٩ - ٦٠.

[١٩٩] فأول ما ابتدأ من خلقه أن خلق محمداً صلى الله عليه وآله وسلم و خلقنا أهل البيت معه من نور عظمته؛ بحار، ج ١٥، ص ٢٣، روایت ٤١، طبع تهران.

[٢٠٠] عن داود الرقى، عن ابى عبدالله عليه السلام قال: لما أراد الله عزوجل أن يخلق الخلق خلقهم و نشرهم بين يديه، ثم قال لهم: من ربكم؟ فأول من نطق رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و امير المؤمنين عليه السلام و الائمة عليهم السلام فقالوا: أنت ربنا فحملهم العلم والدين. ثم قال للملائكة: هؤلاء حملة دينى و علمى و امنائى فى خلقى و هم المسؤولون؛ بحار، ج ١٥، ص ١٦، روایت ٢٢، طبع تهران.

[٢٠١] براى آشنایى بیشتر، به قسمت سیمای اهل بیت عليهم السلام در احادیث رجوع شود..

[٢٠٢] قال جابر بن عبدالله الانصارى -رضى الله عنهما- سئلت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن اول شىء خلقه الله تعالى؟ قال: هو نور نبيك يا جابر، خلقه الله ثم خلق فيه كل خير و خلق بعده كل شىء..؛ ينابيع المودة، ص ١٤.

[٢٠٣] العلامة حسن بن مولوى امان الله الدهلوى العظيم آبادى الهندى فى كتابه تجهيز الجيش ص ٢٤، روى عن احمد بن حنبل فى الفضائل و المسند و الديلمى فى فردوس الاخبار، عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: كنت و على نوراً بين يدى الرحمن قبل أن يخلق عرشه باربع عشر الف عام فلم يزل يتمخص فى النور حتى اذا وصلنا الى حفرة العظيمه فى ثمانين الف سنه ثم خلق الله الخلايق من نورنا فنحن صنائع الله و الخلق كلهم صنائع لنا احقاق الحق، ج ٥، ص ٢٤٦.

[٢٠٤] اعلم أن الله خلقنى و علياً من نور عظيم قبل خلق الخلق بالفى عام اذ لا تسبيح و لا تقديس، ففتق نورى فخلق منه السماوات و الارض و انا و الله اجل من السماوات و الارض و فتق نور على بن ابى طالب فخلق منه العرش و الكرسي، و على بن ابى طالب أفضل من العرش و الكرسي. و فتق نور الحسن فخلق منه اللوح و القلم و الحسن و الله اجل من اللوح و القلم و فتق نور الحسين و خلق منه الجنان و الحور و الحسين و الله أجل من الجنان و الحور، ثم

اظلمت المشارق و المغارب فشكت الملائكة الى الله تعالى أن يكشف عنهم تلك الظلمة فتكلم الله جل جلاله بكلمة فخلق روحاً ثم تكلم بكلمة فخلق من تلك الكلمة الأخرى نوراً فأضاف النور إلى تلك الروح و اقامها أمام العرش فأزهرت المشارق و المغارب فهي فاطمة الزهراء.. ؛ احقاق الحق، ج ٥، ص ٢٥٠، به نقل از در بحر المناقب ؛ تأليف العلامة المحدث العارف الشيخ جمال الدين محمد بن احمد الحنفى الموصلى الشهير بان حسنويه، المتوفى سنة ٦٨٠.

[٢٠٥] العلامة الامر تسرى فى ارجح المطالب.. عن ابى هريره عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم انه قال: لَمَا خلق الله تعالى ابا البشر و نفخ فيه من روحه، التفت ادم يمينه العرش، فاذا نور خمسة اشباح سجّداً و ركعاً، قال ادم: يا رب! هل خلقت احداً من طين قبلى؟ قال: لا يا ادم. قال: فمن هؤلاء الخمسة الذين أراهم فى هيئتى و صورتى؟ قال: هؤلاء خمسة من ولدك شققت لهم خمسة أسماء من أسمائى لولاهم ما خلقت الجنة و لا النار و لا العرش و لا الكرسي و لا السماء و لا الارض و لا الملائكة و لا الانس و لا الجن.؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٢٠٣.

[٢٠٦] أخرج الحموينى بسنده عن الاعمش، عن جعفر الصادق عليه السلام عن ابيه عن جده على بن الحسين -رضى الله عنهم- قال: نحن ائمة المسلمين و حجج الله على العالمين و سادة المؤمنين و قادة الغرّ المحجلين و موالى المسلمين. و نحن امان لأهل الارض كما أن النجوم امان لأهل السماء. و نحن الذين بنا تمسك السماء أن تقع على الارض الا بإذن الله و بنا ينزل الغيث و تنشر الرحمة و تخرج بركات الارض و لو لا ما على الارض منا لا نساخت بأهلها. ثم قال: و لم تخل الارض منذ خلق الله ادم عليه السلام من حجة الله فيها ظاهر مشهود أو غايب مستور و لا تخلو الى ان تقوم الساعة من حجة فيها و لو لا ذلك لم يعبد الله و.. ؛ ينابيع المودة، ص ٢١، حديث اهل بيتى امان لأمتى. احقاق الحق، ج ٩، صص ٣٠٨-٢٩٤.

[٢٠٧] فى مشكاة المصابيح، عن ابى ذر -رضى الله عنه- انه قال: و هو أخذ بباب الكعبه سمعت النبى صلى الله عليه وآله وسلم يقول: إن مثل اهل بيتى فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك. ينابيع المودة، ص ٧٧. حديث ثقلين و بسيارى از احاديث، گواه روشن اين مطلب است..

[٢٠٨] سعد من اطاعك و شقى من عصاك و ربح من تولاك و خسر من عاداك؛ فاز من لزمك و هلك من فارقك، مثلك و مثل الائمة من ولدك بعدى مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و مثلكم كمثل النجوم كلما غاب نجم طلع نجم الى يوم القيامة ؛ ينابيع المودة ص ٢٨.

[٢٠٩] العلامة الشيخ ابراهيم الحموينى فى فرائد السمطين :..فانا المحمود و هذا محمد و أنا العالى و هذا على و انا الفاط و هذه فاطمه و انا الإحسان و هذا الحسن و أنا المحسن و هذا الحسين اليت. بعزتى انه لا يأتينى احدٌ بمثقال حبةً من خردل من بغض احدهم إلا أدخلته نارى و لا أبالى. يا ادم! هؤلاء صفوتى بهم أنجيهم و بهم أهلكتهم فاذا كان لك اليت حاجهٌ فبهؤلاء توسل. فقال النبى: نحن سفينة النجاة، من تعلق بها نجا و من حاد عنها هلك؛ فمن كان له الى الله حاجهٌ فليسال بنا اهل البيت ؛ احقاق الحق، ج ٩، صص ٢٥٣-٢٥٤.

[٢١٠] عن محمد بن الغيظ بن المختار، عن ابيه، عن محمد الباقر عن أبيه عن جدّه عن على: قال: قال لى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا على! ما خلقت الا لتعبد ربك و يشرف بك معالم الدين و يصلح بك دارس السبيل و لقد ضلّ عنك و لن يهتدى الى الله من لم يهتد الى ولايتك و هو قول ربى -جل شأنه-: و انى لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحاً ثم اهتدى ؛ يعنى، اهتدى الى ولايتك ؛ ينابيع المودة، ص ١١٠.

[٢١١] اخرج موفق بن احمد، عن الحسن البصرى، عن ابن مسعود، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: اذا كان يوم القيامة يقعد على على الفردوس و هو جبل قد علا الجنة و فوقه عرش رب العالمين و من سفحه يتفجر أنهار الجنة و يتفرق فى الجنان و علىّ جالس على كرسى من نور يجرى بين يديه التسنيم، لا يجوز احد الصراط إلا و معه سند بولاية على و ولاية اهل بيته، فيدخل محبيه الجنة و مبغضيه النار ؛ ينابيع المودة، ص ٨٦.

[٢١٢] الخوارزمى فى مقتل الحسين ج ٢، ص ٨٣، طه الغرى قال: فبهذا الاسناد اى الاسناد المتقدم فى كتابه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: الويل لظالمى اهل بيتى، عذابهم مع المنافقين فى الدرك الاسفل من النار، لا يفتر عنهم ساعة و يسقون من عذاب جهنم فالويل لهم من العذاب الاليم ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٦٤.

[٢١٣] العلامة الذهبى فى ميزان الاعتدال ج ١، ص ٣٦٩، طه القايره ، قال:..حدثنا جابر بن عبدالله، قال: خطبنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: من أبغضنا اهل البيت حشره الله يوم القيامة يهوديا، و ان صام و صلى .. ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٦٨.

[٢١٤] الحافظ نور الدين على بن ابى بكر الهيثمى فى مجمع الزوائد قال: قال صلى الله عليه وآله وسلم: و ان صام و صلى و زعم انه مسلم ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٦٨.

[٢١٥] الحافظ نورالدين على بن ابى بكر فى مجمع الزوائد ج ٩ قال: و عن الحسن بن على عليهما السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: ..والذى نفسى بيده لا ينفع عبداً

عمله الا بمعرفة حقنا ؛ احقاق الحق ج ٩، ص ٤٢٨.

[٢١٦] و عن على - كرم الله وجهه - قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: الاثمة من ولدى فمن اطاعهم فقد اطاع الله و من عصاهم فقد عصى الله هم العروة الوثقى و الوسيلة الى الله جل و علا ؛ ينابيع المودة، صص ٤٤٥-٤٤٦.

[٢١٧] العلامة القندوزى، المتوفى سنة ١٢٩٣، فى ينابيع المودة: عن على - كرم الله وجهه - قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من احب أن يركب سفينة النجاة و يستمسك بالعروة الوثقى و يعتصم بحبل الله المتين فليوال علياً و ليعاد عدوه و ليأتم بالأئمة الهداء من ولده فانهم خلفائى و أوصيائى و حجج الله على خلقه من بعدى و سادات أمتى و قواد الأتقياء الى الجنة، حزبهم حزبى و حزبى حزب الله و حزب أعدائهم حزب الشيطان ؛ احقاق الحق، ج ٥، ص ١١٣، ينابيع المودة ص ٤٤٥.

[٢١٨] و بعثهم فى سبيل محبته ؛ دعوى اول صحيفه سجادية.

[٢١٩] بحار، ج ٦٩، ص ٢٣٧، رواية ٥، طبع تهران.

[٢٢٠] العلامة العسقلانى فى لسان الميزان ج ٥، ص ٣٨٠، طه حيدرآباد دكن قال:..عن جابر - رضى الله عنه - سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول؛ لكل شىء أساس و أساس الدين حبنا أهل البيت ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٠٨ اين حديث از علامه مولى محمد صالح الكشفى الحنفى در المناقب المرتضويه ص ١٠٠، طبع بمبئى نقل شده است؛ لكل شىء اساس و اساس الدين حب اهل بيتى ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٠٨.

[٢٢١] كنز العمال، ج ١٢، ص ١٠٥، شماره ٣٤٢٠٦ و ج ١٣، ص ٦٤٥، شماره ٣٧٦٣١. عن على عليه السلام انه قال؛ قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا على! إن الاسلام عريان، لباسه التقوى؛ و ريشه الهدى؛ و زينته الحياء و عماده الورع و ملاكه العمل الصالح، و أساس الاسلام حبى و حب اهل بيتى .

[٢٢٢] العلامة الزردى الحنفى فى نظم درالسمطين عن سلمان - رضى الله عنه - قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لا يؤمن رجل حتى يحب اهل بيتى لحتى فقال عمر بن الخطاب: و ما علامة حب اهل بيتك؟ قال؛ هذا. و ضرب بيده على على ؛ احقاق الحق، ج ٩، ص ٤٥٨؛ ينابيع المودة، ص ٣٧٢.

[٢٢٣] علامة الخوارزمى فى متقل الحسين ص ٥٩، ط الغرى قال:..عن نافع، عن ابن عمر قال؛ قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من اراد التوكل على الله فليحب اهل بيتى و من اراد أن

ينجو من عذاب القبر فليحب اهل بيتي و من اراد الحكمة فليحب اهل بيتي و من اراد دخول الجنة بغير حساب فليحب اهل بيتي..

[۲۲۴] جابر رفعه الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: توسلوا بمحبتنا الى الله تعالى و استشفعوا بنا فإن بنا تكرمون و بنا تحبون و بنا ترزقون فمحبونا امثالنا غدا، كلهم فى الجنة ؛  
ينابيع المودة، ص ۲۴۴، در احقاق الحق، ج ۷، از ص ۲۴۳ تا ص ۲۳۷ احاديث گوناگونی از كتب اهل سنت در سؤال از حب اهل بيت در روز قيامت وارد شده است..

[۲۲۵] عن ابن عباس قال: خرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قابضاً على يد على ذات يوم، فقال: ألا! من أبغض هذا فقد أبغض الله و رسوله و من أحب هذا فقد أحب الله و رسوله ؛  
كنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۰۹، شماره ۳۶۳۵۸.

[۲۲۶] عن حصين بن مخارق، عن موسى بن جعفر، عن ابيه، عن ابائه، عن امير المؤمنين عليه السلام قال: العروة الوثقى المودة لال محمد صلى الله عليه وآله وسلم ؛ ينابيع المودة، ص ۱۱۱.  
[۲۲۷] العلامة اخطب خوارزمي فى المناقب روى حديثاً مسنداً ينتهى الى ابن عباس و فيه قول النبى صلى الله عليه وآله وسلم لعلى عليه السلام: من أحبك فقد أحببني و حبيبيك حبيب الله.. ؛  
احقاق الحق، ج ۶، ص ۴۱۷.

[۲۲۸] العلامة الخطيب البغدادي فى تاريخ بغداد ج ۲، ص ۱۴۶، ط القايره قال:.. قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم شفاعتى لأمتى من أحب اهل بيتي و هم شيعتى ؛ احقاق الحق، ج ۹، ص ۴۲۳.

[۲۲۹] العلامة المولى محمد صالح الكشفى الحنفى الترمذى فى كتابه المناقب المرتضويه ص ۹۹، ط بمبئى قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم: عاهدنى ربى أن لا يقبل ايمان عبد إلا بمحبته لأهل بيتي ؛ احقاق الحق، ج ۹، ص ۴۵۴.

[۲۳۰] إن النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال: أوصى منامن بى و صدقنى من جميع الناس، بولاية على بن ابى طالب؛ من تولاه فقد تولانى و من تولانى فقد تولى الله؛ و من أحببه فقد أحببني و من أحببني فقد أحب الله و من أبغضه نقد أبغضنى و من أبغضنى فقد أبغض الله ؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۰، شماره ۳۲۹۵۳. و نظير همين حديث در ص ۶۱۱، شماره ۳۲۹۵۸  
ميباشد..

[۲۳۱] عن ابن عباس -رضى الله عنه- قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لا تزول قدما عبد يوم القيامة حتى يسأل عن أربع: عن عمره فيما أفناه، و عن جسده فيما أبلاه و عن ماله

فیما أنفقہ و من أين اکتسبه و عن حب اهل البيت علیہم السلام احقاق الحق، ج ۹، ص ۴۰۹، به نقل از ابن المغزلی؛ در ینابیع المودۃ، ص ۲۷۱؛ این حدیث از ابوهریره در آخر ص ۲۷۰ نقل شده است..

[۲۳۲] و عن ابن عباس مرفوعاً: ..و لو أن رجلاً صُفَّ قدمیه بین الرکن و المقام و صلّی و لقی اللّٰه و هو مبغض لأهل بیتی دخل النار؛ ینابیع المودۃ، ص ۱۹۲.

[۲۳۳] العلامة الکنجی الشافعی فی کفایۃ الطالب ص ۱۷۸، ط الغری ..عن اماتہ الباهلی فی حدیث قال: قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ وآلہ وسلم: و لو أن عبداً عبد اللّٰه بین الصفا و المروۃ ألف عام ثم ألف عام ثم ألف عام لم یدرک محبتنا اکبہ اللّٰه علی منخریه فی النار. ثم تلا: قل لا أسئلكم علیہ أجراً إلا المودۃ فی القربی قلت: هذا حدیث حسن عال، رواه الطهرانی فی معجمه؛ احقاق الحق، ج ۹، ص ۴۹۱.

[۲۳۴] و عن الامام جعفر الصادق عن ابائہ علیہم السلام عن رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ وآلہ وسلم قال: من أحبنا أهل البيت فلیحمد اللّٰه علی اولی النعم. قيل: و ما اولی النعم؟ قال: طیب الولادۃ و لا یحبنا الا من طابت ولادته؛ ینابیع المودۃ، ص ۲۴۶.

[۲۳۵] عن سعید بن جبیر، عن ابن عباس رضی اللّٰه عنه، قال: قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ وآلہ وسلم: یا علی.. لا یحبک إلا طاهر الولادۃ و لا یبغضک إلا خبیث الولادۃ و ما عرجنی ربی عزوجل إلى السماء و کلمنی ربی إلا قال: یا محمد! اقرا علیاً منی السلام و عرفه انه امام اولیائی و نور اهل طاعتی و هنیئاً لک هذه الکرامۃ؛ ینابیع المودۃ، ص ۱۳۳.

[۲۳۶] و عن ابن عباس: لما نزلت قل لا أسئلكم علیہ أجراً إلا المودۃ فی القربی قالوا: یا رسول اللّٰه! من هولاء الذین وجبت علینا مودتهم؟ قال: علی و فاطمۃ و ابناهما و إن اللّٰه تعالی جعل أجری علیکم المودۃ فی أهل بیتی و انی سائلکم غداً عنہم؛ ینابیع المودۃ، ص ۱۹۴.

[۲۳۷] باسناد الشیخ مسعود السجستانی، أيضاً فی کتابه، عن ابن زیاد مطرف قال: سمعت النبی صلی اللّٰه علیہ وآلہ وسلم یقول: من أحب أن یحیی حیاتی و یموت میتتی و یدخل الجنۃ التی و عدنی ربی بها و هی جنۃ الخلد فلیتوال علی بن ابی طالب و ذریته من بعده، فانہم لن یدخلوا من باب ہدی و لن یدخلوہم فی باب ضلالۃ؛ بحار، ج ۲۳، ص ۱۱۰، روایت ۱۷، طبع تہران. و نیز این حدیث در کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۱، شماره ۳۲۹۵۹ و ۳۲۹۶۰ نقل شده است..

[۲۳۸] عن ابی ذر، قال: قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ وآلہ وسلم: من سرّہ أن یحیی حیاتی و

يموت مماتى و يسكن جنه عدن التى غرسها الله ربي فليتول علياً بعدى ؛ ترجمه الامام على بن ابى طالب عليه السلام، ج ٢، ص ٩٨.

[٢٣٩] عن على بن الحسين عليه السلام قال: الإمام منّا لا يكون إلا معصوماً و ليست العصمة فى ظاهر الخلقة فيعرف بها، فلذلك لا يكون الا منصوباً فليل له: يا بن رسول الله! فما معنى المعصوم؟ فقال: هو المعتصم بحبل الله. و حبل الله هو القرآن لا يفترقان إلى يوم القيامة. و الإمام يهدى إلى القرآن و القرآن يهدى إلى الإمام، و ذلك قول الله عزوجل: إنّ هذا القرآن يهدى للتي هي أقوم ؛ بحار، ج ٢٥، ص ١٩٤، رواية ٥، طبع تهران..

[٢٤٠] قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا على! أنت وصيى، حربك حربى و سلمك سلمى و أنت الإمام و ابو الأئمة الاحدى عشر الذين هم المطهرون المعصومون.. ؛ ينابيع المودة، ص ٨٥.

[٢٤١] عن ابن عباس -رضى الله عنه- قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: انا و على و الحسن و الحسين و تسعة من ولد الحسين مطهرون معصومون ؛ ينابيع المودة، ص ٤٤٥..

[٢٤٢] عن عطاء بن ثابت، عن ابيه، عن سلمان فى حديث: إن النبى صلى الله عليه وآله وسلم وضع يده على كتف الحسين عليه السلام فقال: إنه الامام ابن الامام، تسعة من صلبه ائمة ابرار امناء معصومون و التاسع قائمهم ؛ اثبات الهداء، ج ٢، ص ٥١٦، حديث ٤٩٠.

[٢٤٣] و إنه ليخرج من صلب الحسين ائمة ابرار امناء معصومون، قوامون بالقسط ..

[٢٤٤] أنت وارث علمى و انت الامام و الخليفة بعدى تعلم الناس ما لا يعلمون و أنت ابو سبطينى و زوج ابنتى و من ذريتكم العترة الأئمة المعصومين ؛ شبهای پيشاور، صص ٩٨٣-٤، به نقل از فرائد السمطين، تأليف شيخ الاسلام حموينى.

[٢٤٥] عن على عليه السلام عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم إنه قال: من سره أن ينظر إلى القضيب الياقوت الأحمر الذى غرسه الله عزوجل بيده و يكون متمسكاً به فليتولّ علياً و الأئمة من ولده فإنهم خيرة الله عزوجل و صفوته و هم المعصومون من كل ذنب و خطيئة ؛ بحار، ج ٢٥، ص ١٩٣، رواية ٢، طبع تهران.

[٢٤٦] عن ابان بن ابى عياش، عن سليم بن قيس، قال: سمعت امير المؤمنين عليه السلام يقول: إنّما الطاعة لله عزوجل و لرسوله و لولاه الامر و إنّما امر بطاعة اولى الامر كانهم معصومون مطهرون لا يأمرن بمعصيته ؛ بحار، ج ٢٥، ص ٢٠٠، رواية ١١، طبع تهران.

[٢٤٧] اخرج موفق بن احمد الخوارزمي و الحموييني بالاسناد عن ابى عثمان الهمدي، عن على - كرم الله وجهه - قال: كنت أمشي مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاتينا على حديقته فاعتقني و اجهش باكياً. فقلت: ما يبكيك يا رسول الله؟ فقال: أبكى لضغائن في صدور قوم لا يبدونها لك إلا بعدى. فقلت: في سلامة من ديني؟ فقال: في سلامة من دينك؛ يبايع المودة، ص ١٣٤.

[٢٤٨] عن ابى الحسن على بن موسى الرضا، عن ابائه عليهم السلام: عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في حديث بعد ما ذكر فضل شهر رمضان ثم بكى. قال على عليه السلام: فقلت: يا رسول الله! ما يبكيك؟ فقال: يا على أبكى لما يستحل منك في هذا الشهر كأننى بك و انت تصلى ربك و قد انبعث أشقى الأولين و الاخرين، شقيق عاقر ناقه صالح؛ فضربك ضربة على قرنك، فخضب منها لحيتك. قال امير المؤمنين عليه السلام: و ذلك في سلامة من ديني؟ فقال صلى الله عليه وآله وسلم: في سلامة من دينك؛ اثبات الهداء، ج ١، ص ٤٩٤، رواية ٩٤. [٢٤٩] و من خبر ضرار بن ضمرة الضبائي: فاشهد بالله لقد رأيتُ علياً في بعض مواقفه و قد ارخى الليل سدوله و هو قائم في محرابه، قابض على لحيته يتململ يتململ السليم و يبكي بكاء الحزين و يقول: يا دنيا، يا دنيا إليك عنى ابى تعرضت أم إلى تشوقت لآحان حينك هيهات غرى غيرى لا حاجة لى فيك قد طلقتك ثلاثاً لارجعها فيها فعيشك قصير و خطرک يسير و أملك حقير، أه من قلة الزاد و طول الطريق و بُعد السفر و عظيم المورد و خشونة المضجع.؛ يبايع المودة، ص ١٤٤.

[٢٥٠] اخرج موفق بن احمد الخوارزمي عن ابى مريم، قال: سمعت عمار بن ياسر يقول: سمعتُ النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول: يا على ان الله و إن زينك بزينة هي أحب إليه من الدنيا و ما فيها. زهدك في الدنيا و حبك الفقراء؛ يبايع المودة، ص ١٤٦.

[٢٥١] يبايع المودة، صص ١٤٦-١٤٧.

[٢٥٢] و من كلامه عليه السلام: والله لان أبيت على حسك السعدان مسهداً او أجز في الاغلال مصعداً أحب الى أن القى الله و رسوله يوم القيامة ظالماً لبعض العباد و غاصباً لشيء من الحطام، والله لو اعطيت الاقاليم السبعة بما تحت افلاكها على أن اعصى الله في نملة أسلئها جلب شعيرة ما فعلته و إن دنيا كم عندي لا هون من ورقة في ضم جرادة تقضمها ما لعلى و نعيم يفنى و لذة لا تبقى نعوذ بالله من سبات العقل و قبح الزلل و به نستعين؛ يبايع المودة، ص ١٤٥.

[٢٥٣] روى زرارة بن اعين عن ابيه عن ابى جعفر محمد بن على عليهما السلام قال: كان



على عليه السلام اذا صلى الفجر لم يزل معقباً الى أن تطلع الشمس فإذا طلعت اجتمع اليه الفقراء و المساكين و غير هم من الناس، فيعلمهم الفقه و القرءان ؛ بحار، ج ٤١، ص ١٣٢، طبع تهران.. [٢٥٤] الحارث بن المغيرة النضرى قال: قلت لابي عبدالله عليه السلام بما يعرف صاحب هذا الامر؟ قال: بالسكينة و الوقار و العلم و الوصية ؛ بحار، ج ٢٥، ص ١٣٨، رواية ٩ طبع تهران. [٢٥٥] عن ابي عبدالله عليه السلام قال: قال امير المؤمنين عليه السلام: اعرفوا الله و الرسول بالرسالة و اولى الامر بالمعروف و العدل و الاحسان ؛ بحار، ج ٢٥، ص ١٤١، رواية ١٤، طبع تهران..

[٢٥٦] عن محمد بن على بن خلف، عن الحسين الأشقر قال: قلت لهشام بن الحكم: ما معنى قولكم: إن الامام لا يكون إلا معصوماً؟ قال: سألت ابا عبدالله عليه السلام عن ذلك، فقال: المعصوم هو الممتنع بالله من جميع محارم الله و قد قال الله تبارك و تعالى: و من يعتصم بالله فقد هدى إلى صراط المستقيم . سورة آل عمران، آيه ١٠١ ؛ بحار، ج ٢٥، صص ١٩٤-١٩٥، رواية ٦، طبع تهران.

[٢٥٧] كان على بن الحسين عليه السلام إذا قام الى الصلاة تغير لونه، فاذا سجد لم يرفع رأسه حتى يرفض عزمًا ؛ بحار، ج ٤٦، ص ٧٩، طبع تهران.

[٢٥٨] كان على بن الحسين عليه السلام اذا فرغ من وضوء الصلاة و صار بين وضوئه و صلاته أخذته رعشة و نقضة، فليل له فى ذلك. فقال: و يحكم أتدرون الى من أقوم؟ و من أريد اناجى؟ بحار، ج ٤٦، ص ٧٨، رواية ٧٥، طبع تهران. [٢٥٩] سورة اعراف، آيه ١٩٩.

[٢٦٠] و كان الامام زين العابدين -رضى الله عنه- عظيم التجاوز و العفو و الصفح حتى أنه سبّه رجل فتغافل عنه فقال له: إياك اعنى فقال الامام: و أعرض عنك. اشار إلى آية: خذ العفو و أمر بالمعروف و أعرض عن الجاهلين ؛ ينابيع المودة، ص ٣٥٩.

[٢٦١] هو اظهر من مكنونات، كنوز المعارف و حقايق الاحكام و الحكم و اللطائف و.. و من ثمه قيل فيه هو باقر العلوم و جامعه و شاهر علمه و رافعه بصفاء قلبه و زكاء نفسه و طهر نسبه و شرف خلقه و صرف عمره و اوقاته بطاعة الله تعالى، و له من الاسرار فى مقامات العارفين ما تكل عنه السنة الواصفين ؛ ينابيع المودة، ص ٣٦٠.

[٢٦٢] منهم موسى الكاظم عليه السلام و هو وارثه علماً و معرفةً و كمالاً و فضلاً سُمى الكاظم لكثرة تجاوزه و حلمه و كان عند اهل العراق معروفاً بباب قضاء الحوايج و كان اعبد اهل زمانه و

اعلمهم و اسخاهم ؛ يبايع المودة، ص ٣٦٢.

[٢٦٣] على النقى عليه السلام و هو وارث ابيه علماً و كمالاً و سخاءاً و من ثمة جاء اعرابى من حوالى الكوفة و قال: انى من المتمسكين بولائك و ولاء اجدادك فعلى دين لم أقصد بقضائه سواك. فقال: قف هنا. ثم ارسل المتوكل إليه ثلاثين ألفاً فاعطا كلها الاعرابى. فقال الاعرابى: يا بن رسول الله، إن عشرة الاف تكفى لقضاء دينى. فأبى أن يسترد من ثلاثين ألفاً شيئاً فانصرف الاعرابى و هو يقول الله اعلم حيث يجعل رسالته ؛ يبايع المودة، صص ٣٦٥-٣٦٦.

[٢٦٤] عن ابى عبدالله عليه السلام قال: عشر خصال من صفات الامام: العصمة و النصوص، و أن يكون أعلم الناس و أتقا هم لله و اعلمهم بكتاب الله و أن يكون صاحب الوصية الظاهرة، و يكون له المعجز و الدليل.. ؛ بحار، ج ٢٥، ص ١٤٠، رواية ١٢، طبع تهران.

[٢٦٥] اثبات الهداء، ج ١، صص ٢٥٣-٢٥٤، رواية ٢٤٠.

[٢٦٦] عن ابى رافع، قال: كنت قاعداً بعد ما بايع الناس ابابكر فسمعت ابابكر يقول للعباس: أنشدك الله، هل تعلم أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم جمع بنى عبدالمطلب و اولادهم و انت فيهم و جمعكم دون قريش، فقال: يا بنى عبدالمطلب! إنه لم يبعث الله نبياً إلا جعل له من أهله أخاً و وزيراً و وصياً و خليفةً فى أهله فمن منكم يبايعنى على ان يكون اخى و وزيرى و وصيى و خليفتى فى أهلى؟ فلم يقم منكم احد! فقال: يا بنى عبدالمطلب! كونوا فى الاسلام روؤساً و لا تكونوا أذئاباً و الله ليقومن قائمكم او لتكونن فى غيركم ثم لتند من!! فقام على من بينكم فبايعه على ما شرط له و دعاه اليه. أتعلم هذا من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ قال: نعم. ترجمه الامام على بن ابى طالب عليه السلام، ج ١، صص ٨٩-٩٠؛ تصنيف العالم الحافظ ابى القاسم على بن الحسين بن هبة الله الشافعى المعروف بابن عساكر.

[٢٦٧] عن عائشه.. قالت: قلت لأبى: إنى أراك تطيل النظر إلى وجه على بن ابى طالب! فقال لى: يا بُنَيَّةُ، سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: النظر الى وَجْهِ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ ؛ غاية المرام، ص ٦٢٦، حديث ٨ و ٩ و ١٦ و ٢١ و ٢٢.

[٢٦٨] العلامة المحدث الشهير بابن حسويه الحنفى الموصلى فى كتابه در بحر المناقب ص ٧٦، مخطوط قال: و بالاسناد يرفعه إلى انس بن مالك، قال: دخل يهودى فى زمن خلافة أبى بكر، فقال: اريد خليفة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فجاءوا به الى ابى بكر. فقال له اليهودى: انت خليفة رسول الله؟ قال: نعم. اما تنظرنى فى مقامه و محرابه؟ قال له: انت كنت كما تقول يا ابابكر فأسئلك عن اشياء. قال: اسأل عما بذالك و ما تريد. فقال اليهودى: أخبرنى عما ليس لله و عما

ليس عند الله و عما لا يعلمه الله. قال ابوبكر عند ذلك: هذه مسائل الزنادقة يا يهودى. قال: فعندها هم المسلمون بقتل اليهودى و كان ممن حضر ذلك ابن عباس -رضى الله عنه- فزعم بالناس و قال: يا ابابكر! ما أنصفتهم الرجل. قال: سمعت ما تكلم به قال ابن عباس: فإن كان يرد جوابه و الا اخرجوه حيث شاء من الارض. قال: فأخرجوه و هو يقول: لعن الله قوماً جلسوا فى غير مراتبهم يريدون قتل النفس التى حرم الله بغير علم. قال: فخرج و هو يتكلم و يقول: ايها الناس ذهب الاسلام حتى لا يجيبوا عن مسألة، أين رسول الله؟ و اين خليفه رسول الله؟ فتبعه ابن عباس و قال له: و يلك اذهب الى عيبة علم النبوة، الى منزل على بن ابيطالب -رضى الله عنه- قال: فعند ذلك خرج ابوبكر و المسلمون فى طلبه فلحقوه فى بعض الطريق فأخذوه و جاءوا به الى اميرالمؤمنين -رضى الله عنه- فاستأذنوا عليه ثم دخلوا إليه و قد ازدحم الناس قوم يضحكون و قوم يبكون. قال: فقال ابوبكر: يا ابالحسن! إن هذا اليهودى سألنى عن مسائل الزنادقة. فقال الامام -رضى الله عنه-: ما تقول يا يهودى؟ قال اليهودى: أسألك و تفعل بى ما أراد هؤلاء أن يفعلوا. بى؟ قال: و أى شىء أرادوا أن يفعلوا بك؟ قال: ارادوا أن يذهبوا بدمى. قال رضى الله عنه -دع هذا و سل عما شئت. فقال: سؤالى لا يعلمه الا نبى أو وصى نبى. قال: إسأل عما تريد. قال اليهودى: أنبئنى عما ليس الله و عما ليس عندالله و عما لا يعلمه الله. قال له على عليه السلام على شرط يا اخا اليهود. قال: و ما هو الشرط؟ قال: تقول معى قولاً عدلاً مخلصاً: لا اله الا الله محمد صلى الله عليه وآله وسلم رسول الله قال: نعم يا مولاي. قال: يا اخا اليهود! أما قولك ما ليس عند الله، فليس عند الله ظلم. فقال: صدقت يا مولاي. و اما قولك ما ليس لله، فليس له صاحبه و لا ولد و لا شريك. قال: صدقت يا مولاي. و اما قولك ما ليس يعلمه الله ما يعلم الله أن له صاحبه و لا ولداً و لا شريكاً و لا وزيراً و هو قادر على ما يشاء و يريد فعند ذلك. قال: مديك فأنا أشهد أن لا إله الا الله و أن محمداً صلى الله عليه وآله وسلم عبده و رسوله و أنك خليفته حقاً و وصيه و وارث علمه فجزاك الله عن الاسلام خيراً. قال: فضج الناس عند ذلك. فقال ابوبكر: يا كاشف الكربات، انت يا على، فارح الهم. قال: فعند ذلك خرج ابوبكر و رقا المنبر و قال: أقيلونى فلست بخيركم و على فيكم؟ قال: فخرج عليه عمر و قال: يا ابوبكر! ما هذا الكلام؟ قال: فقد ارتضيناك لأنفسنا ثم أنزله عن المنبر فاخبر اميرالمؤمنين عليه السلام بذلك. احقاق الحق، ج ٨، صص ٢٣٩-٢٤٠-٢٤١.

[٢٦٩] عن سويد بن غفلة، قال: رأى عمر رجلاً يخاصم علياً، فقال له عمر: انى لاظنك من المنافقين. سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: على منى بمنزلة هارون من موسى

إلا أنه لا بنى بعدى؛ ترجمة الامام على بن ابي طالب عليه السلام، ج ١، ص ٣٣٠، العالم الحافظ ابي القاسم.. ابن عساكر..

[٢٧٠] عن عبدالله بن عباس، قال: سمعت عمر بن الخطاب و عنده جماعة فتذاكروا السابقين إلى الاسلام، فقال عمر: أما على فسمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول فيه ثلاث خصال لوددت أن لى واحدة منهن فكان احب اللى مما طلعت عليه الشمس، كنت انا و ابو عبيدة و ابوبكر و جماعة من الصحابة اذ ضرب النبي صلى الله عليه وآله وسلم بيده على منكب على فقال له: يا على انت اول المؤمنين ايماناً و اول المسلمين اسلاماً و انت منى بمنزلة هارون من موسى؛ ترجمة الامامة على ابن ابيطالب عليه السلام ج ١، صص ٣٣١-٣٣٢.

[٢٧١] عن عمر، و قد نازعه رجل فى مسألة فقال: بينى و بينك هذا الجالس - و أشار إلى على بن ابي طالب عليه السلام فقال الرجل: هذا الأبطن، فنهض عمر من مجلسه و أخذ بتلبيبه حتى شاله من الارض ثم قال: أتدرى من صغرت؟ مولاى و مولى كل مسلم؛ فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ٢، ص ٢٨٨.

[٢٧٢] عن ابي هريره، عن عمر بن الخطاب، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من كنت مولاة فعلى مولاة؛ ترجمة الإمام على بن ابي طالب عليه السلام، ج ٢، ص ٧٩.

[٢٧٣] عن سعيد بن المسيب، قال: قال عمر بن الخطاب: أعوذ بالله من معضلة ليس لها أبو حسن على بن ابي طالب عليه السلام و قال أيضاً: أعوذ بالله أن اعيش من قوم لست فيهم يا ابا الحسن؛ فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ٢، صص ٢٧٦ و ٢٩٠.

[٢٧٤] و روى: أن رجلاً أتى به الى عمر بن الخطاب و كان صدر منه انه قال لجماعة من الناس و قد سأله: كيف أصبحت؟ قال: أصبحت أحب الفتنة و اكره الحق و أصدق اليهود و النصارى و أو من بمالم اره و أقر بمالم يخلق. فأرسل عمر الى على عليه السلام فلما جاءه اخبره بمقالة الرجل. فقال: صدق؛ يحب الفتنة، قال الله تعالى: انما اموالكم و اولادكم فتنة و يكره الحق؛ يعنى الموت، قال الله تعالى: و جاءت سكرة الموت بالحق و يصدق اليهود و النصارى، قال الله تعالى: و قالت اليهود ليست النصارى على شى و قالت النصارى ليست اليهود على شى و يؤمن بمالم يره يؤمن بالله عزوجل و يقر بمالم يخلق، يعنى الساعة. فقال عمر: اعوذ بالله من معضلة لا على بها.

فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ٢، ص ٢٩٠.

[٢٧٥] و فى رواية: انّ رجلين من قريش أو دعا امرأة مائة دينار و قالا لها: لا تدفعيها الى احدنا حتى يحضر الاخر و غاباً مدة ثم جاء احدهما، فقال: انّ صاحبى قد هلك و اريد المال فدفعته إليه

ثم جاء الآخر فطلبه فقالت: اخذه صاحبك. فقال: ما كان الشرط كذا. فارتفعا الى عمر، فقال: ألك بينة؟ قال: هى، فقال عمر: ما أراك إلا ضامنة. فقالت: أنشدك الله ارفعنا الى على بن ابي طالب، فرفعها اليه فقصد المرأة القصة عليه فقال للرجل: ألت القائل لا تسليمها الى احدنا دون صاحبه؟ فقال: بلى. فقال: مالك عندنا: أحضر صاحبك و خذ المال!!! فانقطع الرجل و كان محتالاً!!! فبلغ ذلك عمر، فقال: لا أبقانى الله بعد ابن ابي طالب!؛ ترجمة الامام على بن ابي طالب عليه السلام، ج ٣، ص ٤٢، به نقل از سبط ابن الجوزى فى تذكرة الخواص، ص ١٥٧، ط الغرى!.

[٢٧٦] قال عمر: اللهم لا تنزلن شديدة إلا و ابوالحسن الى جنبى ترجمة الامام على بن ابي طالب، ج ٣، ص ٤٣.

[٢٧٧] لو أن البحر مداد و الرياض أقلام و الانس كتاب و الجن حساب ما احصوا فضائلك يا أباالحسن. ينابيع المودة، صص ٢٤٩-٢٥٠.

[٢٧٨] عن عمر و قد جاءه أعرابيان يختصمان فقال لعلى عليه السلام: إقض بينهما يا اباالحسن. فقضى على عليه السلام بينهما، فقال أحدهما: هذا يقضى بيننا فوثب اليه عمر و أخذ بتليبيه و قال: و يحك ما تدرى من هذا؟ هذا مولاي و مولى كل مؤمن و من لم يكن مولاه فليس بمؤمن؛ فضائل الخمسة من الصحاح، ج ١، صص ٣٨٥-٣٨٦.

[٢٧٩] عن عمير بن بشر الخثعمى قال: قال عمر: على أعلم الناس بما انزل الله على محمد صلى الله عليه وآله وسلم؛ شواهد التنزيل للحافظ الحسكاني ج ١، ص ٣٠.

[٢٨٠] قال احمد بن حنبل فى حديث ٣٢٧ من باب فضائل على عليه السلام من كتاب الفضائل:.. أن عمر بن الخطاب أتى بامرأة قد زنت فأمر برجمها، فذهبوا ليرجموها فرأهم على فى الطريق فقال: ما شأن هذه؟ فأخبروه فخلى سبيلها ثم جاء الى عمر. فقال له (عمر): لم رددتها؟ فقال: لأنها معتوهة ال فلان و قد قال: رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: رفع القلم عن ثلاث: عن النائم، حتى يستيقظ و الصبى حتى يحتلم و المجنون حتى يفيق فقال عمر: لو لا على لهلك عمر؛ ترجمه الإمام على بن ابي طالب، ج ٣، ص ٤٣ پاورقى احقاق الحق، ج ٨، ص ١٨٤ نبقل از كنز العمال.

[٢٨١] عن ابن عباس، قال: خطبنا عمر على منبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: على أقضانا؛ ترجمة الامام على بن ابي طالب، ج ٣، ص ٢٨.

[٢٨٢] قال الزمخشري فى ربيع الابرار ص ٥٤٨، المخطوط: قيل لعمر: لو أخذت حلى الكعبة فجهزت به جيوش المسلمين كان اعظم للأجر و ما تصنع كعبة بالحلى! فهم بذلك فسال

علياً عليه السلام فقال: إن القرآن انزل على النبي صلى الله عليه وآله وسلم و الأموال اربعة: أموال المسلمين فقسّمها بين الورثة في الفرائض، و الفئ فقسّمه على مستحقّيه و الخمس فوضعه الله حيث وضعه، و الصدقات، فجعلها الله حيث جعلها. و كان حلى الكعبة فيها يومئذ فتركه الله على حاله و لم يتركه نسياناً و لم يخف عليه مكاناً، فاقره حيث أقره الله و رسوله. فقال له عمر: لولاك لأفتضحنا!!! و تركه. ترجمة الامام على بن ابي طالب عليه السلام ج ٣، ص ٤٢.

[٢٨٣] عن رقبه مصقلة العبدى، عن أبيه، عن جده، قال: أتى رجلان عمر بن الخطاب فى ولايته تسألان عن طلاق الامه، فقام معتمداً بشىء بينهما حتى أتى حلقة فى المسجد و فيها رجل أصلع، فوقف عليه فقال: يا أصلع! ما قولك فى طلاق الامه؟ فرفع رأسه اليه ثم أومى إليه باصبعيه!!! فقال عمر للرجلين: تطليقتان. فقال، احدهما: سبحان الله جئنا نسالك و انت امير المؤمنين فمشيت معنا حتى وقفت على هذا الرجل فرضيت منه بأن اومى اليك؟! فقال: أو تدريان من هذا؟ قال: لا، قال: هذا على بن ابي طالب، أشهد على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لسمعته و هو يقول: لو أن السماوات السبع و ضعن فى كفه ميزان، و وضع ايمان على فى كفه ميزان لرجح بها ايمان على!؛ ترجمة الامام على بن ابي طالب عليه السلام ج ٢، ص ٣٦٤.

[٢٨٤] لما ولى.. عمر بن الخطاب الخليفة أتاه قوم من أحرار اليهود. فقالوا له: يا عمر! أنت ولى الامر بعد محمد و صاحبه و انا نريد أن نسالك عن خصال، ان اخبرتنا بها، علمنا ان الإسلام حق و أن محمداً كان نبياً و ان لم نخبرنا بها علمنا ان الاسلام باطل و ان محمداً لم يكن نبياً. فقال عمر: سلوا عما بدأ لكم. قالوا: أخبرنا عن اقفال السماوات ماهى؟ و أخبرنا عن مفاتيح السماوات ماهى؟ و أخبرنا عن قبر سار بصاحبه ما هو؟ و أخبرنا عن انذر قومه لاهو من الجن و لاهو من الانس؟ و أخبرنا عن خمسة أشياء مشوا على وجه الارض و لم يخلقوا فى الارحام؟ و أخبرنا ما يقول الدراج فى صياحه؟ و ما يقول الديك فى صراحه؟ و ما يقول الفرس فى صهيله؟ و ما يقول الضفدع فى نقيقه؟ و ما يقول الحمار فى نهيقه؟ و ما يقول القبر فى صفيره؟ فنكس عمر رأسه فى الأرض ثم قال: لا عيب بعمر اذا سئل عما لا يعلم أن يقول: لا أعلم و أن يسأل عما لا يعلم. فوثب اليهود و قالو: نشهد أن محمداً لم يكن نبياً و أن الاسلام باطل. فوثب سلمان الفارسى و قال لليهود: قفوا قليلاً؛ ثم توجه نحو على عليه السلام حتى دخل عليه فقال: يا ابا الحسن! أغث الإسلام. فقال: و ما ذلك؟ فاخبره الخبر فأقبل يرفل فى برده رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فلما نظر اليه عمر و ثب قائماً فاعتنقه و قال: يا ابا الحسن انت لكل معضلة و شدة تدعى. فدعا على عليه السلام اليهود، فقال: سلوا عما بذالكم فان النبي صلى الله عليه وآله وسلم

علمنى الف باب من العلم فتشعب لى من كل باب الف باب. فسألوه عنها. فقال على عليه السلام: ان لى عليكم شرايطه اذا أخبرتكم كما فى توراتكم دخلتم فى ديننا و امتتم. فقالوا: نعم. فقال: سلوا عن خصلة، خصلة. يهود سؤالهاى خود را مطرح ساختند. أن حضرت عليه السلام به أنها پاسخ فرمود سپس اميرالمؤمنين، على عليه السلام به آنان فرمود: سألتك بالله يا يهودى أوافق هذا ما فى توارتكم؟ فقال اليهودى: ما زدت حرفاً و لا نقصت حرفاً يا اباالحسن؛ لا تسمى يهودياً؛ فأشهد ان لا إله إلا الله و ان محمداً عبده و رسوله و أنك اعلم هذه الامه؛ فضائل الخمسه فى الصحاح الستة، ج ٢، صص ٢٩٠-٣٠٠.

[٢٨٥] عن ابى الاسود، عن عروة: ان رجلاً وقع فى على بن ابى طالب بمحضر من عمر. فقال له عمر: تعرف صاحب هذا القبر؟ هو محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب. و على بن ابى طالب بن عبدالمطلب، فلا تذكر علياً إلا بخير؛ فانك ان ابغضته، اذيت هذا فى قبره؛ ترجمه الامام على بن ابى طالب عليه السلام ج ٣، ص ٢٤١.

[٢٨٦] سياق حديث چنين اقتضا مى كند كه اميرالمؤمنين عليه السلام دارنده همان ولايتى باشد كه رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم داشتند. و نسبت به آن ولايت اقرار گرفتند. أستم أنى اولى بالمؤمنين من انفسهم ..

[٢٨٧] عن البراء بن عاذب قال: كنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى سفر فنزلنا بغدير خم فنودى فينا الصلاة جامعة و كسح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تحت شجرتين فصلى الظهر و أخذ بيد على -رضى الله عنه- فقال: أستم تعلمون انى اولى بالمؤمنين من انفسهم. قالوا: بلى. قال: أستم تعلمون انى اولى بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلى. فأخذ بيد على فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه. اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه. قال: فلقية عمر بعد ذلك فقال له: هنيئاً ياعلى ابن ابى طالب، أصبحت مولى كل مؤمن و مؤمنه. ينابيع المودة، ص ٢٤٩؛ مسند الامام احمد بن حنبل، ج ٤، ص ٢٨١.

[٢٨٨] ابن عباس يقول: رجع عثمان الى على فسأله المصير اليه، فصار اليه فجعل يحد النظر إليه، فقال له على عليه السلام: مالك يا عثمان، مالك تحد النظر الى؟ قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول النظر الى على عبادة؛ ترجمه الامام على بن ابى طالب عليه السلام ج ٢، ص ٣٩٣.

[٢٨٩] موطأ الامام مالك بن انس فى كتاب الحدود، ص ١٧٦ قال: إن عثمان بن عفان أتى بامرأة قد ولدت فى ستة أشهر فأمر بها أن ترجم. فقال له على بن ابى طالب عليه السلام: ليس

ذک علیها؛ إن الله تبارک و تعالی یقول فی کتابه: و حملة و فصاله ثلاثون شهراً و قال: والوالدات یرضعن اولادهنّ حولین کاملین لمن اراد أن یتّم الرّضاعة فالحمل یرضعه ستة أشهر فلا رجم علیها. فبعث عثمان فی أثرها فوجدها قد رجمت. أقول: و رواه البیهقی ایضاً فی سننه ج ۷، ص ۴۴۲ عن مالک؛ فضائل الخمسة، من الصحاح الستة، ج ۲، ص ۳۰۱.

[۲۹۰] مسند الامام احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۰۴: روی بسنده عن الحسن ابن سعد عن أبیه أن یحنس و صفیة کانا من سبى الخمس، فزنت صفیة برجل من الخمس فولدت غلاماً فادعاه الزانى و یحنس. فاختصما إلى عثمان فرفعهما الى على بن ابى طالب علیه السلام فقال على علیه السلام: أقضى فیهما بقضاء رسول الله صلى الله علیه وآله وسلم الولد للفراش و للعاهر الحجر و جلد هما خمسين خمسين؛ فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ۲، صص ۳۰۳-۳۰۴.

[۲۹۱] أن رجلاً سأل معاوية عن مسألة فقال: سل علیاً هو أعلم منى فقال: أريد جوابک. قال: و یحک کرهت رجلاً کان رسول الله صلى الله علیه وآله وسلم ینظره بالعلم غراً و قد کان اکابر الصحابه یعترفون له بذلك. و کان عمر یسأله عما أشکل علیه. جاءه رجل فسأله فقال: هاهنا على فقال: اريد أسمع منك يا امیر المؤمنین. قال: قم لا اقام الله رجلیک و محاسمه من الديوان.؛ فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ۲، ص ۳۰۷.

[۲۹۲] و عن ابى حازم، قال: جاء رجل إلى معاوية فسأله عن مسألة فقال: سل عنها على بن ابى طالب، فهو اعلم. قال: يا امیر المؤمنین! جوابک فیها احب إلى من جواب على. قال: بئسما قلت، لقد کرهت رجلاً کان رسول الله صلى الله علیه وآله وسلم ینظره بالعلم غراً و لقد قال له: انت منى بمنزلة هارون من موسى إلا انه لا بنى بعدى و کان عمر اذا اشکل علیه شیء أخذ منه؛ فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ۲، صص ۳۰۶-۳۰۷.

[۲۹۳] عن حسن بن صالح، قال: تذاکروا الزهاد عند عمر بن عبدالعزیز، فقال قائلون: فلان. و قال قائلون: فلان، فقال عمر بن عبدالعزیز: أزهّد الناس فی الدنيا على بن ابى طالب؛ ترجمة الامام على بن ابى طالب علیه السلام، العالم الحافظ ابى القاسم ابن عساکر، ج ۳، ص ۲۰۲-۲۰۳.

[۲۹۴] سورة نجم، آیات ۴ و ۳.

[۲۹۵] مؤلف مذهب اهل بیت در ص ۲۷۳ کتاب، به بیان احادیثی پرداخته که در مدح شیعه و پیروان على و اهل بیت علیهم السلام وارد شده است. و بزودی برخی از آن احادیث را خواهیم نگاشت..

[۲۹۶] آیاتی که به عنوان دلیل بر مدعای خود ذکر کرده‌اند در ص ۴۴، ذیل عنوان الشیعه و



القرءان آورده است و این بحث به آیه تبلیغ ختم می شود. و در آنجا حدیث غدیر را به طور مفصل مورد بحث و بررسی قرار داده است که تا صفحه ۱۲۰ ادامه می یابد..

[۲۹۷] لماذا اخترت مذهب الشیعه، ص ۲۷۳..

[۲۹۸] سوره بینه، آیه ۷.

[۲۹۹] روی ابن الحجر فی الصواعق المحرقة له عن ابن عباس، انه قال: لما انزل الله تعالى: إن الذين امنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خیر البریة الخ قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلى عليه السلام: هم أنت و شیعتك، تأتي أنت و شیعتك يوم القيامة راضين مرضيين ويأتي عدوك غضاباً مقمحين. قال: من عدوى؟ قال: من تبرء منك و لعنك.. مذهب اهل البيت، ص ۲۷۴..

[۳۰۰] و روی الحموینی الشافعی فی فرائد السمطين بسنده عن جابر قال: كنا عند النبي صلى الله عليه وآله وسلم فأقبل على عليه السلام فقال صلى الله عليه وآله وسلم: قد أتاكم أخى ثم قال: و الذى نفسى بيده ان هذا و شیعتك هم الفائزون يوم القيامة..؛ مذهب اهل البيت، ص ۲۷۵..

[۳۰۱] و روی الخوارزمی أيضاً فى مناقبه عن المنصور الدوانيقى فى حدیث طویل عنه صلى الله عليه وآله وسلم منه: و إن علیاً و شیعتك غداً هم الفائزون يوم القيامة بدخول الجنة؛ مذهب اهل البيت، ص ۲۷۶..

[۳۰۲] و روی أيضاً الخوارزمی فى مناقبه قال: روی الناصر للحق بأسناده فى حدیث انه لما قدم على رض على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لفتح خيبر، قال: لولا ان تقول فيك طائفه من أمتى ما قالت النصارى فى المسيح عليه السلام لقلت فيك اليوم مقالاً لا تمر بملاً إلا اخذوا التراب من تحت قدميك و من فضل طهورك يستشفون به ولكن حسبك أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى و أنامك ترتنى و أرثك إلا أنه لانبى من بعدى و أنك تبرء ذمتى و تقاتل على سنتى و أنك فى الاخرة اقرب الناس منى و أنك أول من يرد على الحوض و أول من يكسى معى و أول داخل فى الجنة من أمتى و إن شیعتك على منابر من نور و ان الحق على لسانك و فى قلبك و بين عينيك. مذهب اهل البيت، صص ۲۷۷ و ۲۷۶..

[۳۰۳] و روی الخوارزمی أيضاً فى مناقبه فى حدیث طویل بسنده عن ابن عباس يرفعه: إن جبرئيل اخبر أن علیاً یزف هو و شیعتك الى الجنة زفامع محمد صلى الله عليه وآله وسلم مذهب اهل البيت، ص ۲۷۷..

[۳۰۴] و روی ابن المغازى الشافعی فى مناقبه بسنده عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال:

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: يدخل من أمتي الجنة سبعون ألفاً لا حساب عليهم. ثم التفت الى علي عليه السلام فقال: هم من شيعتك و أنت إما مهمم ؛ مذهب اهل البيت، ص ٢٨١..

[٣٠٥] و روى ابن المغازلي المالكي فى مناقبه عن ابن عباس، قال: سألت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن قوله تعالى: والسابقون السابقون اولئك المقربون - الاية فقال قال لى جبرئيل: ذلك على و شيعته هم السابقون إلى الجنة المقربون من الله لكرامته مذهب اهل البيت، ص ٢٨٣..

[٣٠٦] و روى ابن الحجر فى صواعقه المحرقة له قال: اخرج الطبرانى انه صلى الله عليه وآله وسلم قال لعلى عليه السلام: أول أربعة يدخلون الجنة انا و أنت و الحسن و الحسين و ذرياتنا خلف ظهورنا و ازواجنا خلف ذرياتنا و شيعتنا عن ايماننا و شمائلنا ؛ لماذا اخترت مذهب الشيعة مذهب اهل البيت، صص ٢٨٤ - ٢٨٥..

[٣٠٧] كتاب حياة الحيوان الكبرى نوشته دميرى، اين داستان در بحث مار و عنوان الأسود السالخ ديده مى شود..

[٣٠٨] سوره جاثيه آيه ٢٣..

[٣٠٩] سوره نساء آيه ٨٢..

[٣١٠] سوره فتح - آيه ٢٨..

[٣١١] سوره بقره آيه ١٥١..

[٣١٢] موطا امام مالك - ج ١ - ص ٣٠٧، مغازى واقدى - ص ٣١٠..

[٣١٣] صحيح بخارى - ج ٣ - ص ٣٨٧ باب غزوه خيبر..

[٣١٤] سوره بقره - آيه ٢٤٧..

[٣١٥] صحيح ترمذى - ج ٥ - ص ٦٩٦، خصايص نسائى - ص ٨٧، مستدرک حاکم - ج ٣ -

ص ١١٠..